

سپاه

دور ده، سال ده، شماره یازدهم هفت ۱۳۸۲ مطابق ۱۰۰۴ میلادی



Ketabton.com

* - جایزه آزادی بیان امسال به سعی حامد اهدای شد.

* - ورزش در افغانستان رو به بالندگی میرود.

* - غزنه شهر اولیاء و عرفان

* - ۵ ملی اردو ارتشی او ۵ بیان جورونی بیرون نه بوه لشته کنه

* - افغانستان نه به معیاری پظرولیم وارد شی.

پول بس و پامیر بس

هموطنان عزیزاً اتحادیه های پولیس
بسن و پامیر بس که اخیراً غرض
خدمات پیشتر و فراهم آوری سهولت
های بسی نظیر به مسافرین محترم
در لین غرب ولین های مزار و
پل خمری به فعالیت آغاز نموده است.
با موترهای مودل جدید و خیلی
زیبایی کاستر ۳۰۲، ۳۰۳ و ۳۰۴
فلنکوچ و تونس های خیلی آرام
که سفر شما را مسترح می سازد.
در خدمت شماست.

مشتریان محترم می توانند با
اتحادیه های میهنگ پویل بس
و پاکیر بس سایرین گیلان ها تماس
برقرار نمایند



آدرس: هده قندهار متصل سیلوی مرکز تیلفونها: ۰۷۰۲۰۶۱۰۹ - ۰۷۰۲۹۳۷۶۸ و نمبر قندهار: ۰۷۰۳۰۹۸۰۷

سباوون

عکس پشتی
توسط: گ. الهم
عکس برداری شده است.



ژورنالیستان و کارکنان مجله سباوون سال

نو ۱۳۸۳ خورشیدی رابه مردم فرهنگ

دوست و شجاع افغانستان تبریک میگوید.

سباون

نشریه اتحادیه ژورنالیستان

صاحب امتیاز: محمد انور شعیب رئیس اتحادیه ژورنالیستان

افغانستان موبایل: ۰۷۰۲۹۲۰۷

مدیر مسؤول: طیفه سیدی پوپل - موبایل: ۰۷۰۴۷۴۴۷

معاون: محمد محسن نظری، موبایل: ۰۷۹۳۴۶۴۵۰

کمپوز و دیزاین: کبیر احمد نشاط

نمبر ثبت: ۱۱۷ وزارت اطلاعات و فرهنگ

پست بکس: ۱۱۷ پوسته خانه مرکزی، کابل، افغانستان

آدرس: مرکز مطبوعاتی و کلتوری افغان آئینه جوار وزارت پلان

ایمیل: Sabaoon@yahoo.com

طبع: مطبوعه صنعتی الکوزی شهرنو متصل شرکت افغانکارت، کابل

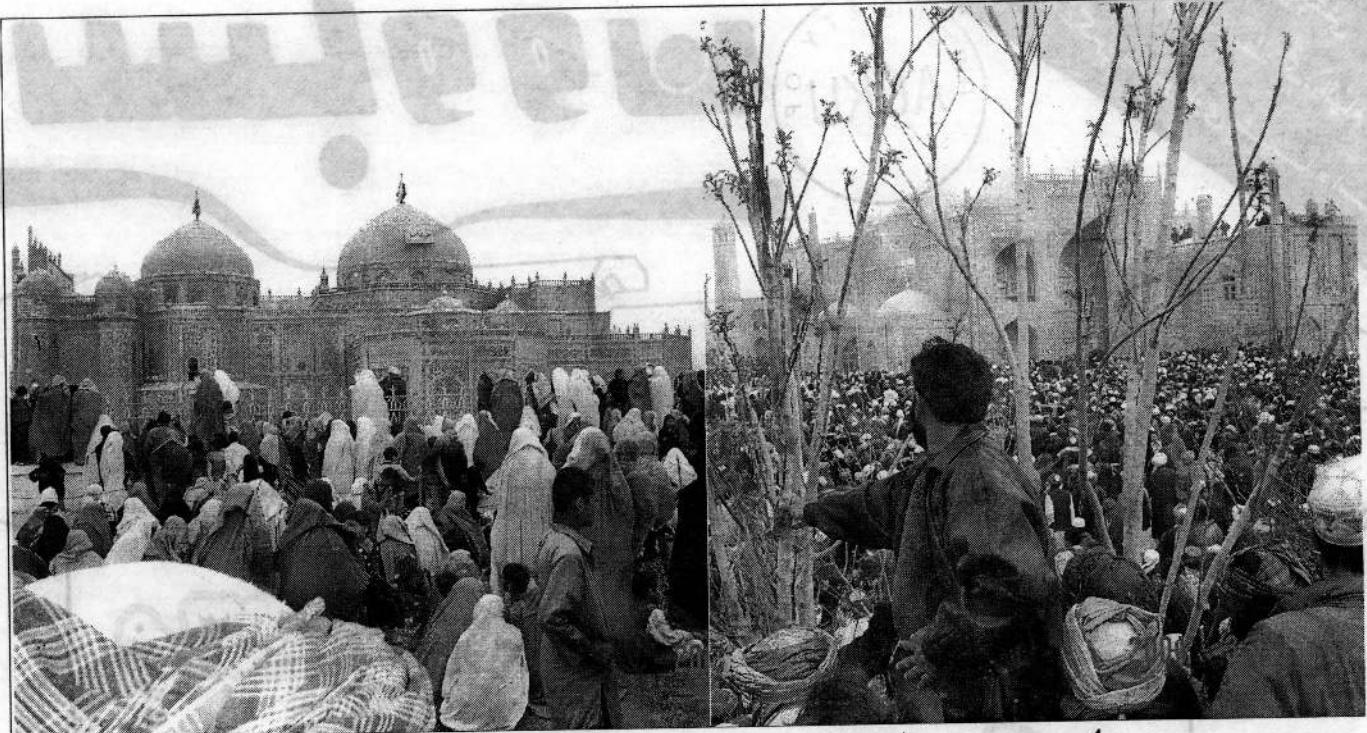
موبایل: ۰۷۹۳۱۲۵۰۵

پاک داشته

اداره مجله در ویرایش و پیرایش مطالب دست باز دارد.

مطالب رسیده به اداره در صورت چاپ و یا عدم آن به نویسنده مسترد نمیگردد.

آراء و عقاید مطرح شده در مضمون نظر نویسنده‌گان آن است.



بها را احکمون

کارت اخذ مینمایند.

اما سوال اینجاست که آیا انتخاباتی را که ما ازان سخن میزنیم میتواند به روز معین و بدون دست بردا فراد واشخاص صورت گیرد، از طرفی وضعیت غیر نورمال امنیتی که روز تا روز دامنه آن این شهر و آن شهر را به کام خود میکشاند چطور به یک انتخابات بدون غایقه متوصل خواهیم شد؟

نوروز با استیاق و خوشی بی حدود حصری آغاز شد اما بعد از گذشت چند روزی با برهم خوردن وضعیت امنیتی در هرات و کشته شدن میرویس صادق پسر اسماعیل خان و وزیر هوانوردی ملکی و توریزم ذهن های آماده به امنیت را دچار تشنجه نمود؛ و این که چرا چنین حادثه ای پیش آمد راز سر به مهربست که هیچ مرجعی جواب آنرا شفاف ارایه نداده است.

بروز یک چنین وضعیت خطروناک در هرات که احتمال قوی

اینک به بهار رسیدیم، بهاری که فصل روییدن ها و شگفتنهاست.

بهاری که با گامهای مصمم در کوچه، کوچه و باغ، باغ آرزو های مان با ارمغان زیبایی پرسه زنان در رسید با فرا رسیدن بهار نو مردم افغانستان آرزو های نوی در دل میپرورانند، امسال مردم آرزو دارند سمت حرکت شان به طرف بهبودی و به سازی باشد، امسال مردم آرزو دارند آنچه را که در جستجویش بودند، تحويل گیرند و آنچه از آنها مستور بود عیان شود.

بلی! امکان بهار ۱۳۸۳ خورشیدی باید چنین باشد. امسال مردم در برابر چندین آزمون سرنوشت ساز قرار دارند. پروسه اخذ کارت رای گیری با خاطر تعیین ریاست جمهوری آینده از چندی به اینطرف آغاز شده است که در ابتدا با کندی غیر قابل تصور رویرو بود، اما به اثر تبلیغات خیلی وسیع، گروه های مختلف مردم به این پروسه علاقمند شده و

s
a
b
a
w
o
o



میرود دامنه اش به ولایات مشرف آن سرایت کند، اما اینکه آخرین حرف برای رفع این مشکل نهایت خطرناک و مغلق چی خواهد بود مربوط به کسانی میشود که در اطراف این محور نقش کلیدی داشتند.

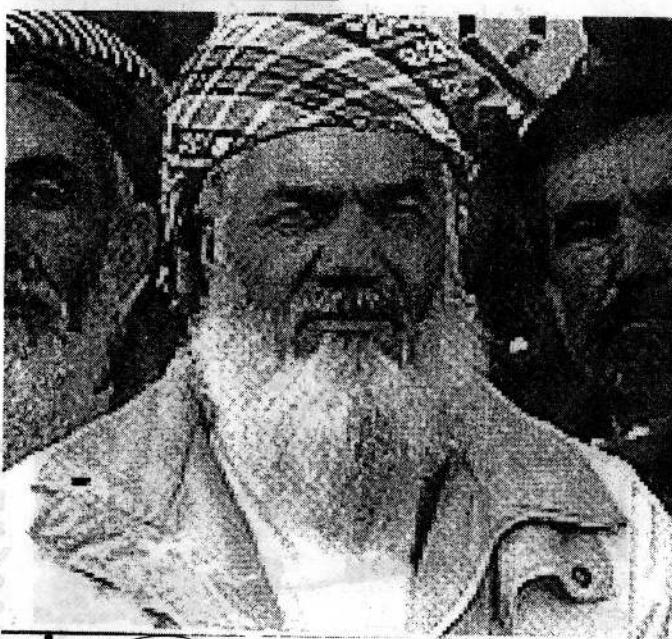
اعزام قطعات اردوی ملی به ولایت هرات که اسماعیل خان همیشه.

قطب مخالفت با اعزام افراد از مرکز را اختیار نموده است چگونه حاضر به پذیرش آنها خواهد شد.

ایا این موضعگیری مشکل دیگری را فی مایین دولت و اسماعیل خان شکل نخواهد داد؟ زیرا اسماعیل خان

آغاز کردیم

نوشته: لطیفه سیدی پوپل



که خودش ادعا میکند نیروی کافی با خاطر تامین امنیت حوزه جنوب غرب در اختیار دارد، نیروهای مرکز چگونه با نیروهای اسماعیل خان در یک خط خلط شوند؟

این که چرا دولت تا کنون نتوانست اسماعیل خان را متقادع بسازد تا در همکاری خیلی فعال با دولت و آماده گی وی با خاطر پذیرش اشخاصی که دولت آرزو دارد در هرات توظیف شوند، موفق نشده است که این مورد بحث خیلی طولانی را تقاضا میکند.

بهر حال هرات و هراتیان که تجربه کمتری از یک چین وضعیتی غیر نورمال داشتند، ضرورت به مداخله و سهم گیری فعال دولت در برقراری و میانجیگری میان اسماعیل خان و افراد مخالف آن که این همه فاجعه را در شهر بروز دادند احساس میشود. زیرا ادامه این وضعیت شاید رخنه های کهنه را بار دیگر باز گشایی کند، آنگاه کنترول بر اوضاع مشکل و غیر مهار خواهد بود.

از تورید دواهای کنده نند؟

وزارت صحت عامه در قبال

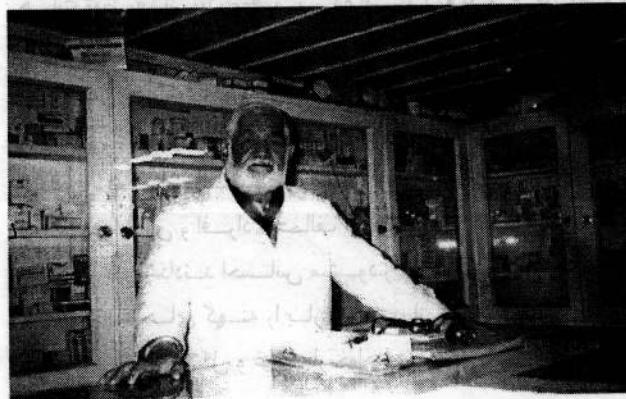


اجمل هدایت

کاینیک و بعضی شرکت‌های کوچک دیگر میباشند. که چندان مشهور نیستند. و از همین شرکت‌های دوا سازی دوا به افغانستان وارد میگردد. نامبرده در جواب سوالیکه تورید ادویه در گذشته به چه منوال صورت میگرفت و حالا چطور... چنین گفت:

در گذشته وقتیکه ادویه از خارج وارد میگردید، اولاً شرکت‌های اسلامی یا سپلیهای اقلام مختلف دواهای خود را به افغانستان میفرستادند. البته به وزرات صحت عامه که از طرف همین وزارت بررسی میگردید و بعد از بررسی و چک اجازه تورید ادویه جات برایشان داده میشد. و بعد از تورید ادویه از طرف وزارت صحت عامه تجزیه و بعد از تجزیه به درملتونها و مردم توزیع میگردید؛ ولی حالا دواها اکثراً پاکستانی است و بطور قاچاق وارد کشور میگردد. تجار هم همین دواهای بی کیفیت و ارزان قیمت را وارد میکنند و به جای اینکه برای مردم مفید واقع شود آنها را متضرر میسازند. و دواهاییکه پرکیفیت اند و توسط شرکت‌های معترض تولید میگردد. قیمت شان بلند میباشد. و تجاران ما آن ادویه‌ها را اصلاً وارد نمی‌کنند.

شما فکر نمی‌کنید این یکنوع بازی با زنده‌گی مردم ما است؟

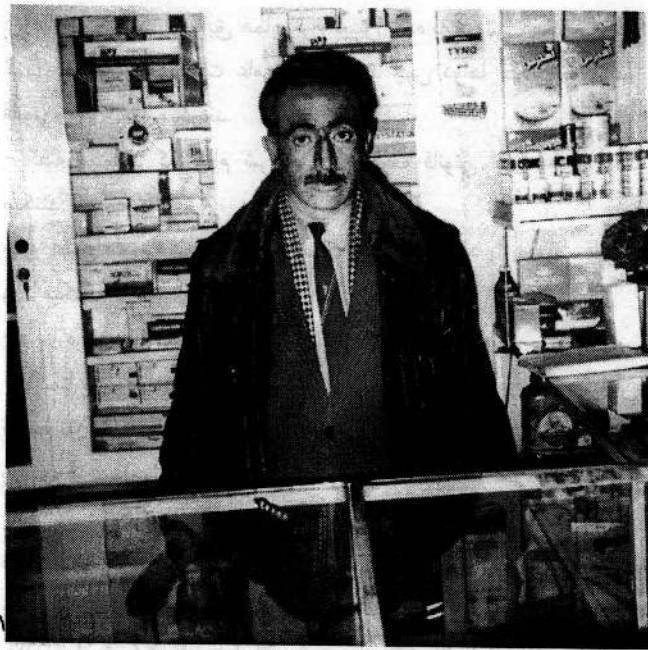


شهر کابل که از مزدحم‌ترین شهرهای افغانستان بعد از تغییر نظام سیاسی میباشد، دچار مشکلات فراوانی در ابعاد مختلف از زنده‌گی اجتماعی میباشد که تا اکنون هیچ یک از مسوولین طور شاید و باید نتوانسته اند وظایف شان را به وجه خوبتر آن به انجام برسانند و کنندی قابل ملاحظه در کار همه ارگانها مشهود و محسوس است که از آن جمله حیاتی ترین موضوعی را که فعلاً تحت بررسی گرفته ایم تورید و سازی‌شدن ادویه‌های بی کیفیت تجاری میباشد که وزارت صحت عامه بدون درنظرداشت این مهم به هر شخص و مرجعی حق آنرا میدهد تا خودسرانه ادویه وارد و آن را به فروش برسانند. به همین منظور خبرنگار مجله سباون راپورتازی را از دواخانه‌ها و دست فروشان ادویه تهیه نموده است که در ذیل میخوانید:

مسوول واحد درملتون که در قلعه فتح الله موقعیت دارد گفت: اکثراً دواهایی راکه ما به فروش میرسانیم ساخت کشورهای ایران، پاکستان، چین و به مقدار کم ساخت کشور ایرلند می‌باشد. البته شرکت‌های زیاد دوا سازی وجوددارند که میتوانیم از شرکت‌های سپیک چین BM چین شرکت فیدبود و ریوا از آیرلند، از کشور هندوستان گولدفارما،



sabawoon



ای کیفیت کیا باز اسی

این مسأله چگونه می‌اندیشند؟

نمیشود به این اسم بازی را داد بلکه این یک خیانت بزرگ برای مردم ماست؛ باید وزارت صحت عامه و ریاست فارمسمی جلو تورید این دواهای بی کیفیت و غیر قانونی را بگیرند. و از طرف دواخانه ها نیز مجبور آند که چنین دواهای ارزان را از عمدہ فروشان بدست آورند زیرا مردم ما توان خرید دواهای گران قیمت را ندارند. در کشور مادواها اکثرآ بدون نسخه داکتر اجرا میشوند. در حالیکه در کشور های دیگر چنین نیست آیا به چنین چیزی شما برخورده اید؟ دواها نباید بدون نسخه داکتر اجرا شوند؛ ولی در کشور ما این قانون بطور کلی مراعات نمیگردد. و این وظیفه وزارت محترم صحت عامه می باشد. تا جلو این عمل را بگیرد.

بعضی از مردم میگویند که دواخانه ها اکثرآ با داکتران قراردادهایی دارند؟ این حرف واقعیت دارد. در اینجا نمی توان داکتر و یا درملتون را مقصراً دانست به این سبب که داکتر صاحبان بعضی از دواهای خوب و پر کیفیت را برای درملتون ها سفارش میکنند. و درملتونها نیز همان دواها را وارد میکنند و بالای مردم بفروش میرسانند، که میتوان اینرا یکنون قرارداد دارند میان داکتر و درملتون خواند. که جلو این نیز باید گرفته شود و از جانب دیگر داکتران باید مانند گذشته ها دو روز در یک هفته بیماران را مجانی معاینه کنند. زیرا هستند بعضی از مريضان که توان پرداختن فیس داکتر را ندارند. و مجبور میشوند تابدون نسخه داکتر دواها را از درملتونها بدست آورند. وی در باره نوکریوالی چنین گفت: در هر ماه هر درملتون یک بار نوکریوالی بیست و چهار ساعته دارند. بعضی اوقات من نسخه های بیمارانی را که پول نداشته اند اجرا کرده ام و فکر میکنم رسالت من در مقابل مردم بیشتر از اینها است.

الحاج غلام رووف سکندری فارمسمیت دواخانه ورکزی سکندری واقع بی بی مهره می گوید:



- خوب، شرکت هایی که دارای نام و نشان هستند هیچ گاهی ادویه تقلبی را تولید نمی کنند و شرکت هایی که دارای شهرت نیستند اصلاً ما ادویه انها را نمی خریم. زیرا که اکثر دواهای شان تقلبی است.

- بعضی از دواخانه ها در فروش ادویه بی انصافی میکنند.

- حرف بجایی است. بعضی از دواخانه ها بی انصاف هستند. و یک دوا را به قیمت دوچند آن بالای مردم به فروش میرسانند. که این واقعاً ظلم است. و من از چنین دوا فروشان تقاضا میکنم تا حین برخورد با مریضداری که مجبور است به هر قیمتی ادویه مورد ضرورت را بدست آورد انصاف را مد نظر داشته باشند.

- ما می بینیم که یک دوا در یک دواخانه به دو قیمت به فروش میرسد چرا؟

- خوب اگر ما ببینیم قیمت یک سترپ امگزاسیلین ایرانی بیست و دو افغانی می باشد. در حالیکه سترپ امگزاسیلین شرکت بیچم انگلیسی در حدود شصت و پنج افغانی می باشد. که کیفیت دوا مستقیماً ارتباط به قیمت آن دارد.

- درباره ادویه ترکیبی که بدست افراد غیر مسلکی ترکیب می گردند نظر تان چیست؟

- بعضاً داکتر های جلدی و گوش و گلو برای مریضان ادویه ترکیبی تجویز میکنند که باید این ادویه بدست فارمیست های مجروب و مسلکی ترکیب گردد یکی از دوکتوران به مریضی که موهایش می ریخت دوای ترکیبی را هدایت نمود که بعد از استعمال کاملاً موهای مریض فرو ریخت و شاید سبب مرگ بیماران گردد. توقع ما از وزارت صحت اینست که شرکت های تولید ادویه را فعال بسازند. مانند گذشته آنها را کنترول کنند. و پروگرامهای وسیع را در زمینه واردات دوا به افغانستان ایجاد کنند، تا مردم رنجیده بار دیگر شکار ادویه های تقلبی پاکستانی نشوند.

احمد ضیا با بری فارمیست نورالله نور در ملتون واقع مکروریان سوم میگوید:

- وضعیت خرید و فروش دوا در سطح شهر کابل فناوت بخش نیست زیرا که همه دوا فروش و تجار دوا شده اند اگر شخصی چهت تقریب به یکی از ممالک سفر میکند. وقتی دوباره بر میگردد، با خود یکمقدار ادویه را وارد میکند و بالای مردم بفروش میرساند. که این خلاف موازین و مقررات وزارت صحت عامه میباشد.

- چرا یک دوا به چندین نام به کشور وارد میشود؟

- اصلاً سیستم جنریک که قبلًا بصورت عام و تام در کشور مسلط بود. حالاً وجود ندارد. و حالاً سیستم پیتینت یا بازار یابی روی کار آمده. که در این سیستم هر شرکت کوشش میکند برای ادویه جات خود اسم های متفاوتی را بدهند تا دوای مذکور مشهور گردد خوبتر بفروش برسد؛ ولی در حقیقت دوا همان دواست صرف اسم آن تغییر دارد.

- چرا نرخ ادویه بصورت عموم بلند است؟

دوا ها میگذاشتند تا مطابق همان نرخ تعیین شده به فروش برسد؛ اما حالاً گویی وزارتی بنام صحت عامه وجود ندارد چون دواها خودسرانه و غیر قانونی وارد کشور میگردند.

- گفته میتوانید که کدام شرکت ها بصورت قانونی ادویه خود را وارد میکنند؟

بطور دقیق معلوم نیست که کدام شرکت ها ادویه خود را بصورت قانونی وارد میکنند.

- در باره ادویه پاکستانی معلومات دهید؟

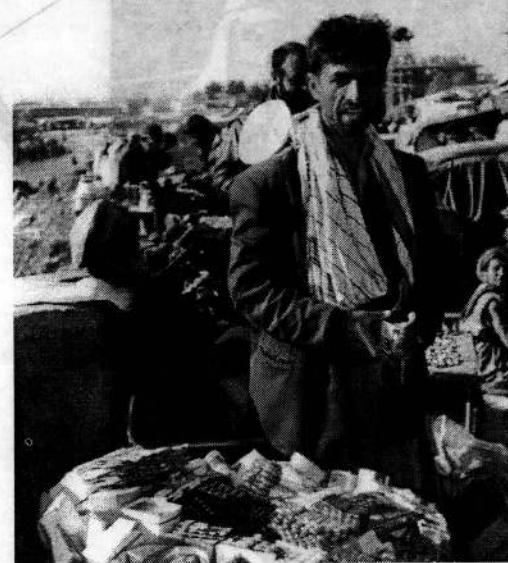
- پاکستان دارای دو نوع تولیدات ادویه میباشد. ادویه که در خود پاکستان توسط شرکت های ضعیف تولید میگردد که اکثر آن دارای کیفیت پایین اند. و سرتیفیکیت (جواز) بین المللی ندارند. و هستند شرکت هایی معتبر پاکستانی در خارج از پاکستان که ادویه خوب تولید میکنند. مانند شرکت های سندوس، سپیا، روش و شرکت وايت امریکا می باشد که اینها ادویه خیلی با کیفیت را تولید میکنند. و قیمت های شان نیز بلند می باشد. در جهان تمام شرکت های دوا سازی بیت سازمان جهانی WHO میباشد. و

ادویه این شرکت ها در مرکز لابراتواری WHO که در شهر لیورکوزن آلمان موقعیت دارد تجزیه و بررسی میگردد. و بعد از آن اجازه فروش برای آنها داده میشود؛ ولی شرکت های داخل پاکستان بدون اجازه سازمان جهانی WHO ادویه تولید و به افغانستان صادر میکنند.

- نظرتان در باره اشخاص غیر مسلکی که در درملتونها فعالیت دارند چیست؟

- موجودیت یک فارمیست در یک دواخانه شرط حتمی است. زیرا دوا برای که داکتر در نسخه تحریر میکند. امکان دارد که اشتباهی نوشته شود. و این وظیفه فارمیست است تا مشتبه داکتر را رفع نموده و ادویه درست را به دسترس مریض قرار دهد. و موجودیت افراد غیر مسلکی در درملتون ها غیر قانونی میباشد.

- ادویه یی را که شما به دواخانه تان میآورید، چطور اطمینان دارید که تقلبی نیست؟



ادویه را از کجا بدست می‌آوردید؟ نامبرده در جوابم گفت:

- ما این ادویه را از عمدۀ فروشان که در قسمت تحتانی هتل پروان و عمدۀ فروشانی که در قسمت درمسال دکان دارند بدست می‌آوریم. ما هیچ نوع جواز فروش این ادویه هارا نداریم. مسلکی هم نیستیم؛ ولی در باره ادویه‌ها معلومات داریم و میتوانیم برای بعضی از امراض ادویه‌های ما نماییم. ما در اینجا ادویه‌های خطرناکی نداریم، فقط ادویه‌های ما مسکن اند و ما برای این ادویه‌ها را بالای مردم به فروش میرسانیم.

- آیا دواهای شما از طرف وزارت صحت عامه کنترول نمی‌گردد؟
- آیا دواهای شما از طرف وزارت صحت عامه کنترول نمی‌گردد، ولی یکی دوبار مسؤولین وزارت صحت عامه به اینجا کنترول نمی‌گردد؛ آیا دوستور دادند تا از فروش غیرقانونی ادویه خود داری کنیم؟
- آمدند و برای ما دستور دادند تا از فروش غیرقانونی ادویه خود داری کنیم؛ اما ما هم مجبور هستیم و باید کار کنیم و لقمه نانی برای فامیل خود بدست آوریم. و تقریباً سه چهار ماه می‌شود که از مسؤولین صحت عامه خبری نیست و ما به راحتی مشغول کار خود هستیم.

یکی از خانم هایی که مشغول خریداری دوا بود گفت: من مدت دو سال است که از این ادویه‌ها استفاده می‌کنم، و به مجرد خوردن این ادویه‌ها تمام درد رفع می‌گردد.

یک تن دیگر از این ادویه فروشان غیرمجاز چنین گفت:

- اسم من سید احمد است. مدت سه سال می‌شود که در قسمت پل خشتی مشغول فروش ادویه می‌باشم. جواز فروش ادویه را ندارم؛ ولی در این راه تجربه کافی بدست آورده‌ام. من هم تمام ادویه مورد ضرورت مردم را از عمدۀ فروشان قسمت تحتانی هتل پروان و درمسال بدست می‌آورم. و از طرف آنها هیچ ممانعی صورت نمی‌گیرد.

آنها فقط از ما پول اخذ مینمایند و بس. از طرف وزارت صحت عامه چندین بار برای ما گفته شد که از این کار دست بکشیم؛ ولی ما مشکلات اقتصادی داریم و مجبور هستیم که این کار را ادامه دهیم. ادویه‌های مانند پرستامول، انتی اسید، تتراسکلین و غیره را بفروش میرسانیم، و به نظر من دواهای خطرناکی نیستند.

کبیر یکی از ادویه فروشان دیگر چنین گفت:

- اکثر دواهایی که ما می‌خریم از عمدۀ فروشی‌های هتل پروان و درمسال می‌باشد. ما در مقابل تحویل پول از آنها ادویه بدست می‌آوریم. از نگاه تاریخ ادویه مطمین هستیم؛ ولی از نگاه کیفیت آن مطمین نیستیم. این ادویه فروشان اکثراً از گفتن اسم آنده از درملتونهایی که برایشان ادویه تهیه می‌کنند، خودداری می‌کرند. و نمی‌توان تنها ادویه فروشان را مقصو دانست زیرا که مردم ما نیز بجای اینکه به درملتونهای مراجعه کنند، از دست فروشان ادویه مورد ضرورت شانرا بدست می‌آورند پس میتوان گفت (آسیا کند و گندم تر) درینجا مقصر اصلی کیست یقیناً که...

شما میدانید که تمام معاملات تجاری در کشور ما با پول‌های خارجی یعنی دالر و کلدار صورت می‌گیرد. و چون اسعار خارجی همیشه متغیر اند. بنابراین هاگاهی بلند می‌رود و گاهی هم پایین می‌آید. و باید معاملات با پول افغانی صورت بگیرد.

مسوول دواخانه زلگی نجیب واقع چهار راهی حاجی یعقوب می‌گوید: دواهایی که به افغانستان تورید می‌گردند. زیاد تر شان بی کیفیت می‌باشند، و اگر شما متوجه شده باشید، بالای کارتنهای این دواها نوشته می‌باشد (فقط برای افغانستان) که این خود نشانه بی کیفیتی و خراب بودن دوا می‌باشد.

چندی قبل یکتعدد از متخصصین فرانسوی یکمقدار ادویه را با خود به فرانسه برند و بعد از تحقیقات زیاد اعلام کردند که ادویه هایی که در افغانستان به مصرف میرسد ۸۵٪ قابل حريق اند. ولی چون مردم ما دارای اقتصاد ضعیف‌اند مجبور می‌شوند تا از همین دواها استفاده کنند. و من به صراحت برایتان می‌گوییم که در این مورد مقصر اصلی تجار ملی ما می‌باشند. بطور مثال: در خود هندوستان یک سرتپ دکلوفینک به دوازده کلدار هندی بفروش میرسد در حالیکه در افغانستان همان یک استرپ دکلوفینک به چهار پنج افغانی بفروش میرسد. پس معلوم است که تجار به همان شرکت سفارش میدهد تا همین دوا را به میلی گرام پایین تولید کند تا به قیمت ارزان و کیفیت ناچیز بالای مردم ما بفروش برسد. و آنها مفاد گزاف را به جیب بزنند. درینجا وزارت صحت عامه نیز مقصر است باید اقداماتی کنند.

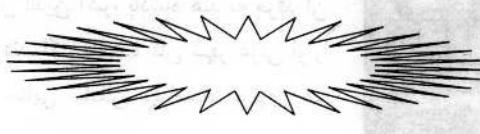
امیر محمد "فراهی" فارمیست دواخانه فراه واقع سرک چهارم پروژه تایمی می‌گوید:

مدت ۳۰ سال می‌شود که با این مسلک سر و کار دارم و در این راه خیلی تجربه ارزنده بدست آورده‌ام. من بحیث یک فارمیست سخت مخالف تورید ادویه پاکستانی به کشور هستم. و نسبت به ادویه پاکستانی ترجیح میدهم تا ادویه‌های چینی، هندی، ایرانی، آیرلندي وارد کشور ما شوندو در صورت منع تورید ادویه پاکستانی باید بگوییم که از یکسو دست جلاجان ادویه قطع می‌گردد، و از سوی دیگر مردم از شر تقلب این دواها در امان می‌باشند؛ ولی هستند بعضی از شرکت‌های معتبر پاکستانی که ادویه خوب تولید می‌کنند. مثلًا یک سرتپ کپسول امپرازول هندی در حدود چهار یا پنج افغانی می‌باشد در حالیکه یک استرپ کپسول امپرازول ساخت پاکستان در حدود ۱۳۴ افغانی است.

بعد از آنکه نظریات ادویه فروشان دارای مجاز قانونی را شنیدم راهی پل خشتی شدم که با تأسف فراوان دیدم یکتعدد از همشهریان ما روی پل بساط فروش دوا را به شکل غیر قانونی آن هموار نموده‌اند.

یک تن از دوا فروشان که خود را محمد یوسف معرفی کرد، چنین می‌گوید:

- من مدت دو سال می‌شود که در ساحه پل خشتی مشغول فروش ادویه می‌باشم. واژ همین راه فامیل را تمویل می‌نمایم. از او پرسیدم، شما این



پروردگار عالم آدم را به علم اسما آراسته ساخت که این علم موجب ناز او بر فرشتگان و سبب خلافت او و اولادش در روی زمین گردید. که از آن روزگار تا پایان زنده گی بشری بروی زمین ادامه میابد.

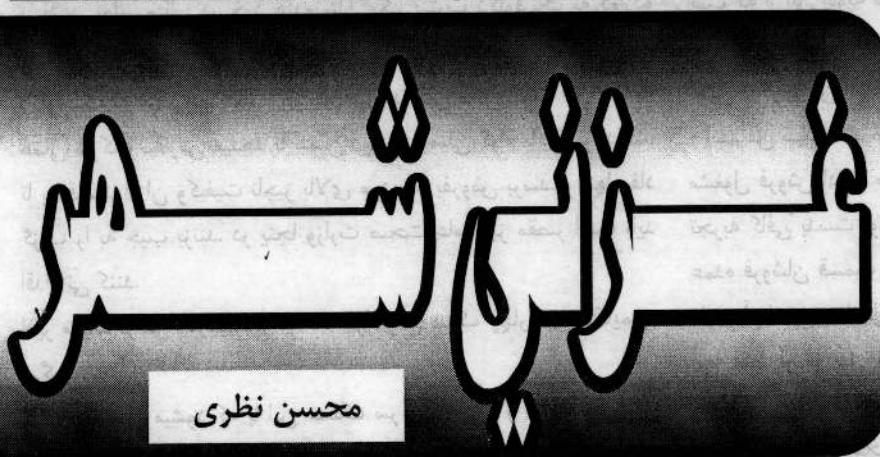
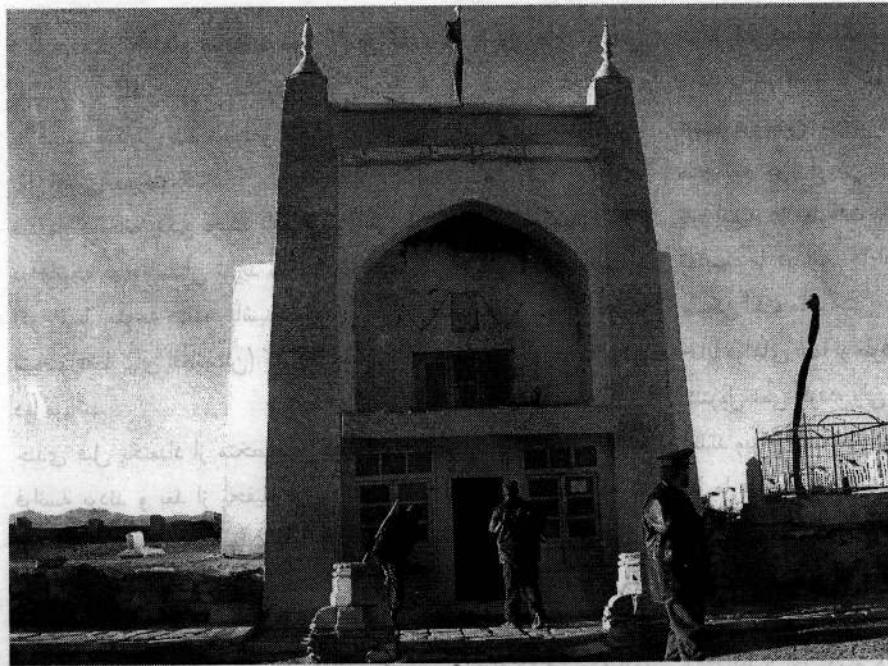
نور دانش از همان روز اول در ذهن و ضمیر انسان ها حک گردیده ولی این محيط اجتماعی است که بر انسانها تاثیرات مثبت و منفی بر جا میگذارد.

مومنان میدانند که بعد از ختم رسالت حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی(ص) چنانچه پروردگار عالم او را آخرين پیامبران خطاب نموده است سلسله رسالت ختم گردیده و بعد از آن پیغمبری مبعوث نمیشود اما سلسله عارفان، عاشقان و خاصان خدا تا هفتم قیامت ادامه خواهد داشت.

کشور ما بخصوص شهر غزنی از قدیم الایام مهد پرورش اولیا، عارفان، شعراء، نویسنده گان و تعدادی از خاصان خدا و نوابغ روزگار جون؛ سنایی غزنوی، منوچهری، ابوریحان بیرونی و امثال اینها بوده، اکثراً شهر غزنی را بنام شهر اولیا میشناسند.

پس بجاست در این شماره یادی از شهر باستانی غزنی و عرفای آن نمایم.

در شرق غزنی آرامگاه موسوم به خواجه بلغار(رح) قرار دارد نام مبارکش حسن ملقب به صلاح الدین و مشهور به خواجه بلغار است او که سی سال از عمر پر بارش را در شهر بلغاریا نامند او در اثر نا ملایمت های زنده گی همواره در هجرت بسر میبرد از بلغار به کرمان بعداً به تبریز و سالهای اخیر عمرش را در شعر غزنی بسر برده است اکنون از پای تربت مبارکش چشممه* جاری است که امراض جلدی را دوا میباشد آرامگاه او گبد و پوششی نداشت در زمان جلال الدین اکبر، پادشاه هند به مرقد آن قبیه بنا کردند. اکثر باشندگان شهر غزنی او را با حکیم سنایی سلطان بهرامشاه غزنوی هم



روزگار میدانند و هم تعداد آن را خواجه ابویکر
می نامند او عمر عزیزش را در گسترش فرهنگ
والای اسلامی صرف کرده و آخر الامر در سال
۶۹۹ چشم از جهان پوشید.

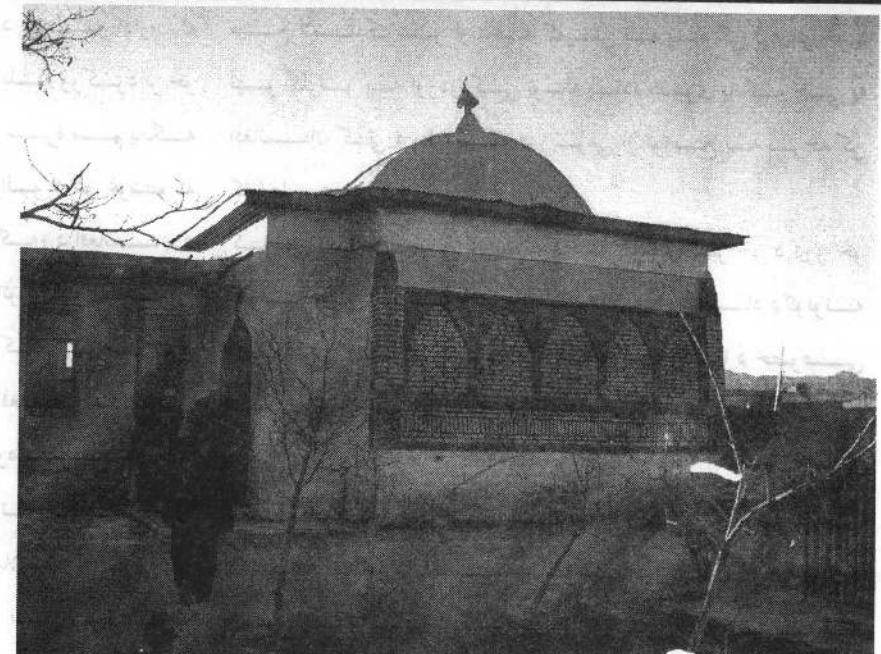
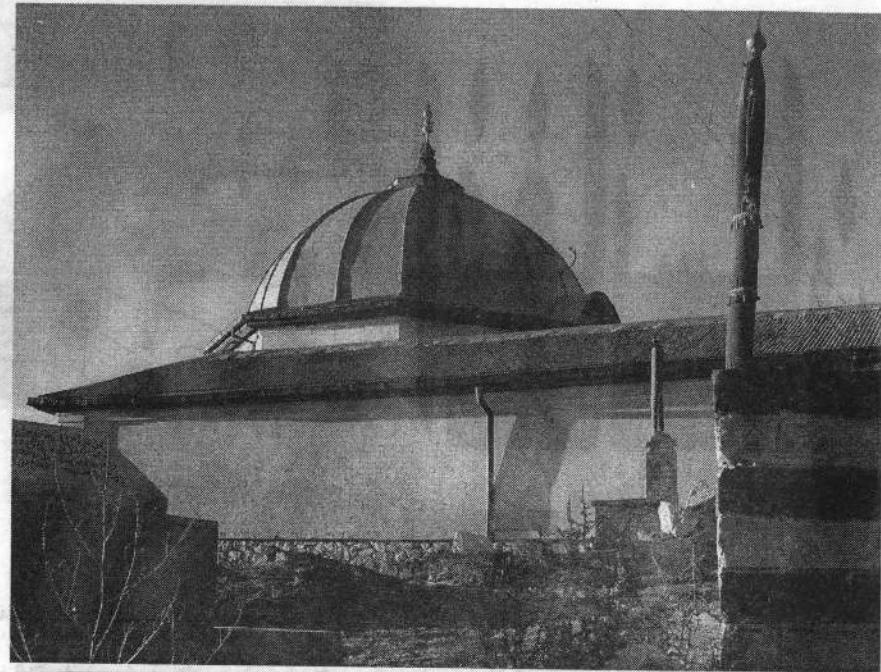
شیخ العارفین سنایی غزنوی(حکیم ابوالمجد
مجدد بن آدم سنایی) از عرفای بلند پایه
جهان اسلام است که دانش و اندیشه او از
غزنی تا سراسر جهان تاییده است.

او در روزگار نخست چون سخن پردازان هم
عصرش به مدح امرا و بزرگان زمان میپرداخت
ولی دیری نگذشت که در باطنش انقلابی بمیان
آمده و مسیر حرکتش را دگر گون ساخت و همه
همتش را صرف معنویات و مبارزه برای نجات
انسان از علایق حیوانی کرده و به تصفیه دل
پراخت و از مرکز عمدۀ علمی جهان بلخ، هرات
نیشاپور و سرخس دیدن نموده به مسافرت و
اقامت پرداخت، او مثنویهای عرفانی را اساس
گذاشته عقاید نعیمه را بنیاد نهاد مزار مبارکش از
دیر زمانی مورد رفت و آمد خاص و عام بوده و
حتی گویند حضرت خواجه بها والدین نقشبند
نیز به زیارت او آمده است.

سنایی این مرد عرفان و اندیشه آثار ارزشمند فو
ماندگاری از خود به میراث گذاشته است که
مشهور ترین آنها عبارتند از(حدیقه الحقيقة یا
الهی نامه)، سیر العباد، تحریمه القلم و کارنامه
بلخ که همه مثنوی اند و مهترین این آثار
حدیقه الحقيقة است که سنایی آن را قرآن
پارسی می داند و مولانا جلال الدین الهی نامه
اش می خواند.

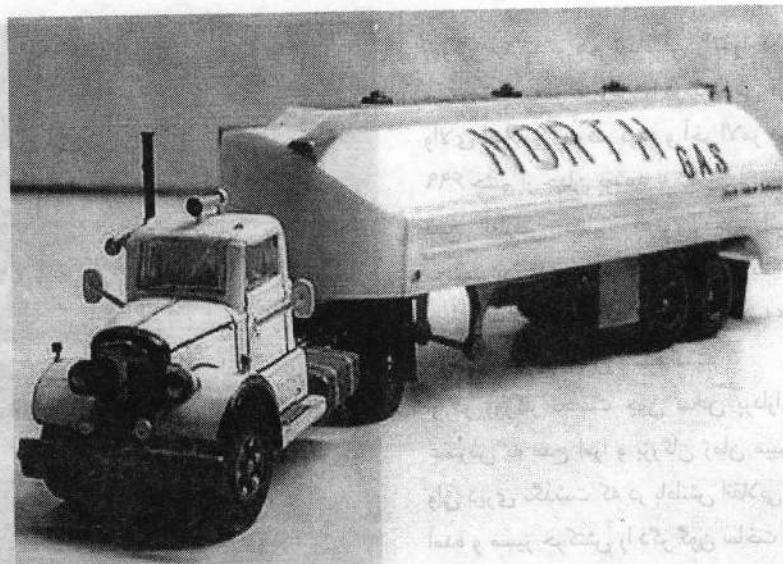
خلاصه هیچ یک از عارفان و شاعران بزرگی را
نمی توان یافت که از آن روزگار تا کنون از
سخنان این قافله سالار ادب و اندیشه در زبان
دری به نحوی متاثر نباشد.

مرقد مبارک این حکیم الهی در شهر غزنی که
از برکت وجود مبارک او و امثالش به مدینه
الولیا شهرت یافته موقعیت دارد اهالی غزنی
روز های سه شنبه را برای زیارت آرامگاه آن
بزرگمرد اختصاص داده اند
در شمال شرق شهر بتبیه در صفحه (۲۰)



The image displays a large, bold, black Arabic calligraphic inscription of the word "شوق" (Shoq). The letters are rendered in a thick, flowing style with decorative elements like small diamond shapes at the top of each character. The background is plain white.

نیمیم شفق



خخه نفت او تيل راولر كيري داسي گنگوسى ترغودرو
كيري چي تر ڈيره دا غير معياري تيل دي او پر ماشين
لاتو سربيره د ڙوندانه چاپير بال ته هم زيان رسوئي.

د افغانستان د سوداګری وزیر سید مصطفی کاظمي واي
جي د اماراتو دغه کمپني د دادسل د نړیوالی کمپني تر
ظرلاني د کارکوي او د ډیوه کال لاهیسي بي په
افغانستان کي د پانګي اچوني به اړه د خپري کارونه تر
سه کېل او دي نتیجي ته ور سیده چي د نفتور په برخه کي
بانګه واجوي، هغه زياته کړه یو ډير مهم تړون زموږ او
متتحده اماراتو د نړیوال نفتی او سوداګری کمپني تر
ینځ لاسليک شو او دغه کمپني په پام کي لري تر خود
هو کلونو په اوردو کي توله یاده شوي پانګه چي په
غافغانستان کي د پetrolium د زيرمي او توزیع په برخه کي
کاراخلي، عملی کړي.

کاظمی زیاتوی چې دولت هڅه کوي تر خو د تیرو خو
کلونو هغه زیانونه چې د سوداګرۍ او اقتصاد پکونوته
ررسیدلی جیران کړي او د هغه په وینا د خصوصی
سکتورونو تقویه او پیاوړی کول یې د جبیره کولو بشه لاره

سوداگری د وزیر په وینان دغه کمپنی به تیل او نفت
فغانستان ته د ترکمنستان و یا هم د ازبکستان له لاري د
ایپونو په واسطه راولیردوی او اسامی کار به په

په افغانستان کي د طالبانو د رئیم له ماتي او پر زېدو
وروسته موقعت او ورپسي انسکالی دولت هڅه کړي تر خو
د نورو برخو په خنګ کي اقتصادي بیمارغاونه هم تر سره
کړي خکه چې په افغانستانکي د اړد مهاله جګري له امله
اقتصادي د ګټر هم د پام ور زیانونه لیدلی.

د همدي موخي او هدف د تلامسه کولو لپاره دولت تصميم ونيو تر خو دخصوصي سکور فرهنگ ته تعليم او عموميت ورکري او بسو کميسيون يې د دولتي تصديو د خخصوصي کولو د خيرني او روزني په نوم هم رامنځ ته کړ جي د خپلو اهدافو د لاس ته راولو په مقصد بي بيلابيل سيمينار او ورکشاپونه جور کري او د اړوندو ادارو له لاري بي کورني او بهرنې سوداګرو ته بلنه ورکره تر خو په بيلابيلو برخو کي د خپلي خوبني سره سه پانګه واچوي چي خينو سوداګرو او پانګه والو د غو غوبستنو ته خانګري اهميت ورکري د بيلګي په توګه؛ د افغانستان د سوداګري وزارت او د عربی متحده اماراتو د یوې نړیوالی کمپني تر منځ ۱۳۸۲ هـ ش کال د کب یا حوت د مياشتی په شلمه نېټه په کابل کي افغانستان ته د معياري فستو د واردولو او ويسلو په موخي د دوه سوهه یو ديرشو

میلیونو امریکائی دالرو په ارزښت یو تړون په داسې حال
کي لاسليک شو چې اوں مهال له بیلا بیلو خواوو او
لارو، افغانستان ته له ګاونټلېو او خیو نورو هیوادونو

ټه ټه مهمنه ولېم واردا شو

واسطه سربزه پر نورو کانونو، د تیلو له زیرمو خخه هم په شخصي توګه گته اخيستل کيږي چي د ساري په توګه د افغانستان په شمال کي د شبرغان او سرپل د تیلو له زیرمو خخه يادونه کولاي شو او مرکزي دولت د دغو تیلو د راویستلو لپاره لاتر او سه کوم گټور گامونه نه دي پورته کړي.

له دي سره سره چي د افغانستان دولت دخصوصي سکتور او ازادو اقتصاد په لوري د خوزنېت په حال کي دی خو یوشمر کورني او بهرنۍ سوداګر او پانګه وال په دغه هیواد کي د بشپړ امنیت د نشتوالی او په خیو سیمو کي د خپل سره قوماندانو د زورزیاتی خخه انديبنمن دي او پانګه اچولو ته زره نه بنه کوي خو او سنیو شرایطو ته په کتو سره په افغانستان کي د غي بهرنۍ کمپني له لوري د دوه سوه یو ديرشو مليونو امریکاني ډالرو پانګه اچول له هره پلوه ډير مهم او ارزښناکه ګام بلل کيږي او په دي کار سره به یوشمر نورکورني او بهرنۍ سوداګر او پانګه وال و هڅري تر خو په بیلا بیلا برخو کي پانګه واجوي خو دولت ته هم په کار دي تر خو د هیواد په تولو برخوي کي سوداګر او یا پانګه والو ته لازمي اسانیواي برابري کړي.

افغانستان کي د تیلو د لوري ظرفیت لرونکو زیرمو جورول وي او روسټه به د معیاري پمپ استیشنونو له لاري دهیواد خلکو ته وویشل شي. دغه راز بناغلي کاظمي وویل چي نوموري پمپ استیشنونه به افغانستان ته د قرضي په توګه ورکولي کيږي، د دوي ملکیت به وي او معیاري تیل به د دغه شرکت له لوري ورورسیږي.

د "دادمل" د نړیوالی کمپني ریس "راجن اکیلا چند" چي دغه تړون یې د افغانستان د سوداګرۍ له وزیر سره لاسليک کړ، وویل: کله چي د افغانستان دولت په دغه هیواد کي د ازاد اقتصاد بازار ته مخه وکړه مونږ تصیم ونیوو چي دلته پانګه واچوو او له ډیرو خپرې نو روسټه دی پایلی ته ورسیدو چي باید خپله پروژه د نفت او تیلو په برخه کي عملی کړو هغه وویل:

"د تیلو په واردولو کي له پایپ لاین خخه کار اخلو تر خو و توانيرو افغانستان ته په نړیوال ستاندارد برابر، به کيفيت لرونکي او د بسي له پلوه ارزان تیل وارد کړو." دغه راز د زياته کړه: د دوي د پروژي لومړي پراو به خه باندي شپته مليونه ډالرو وي او د دري کلونو په اوږدو کي به په لومړنيو کارنو لکه د پایپونو په غزوولو، د معیاري او مدرن پمپ استیشنونو په جورولو او داسي نورو ولګېږي.

دغه تړون په داسي حال کي لاسليک کيږي چي د هیواد په خینو برخو کي د خواکمنو او خپل سرو قوماندانو په

د ملی اردو اړتیا د بیاجو



رامنځ ته نشي نو دا به د دوهم خل لپاره د ناوړه کټه اخیستونکو لاس ته کينوي او د نري د یو شمیر هیوادونو لپاره به د سلطان ناروغری وي چي بیا به ی علاج او درمانله ناممکنه او ناشونی کار وي او په دی توګه افغانستان له انزوا خخه ووت.

خو له کله نه چې افغانستان ته د دوو کلونو راهیسي د نړیوالو پام اوښتني نو په خینو برخو کې د بیارغاونی یو لپارونه پیل شوی چې خینې بی عملی بني غوري کړي لکه د اساسی قانون تصویب او خینې بی لا هم په تې په خپل حال پاتې دی او خینې نور بیا داسي پر منځ روان دی لکه کمزوري ميري چې درون بار په شا کړي وي چې بیلګه بی د راتلونکي کال د تاکو لپاره دنوم لیکي روan بهنر بنودلي شو.

په افغانستان کي د بیا جوروونی دکارونو په لپاره کې د ملی اردو جوریدل هم یوهم او ګټور کام دی چې د انتقالی اسلامي دولت د رامنځ ته کيدو نه را په دیکھوا د یو شمیر هیوادونو به مرسته اوچت شوی دی. د افغانستان دولت تصمیم لري تر خو د می پولیسو تر خنک تر ۲۰۰۹ م کاله پوري او یا زره کسیزه ملي اردو هم ولري چې د غور سرتیرو ته د کورنیو استادانو تر خنگ یو شمیر د بهرنیو استادانو خلوا هم روزنه ورکول کېږي.

دلی اردو د مرکزی قول اردو قوماندان تورنځرال محمد معین فقیر په وینا د ملی اردو د بیاجورونی له پیله تر اوس مهاله دخوارلسو کندکونو په چوکات کې خه د پاسه ۷،۰۰۰ ته سرتیرو روزل شوی او نزدی یونیم زره ته نور د کابل په روزنیز مرکز کې د روزنی په حال کې دی. تر دی ورلاندی په یو شمیر ډله ایزو رسانو کې ویل شوی و چې سرتیرو

په افغانستان کي له هغه مهاله چې په کال ۱۳۵۷ هـ کي د کمونوستانو کودتا وشهو او د هیواد واکي د پردیو لاس ته کیوت نو دېمنانو هشې وکړي تر خو دلته د خپلی خوبنې سره سم لاس پوشې ولري او د خپلو ناوړو ګټو د ترلاسه کولو په موڅه د دغه هیواد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی، علمی او داسی نور اساسی بنسټونه له منځه ریسي چې له بدنه مرغه تر یوی اندازی وتوانیدل خپل شوم او ناوړه اهداف تر لاس کړي چې د افغانستان د ملی اردو له منځه ورل بې بنه او پسکاره مثال دي.

د ډاکټر نجيب الله د حکومت له ماتې خڅه وروسته افغانستان خپل ملي خواک له لاسه ورکړي او د نري د هغه هیوادونو د سیالیو میدان شو چې غوبنېل بې دلته په هر ډول چې وي نفوذ ولري چې د همدغو سیالیو او شخصی اهدافو د لاس ته راولو له کبله به لسکونه زره ته افغانان شهیدان یا تیبان او به سلکونه زره ته نور دنري بیلاپیلو هیوادونو ته مهاجر او ګډوال شول چې خینې بی لا هم د هیواد خڅه لري د بیلتون شيږوی او د هیواد دښارونو په خانګرۍ توګه د پلازمې کابل هغه سیمي چې د روسانو خڅه جوري پاتې شوی وي په بیدیا او کندوالو بدلي شوی چې لا هم وران شوی دیوالونه او د خاورو ډیرې بې هري خواهه تر سترګوکو کېږي.

وروسته له هغه چې په افغانستان کي د امریکا په مشري د نړیوال ائتلاف به واسطه د طالبانو رژیم و پرڅول شوه نو د نري ډېر شمیر هیوادونو په خانګرۍ توګه، امریکا، انگلستان، فرانسه، جرمونی او داسی نور د بې پایلی ته ورسیدل، که چېږي په افغانستان کي یو ټینګ، او ملي حکومت

روزی بهیر ته یوه لندہ کتلہ

سیمہ شفق



وزنکری چې شخصی او سیمه ایز تعصیونه پرمخ بوخی او یا سرتیری وروسته له روزنی خخه چې ټپر لګښتونه پړی کېږي څلی دندي پرېردا. دغه راز دوي په داسی حال کې پېغ او بطی د ملي اردو د بیاچورونی روان بهیر په داسی سره چې د ملکی افغانستان ورته په روانو شرایطو کې له ټولو برخو خخه دی چې افغانستان ورته په روانو شرایطو کې له ټولو برخو خخه ډیره اړتیا لري او دوي وايی چې ملي اردو په یوه هیواد کې داسی اهمیت لري لکه د انسان په بدن کې د ملا متن یا(ستون فقرات) او دغه د ملا متن وي چې انسان ددی جو ګه کوي تر خو و خوزیږي، ودرېږي، خان پړی تکیه کړي او هري خواهه چې غواړي، تاو راتاو شي او د ملي اردو خخه پرته یو هیواد نشي کولای له اړتیا سره سم خوزښت ولري.

په خینو ولایتونو کې یو شمیر خود سره قوماندانان شته چې له څلپاک خخه په ګئی اخیستني دخینو پېښو لکه غلا، اختطاف او مقبول چې د ملي اردو په بیالایلو ګنډکونو کې د سرتیرو په توګه دنده لري، سرتیرو ته د بهه ډوډی د ورکولو په خنګ کې د خینو افسرانو د ناسمه چلنډ خخه سر تکوی او وايی چې، قومي، ژبني او سیمه ایز او داسی نورو مخالفتونو او تعصیونو ته ملن وهل کېږي ان تردی چې د دوي په وینا، یو شمیر سرتیری د همدغې ستونزو له ګله خلی دندي پرېردا او د کورنو لاري څلوي.

شمیر سرتیرو له څلپاک خخه تېښتی کړي.
 ملي اردو ته سرتیري په داوطلبانه توګه جذبیري او د کابل په روزنیز مرکز کې د نړدي دوه میاشتو روزنزو خخه وروسته د هفوړي د تعليم مهم او ابتدائي پړاو تر سره کېږي او نړدي درې زړه پنځه سوه افغانی هفوړي ته د تاخوا په توګه ورکول کېږي خو یو شمیر سرتیري دغه تاخواوی کم بولی او وايی چې د دوي د کورتني اړتیاوی نه پوره کوي.

د لوګر، وردک او کندز د ولايتوناو سیدونکو سیدخان، جمعه الدین او مقیول چې د ملي اردو په بیالایلو ګنډکونو کې د سرتیرو په توګه دنده لري، سرتیرو ته د بهه ډوډی د ورکولو په خنګ کې د خینو افسرانو د صفتی د چلنډ خخه سر تکوی او وايی چې، قومي، ژبني او سیمه ایز او داسی نورو مخالفتونو او تعصیونو ته ملن وهل کېږي ان تردی چې د دوي په وینا، یو شمیر سرتیری د همدغې ستونزو له ګله خلی دندي پرېردا او د کورنو لاري څلوي.

خیني پوخې کارپوهان د ملي اردو د بیاچورونی په روان بهیر او څرنګوالي باندي نیوکې کسوی لکه متقاعد ډکرووال سید ګل او صفلدرا شاه، دوي وايی چې په ملي اردو کې بايدخه ناخه تینګ معیار موجود وي تر خو وکولای شي افسرانو ته ددی موقف

ڪوٽ

هلي يوي سدرماري ته چي له خپل کلي ويره لري ده
چي له چوري بي دشين کلي شاعري
اوسم نه ته سكاري نه اورم دي سندري
خومره ژردي دکر كنوبطن هير کر
خومره لري چي سلكي نه در رسيري
اوسم به غوره ڈرونه اوسي بحتروري
مازيگر دکالي تکنده غرمه ده
خوني ورکي مسايه رنگه ستر گوري
چميري لاري "قربان" دي چيرتنه وري
دلسته چور هي له ټيوخوني منکر دي
ذوروري هامندردي بيرته راوره
خو کسان لنه تراونخياني منکردي
دکوترو په غومبرو بااندي ميني!
سايري بشابيري دي رانه غواوري
رود دي اوسم هممـا نيمـزاـنـدـي تـبـيـ وـاـيـي
تـبـيـ تـبـيـ جـونـدـ دـيـ رـانـهـ غـواـرـيـ
هـايـ چـيـ ژـونـدـ دـيـ نـفـموـ پـورـيـ تـبـيـ
دـشـينـ کـلـيـ بـلـبـلـاـنـوـ تـهـ پـهـ يـادـيـ
نـرمـ دـيـ تـلـ پـهـ تـرـنـمـ تـرـنـمـ وـاـيـيـ
والـ توـلوـ ماـشـوـهـانـوـ تـهـ پـهـ يـادـيـيـ
ستـ يـادـيـ بـيـ چـيـ کـوـخـيـ قـبـرـونـهـ نـهـ وـهـ
هدـيرـهـ چـيـ وـهـ دـشـينـ کـلـيـ نـهـ لـرـيـ
کـرـکـنـارـ گـلـ کـيـ بـهـ توـلـ کـلـيـ دـرـنـگـ جـامـ شـوـ
گـرـخـيـلـيـ بـهـ يـبـيـ کـيـ وـرـيـ کـوـتـرـيـ
هاـ چـيـ سـبـيـنـ غـرـونـهـ بـهـ واـرـوـ بـانـدـيـ پـتـ شـوـهـ
کـونـپـ مـيـنـدـ بـهـ پـهـ خـپـوـ کـرـيـ خـبـرـيـ
جانـغـوزـيـ بـهـ پـهـ ويـالـوـ کـيـ رـاـزوـانـ وـهـ
باـهـ رـاغـلـيـ يـکـيـ تـکـيـ سـرـهـ گـورـ گـوريـ
نـادـ مـسـتوـ ڙـنـوـ مـسـتـ اـتـنـ دـيـ يـادـ دـيـ
جيـ خـارـلـوـ وـبـهـ لـهـ مـامـهـ خـنـزوـ

ساتاچی دی اوں له خیرمی گناهگاری
یاقربان ستونی کی وج دشمنله ورو
رود یانه جانغوزی نه راوپری د غرہ نه
په اوپو کی راخی خانگی دنبسترو
نه راغہ کی دشپانه شپیلی د ماتھ
هاخوا پوره غرونہ نه شتہ د نزرو
په زیارت کی ببر سری ملنگ مر دی
چی چلیم به یی لل دم ته برابرو
غم چیزی دی؟ موزبک چیزی کینی
هر خا وری دی له پیشوسره لبکرو
نوائے چیزی یی؟ ای همسی سندھماری
دشپنکی کلی وتلی آپه ماری
راشہ شرنگ دشو سکرو یسی دی مره یو
راشہ کانی مرهم خاری درتے لاری
راشہ! راشہ! جی سور بیتہ ترانی کرو
راشہ! راشہ! چی سکوت د خومار مات کرو
بیا بے غیرگی غیرگی یورتہ پیمان کرو

اجماع اند

آشگشاں اشک

دیدی که باور دل بسaran شکست و ریخت
ایمان باغ بی سرو سامان شکست و ریخت
دیدی چه گونه از پس دردی که جان فسرد
آتشفشنان اشک به مژگان شکست و ریخت
دیدی که صبح، خنده خورشید خشک شد
ایمان سبز در دل یاران شکست و ریخت
دیدی پرنده بی که قفس را به باد داد
بالی فشاند، در دل طوفان شکست و ریخت
دیدی درخت دار به آغوش سبز شد
کل داد و میوه داد، زمستان شکست و ریخت

لیلا صراحت روشنی

کبوتر سپیدیست
که از شانه های بلند او پرواز می کند
و فکر می کرد که می تواند روشنی را
برای مادرم چیره بندی

کند
و فکر می کرد که ماه
مهره رنگیست
که می تواند آن را
بریال بلند اسب
سمندش بیاویزد
پدرم مرد عجیبی بود
پدرم وقتی مرا به حضور می خواند
من فاجعه را در چند قدمی خویش می دیدم
و کلمه ها

- گنجشکان هراس آلودی بودند.
که از باگچه های خزان زده ذهنم کوچ می
کردند
و ترس جامه چرکینی بود
که چهره اصلی ام را از من می گرفت
پدرم وقتی مرا به حضور می خواند
خون تکلم در رگ های سرخ زبانم از حرکت می
ایستاد
و آنگاه قلب مادرم
- بلور روشنی بود -
که در عمق دره تاریکی رها می گشت
و مادرم ویرانی خود را
در آینه های شکسته اضطراب تماسا می کرد
و منتظر حادثه بی می ماند
پدرم مرد عجیبی بود
پدرم وقتی دستار غرورش را به سر می بست
در چار دیوار کوچک خانه ما
امپراتوری کوچک او آغاز می گشت
و آن گاه آزادی را که من بودم
و زنده گی را که مادرم بود
شلاق می زد
به زنجیر می بست
روان مادر من شاد
که با این حال خدارا شکر می کرد
و در حق پدرم می گفت:
خدای سایه او را از سر ما کم نکند.

میزان ۱۳۶۸ خورشیدی شهر کابل

مادرم از قبیله سبز نجابت بود
شجره نسبش تاریخی دارد که تنها در حافظه آفتاب می
گنجد

و من از آفتاب می دانم
وقتی مادرم چشم به جهان گشود
پدرش در جذامخانه های فقر
سقوط سپیدار قامت خود را

چواغ سوگ می افروخت
و من از آفتاب می دانم
که مادرم تمام عمر
در جستجوی واژه لبخند
با انگشتی از تقدس و ایمان
کتاب زنده گی اش را ورق می زد
و بادربغ

تا آخرین لحظات زنده گی هم نتوانست

مفهوم شاد لبخند را

به حافظه بسپارد

مادرم با گریه آشنا بود
مادرم از مصدر گریستن هزار واژه اشتاقاً دیگر می ساخت

مادرم با هزار زبان

مفهوم تلخ گریستن را

به حافظه، تاریک چشم های خویش سپرده بود

و چشم های مادرم

- آینه های تحلی خدا -

حافظه خوبی داشت

تصویر بزرگ آینه کوچک

پرتو نادری

مادرم از قبیله سبز نجابت بود
و با زبان مردم بهشت سخن می گفت
چادری از بریشم ایمان به سر داشت
قلبش به عرش خدا می ماند
که به اندازه حقیقت خدا بزرگ بود
و من صدای خدا را

از ضربان قلب او می شنیدم

و بی آنکه کسی بداند

خدا در خانه مابود

و بی آنکه کسی بداند

آفتاب از مشرق صدای مادر من طلوع می کرد

مادرم از قبیله سبز نجابت بود

مادرم وقتی به سوی من می آمد

در نقش کوچک هر گامش

روزنه کوچکی پدیدار می شد

که من از آن

باغ های سبز بهشت را تماسا می کردم
و سبب خوشبختی خود را از شاخه های بلند آن می چیدم

مادرم از قبیله سبز نجابت بود

چادری از بریشم ایمان به سر داشت

پیشانیش به مطلع عاشقانه ترین غزل خدا می ماند

که من هر روز

آن را

با زبان

عاطفه زمزمه می کردم

و آنگاه با تمام ایمان در می یافتم

شعر خدا یعنی چی؟

مادرم از قبیله سبز نجابت بود

و با زبان مردم بهشت سخن می گفت

و صبر کبوتر سپیدی بود

که هر صبح

پر های عزیزش را

در شفافترین چشم های بهشت شست و شو می داد

و چنان پیکی از دیار مبارک قران می آمد

و پیغام خدا را برای مادر من می خواند

سکسکه سکرات

در سپیدی هجران پیکانها
میرقصم آهو
آهو در هیاهو
و سکرات را سرود میکنم
در سکسکه بی گیست سرگردانی و سرگردان
آواز میخوانم

آواز میخوانم با گریز نا گزیرم در هیاهو
و با برگشت بی برگم آهو
گلسر ها بر شاخه های بلورین آواز هایم بالک میزند
و آهنگ میکنندم برای ارکستر سیار بادها
و میرقصم و میرقصم و رقصم

و چرخ میخورم بر خود در خود در بد خود در بادها بر بادها در بادها
آهو آهو آهو...
هوها هوها هو
هنوز زنده ام

زمزمه ام سکرات زنجیر است
زنجیر سکرات است

که تکانی نیز نیروی تکانی تکی... تکیدن آنم نیست

شب روز

همان دیگر میگردم
با مرگ پیچازی خود

هنوز زنده ام
آواز میرقصم آهو

هوها هوها هو
آهو در هیاهو!
یا هو!

سمیع حامد

از روزان بسته الهام خسته ام
من پرشکسته مرغک از دام خسته ام
ای واشعله بی به دلم ناشفته مرد
زان شعله بی که مرد سرانجام خسته ام
ننگ است گرسنگفتن گلهای باورم
از ننگ ناشکیم و از نام خسته ام
پختنم هزار آرزوی خام را به دل
از پخته بی نصیبم و از خام خسته ام
بیتاب ترز موج نسیم سبک عنان
چون شعله بیقرار و ز آلام خسته ام
شبهای بی ستاره، دیجورت ای خدا
پلک سپیده بسته و از شام خسته ام
از پژمریده بال و پر مرغک سحر
وز روزان بسته الهام خسته ام
لیلا صراحت روشنی

سکسکه سکرات است سرود من

زمزمه زنگزده زنجیری که پوسیده است دیگر
مرا اما

تکانی نیز نیروی تکاندن آن نیست
راگهایم فرو میریزند رگهایم

آهوبی میدود در ذهنم مثل نسیم
در باران

باران میله ها مضاعف میکند
اما زیباست

قشنگ چون حروفی که حقیقت را یا بافته اند
و شنگ

چون نهان آواز هایی که این مخمس را به ترنگ آوده اند
راز آمیز راز آویز

چون مکالمه همسایه گان سپید سطور
سطرها

میله های افقی سلول سکوتند
آهو سرود من

میتپ در هزارتوی ترد سکوت میرقصد
ترنگاترنگ واژه گان دیوانه

آهوانه

دیوانه گیست که مرا
هنوز زنده میدارد

در غزل انگشتانم
مدادی را میگمارد

تاحرفهایش را در میان بگذارد با سپیدی معطر سکوت
تا سپیدی را فرا خواند

به مسابقه ساقهه تن و تنهایی
مسابقه، آهو با بیابان...

هنوز زنده ام آهوانه.. آهو

آهو در هیاهو

پیکانها به پرواز آمده اند و من

کِمِنْ‌گَل

مصطفی از همایش



تلویزیون است، به مشکل میتوان فارغ یافت. پیام صحیح‌گاهان) در اداره هنر و ادبیات رادیو- تلویزیون شامل کار شدم و کار ژورنالیستیم از همینجا شروع شد. بعد از آن الی آمدنم به تلویزیون در برنامه رادیویی (هفت اورنگ) مصاحبه‌ها تهیه می نمودم و همچنان همراه نعمت حسینی و نور مراد پرودیوسران برنامه بودم.

- چرا شما از رادیو به تلویزیون رفتید؟

- زیرا تلویزیون خوش می‌آمد و همچنان تلویزیون نسبت به رادیو پدیده ایست نو، خود رادیو جز از تلویزیون است و شنیدید که گفته اند: "شنیده کی بود مانند دیده" و اگر بی پرده بگوییم میخواستم یک کارگردان موفق تلویزیون باشم.

- با شوخی پرسیدم:

- و به آرزویتان رسیدید یا از رفتن به تلویزیون پشیمان شدید؟

- از این که من با علاقه و خواست خود به تلویزیون رفتیم، پیشمان نشدم. بلکه پشیمان از نمودم.

- چن سال میشه که ده تلویزیون کار میکنی؟

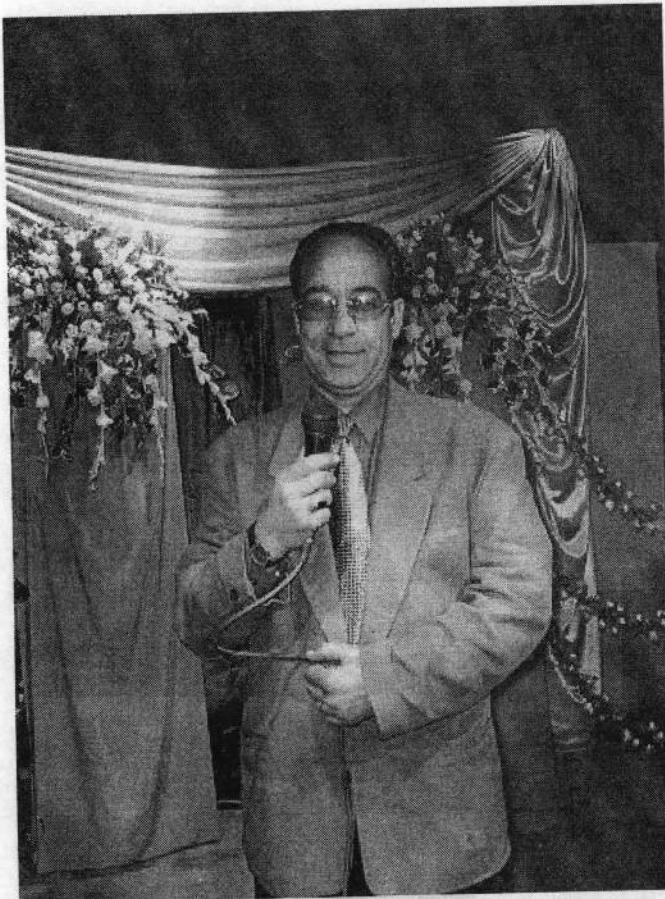
- ده تلویزیون؟ ده تلویزیون اگه سالای مهاجرته منفی کنم و اگه اشتباه نکنم ده حدود بیشتر از شش سال میشه.

- و قبل از آن؟

- من بعد از تحصیل در سال ۱۳۶۴ خوشیدی به صفت پرودیوسر برنامه رادیویی (از علاقمندان برنامه یک‌همن گل" جواب داده و

در جمع کارگردانان و نطاقدان رادیو تلویزیون یکی هم محمود غوث است، که با نام و چهره اش حتمی آشنایی دارد. خواستم با او به سلسله مصاحبه با نطاقدان مجرب کشور اینک شما را به خوانش مصاحبه وی فرا میخوانیم . او را که معاون مدیریت عمومی برنامه های ادبی

با پوزش جوابش را چنین دنبال کرد:



- در شروع پرودیوسر برنامه های ادبی تلویزیون بودم. بعد از مدتی کمی یعنی بعد از اینکه دو، سه برنامه را پرودیوس نمودم، روزی باید برنامه "کاروان حله" ثبت میشد. تصادفاً کارگردان برنامه نیامده بود. مدیر برنامه های ادبی تلویزیون برایم وظیفه داد تا برنامه را من کارگردانی نمایم، وارخطا شده بودم. برای اسماعیل فضل که یکی از کارگردانان خوب و ورزیده ماست، و من در برنامه "هفت شهر هنر" پرودیوسر شدم، گفتم که همایم کمک کند. اما او که هم دوستم بود و هم در کارگردانی استادم، سوچ و پوست کنده جوابم داد و گفت: "مه کمک کده نمیتوانم، برو خودت میفامی و کارت." دیگر کارگردانان هم از کمک کردن با من شانه خالی نمودند.

ناچار بطرف ستديوي پرودكشن تلویزیون رفتم و برنامه را ثبت نمودم.

در اصل ترس و خوفم بیهوده بود. اولین بار برنامه را کارگردانی کردم.

برنامه نشر شد. برنامه مورد تایید همکارانم قرار گرفت. نظریات خود را ابراز کردند. من از دوستانم که با من کمک ننموده بودند آزرده بودم. جالب این بود که برنامه را قصدی برایم داده بودند تا ثبت نمایم و قرار به این شده بود که هیچکس هم با من همکاری نکنند. زیرا همکارانم درک نموده بودند که من میتوانم برنامه را کارگردانی و به تنهایی کارگردانی کنم.

- وبالاخره کارگردان شدید؟

- بله، چرا که این خواست و آرزویم بود.

- کدام برنامه ها را کارگردانی کرده اید؟

- من برنامه های (کاروان حله)، (مشعلداران هنر و دانش)، (فرهنگ مردم) (شب شعر)، (هزار ویک گپ)، (هفت شهر هنر)، (كتاب) و همچنان برنامه (یک چمن گل) را کارگردانی نموده ام و مینمایم.

- کی ها شما را در این راه بیشتر کمک نموده اند؟

- من همیشه مدیون راهنمایی های دوستان بسیار نزدیکم اسماعیل آذیر و اسماعیل فضل که از کارگردانان ورزیده تلویزیون ما میباشدند. هستم.

- به نظر شما یک کارگردان موفق تلویزیون چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟

- یک کارگردان وقتی موفق است و برنامه هایش در دلها جا میگیرد و گل می کند که با معیار های امروزه بین المللی عیار باشد، شات های متتنوع و تصاویر زیبا پیشکش کند. حس زیبایی شناختی داشته باشد، نوآوری و ابتکار داشته باشد و از همه مهمتر نظریات، پیشنهادات و انتقادات سالم همکاران، دوستان و بیننده گان برنامه خود را با برده بازی بشنود و در کارکرد های خود عملی کند.

از او پرسیدم:

- نطاقي را از کدام برنامه شروع کردید؟

sabawoon

- خنده کوتاهی نموده، در حالیکه عینکهاش را جابجا مینمود گفت:

- من خود را نطق نگفته و نه میگوییم... اما بعضی برنامه ها را خوانده

ام. بار اول در برنامه (هفت اورنگ) رادیو انانس ها را خواندم، بعد از آن در

برنامه های کتاب، فرهنگ مردم، دهکده سبز کودکی که همه برنامه های

رادیویی بودند، خواندم، راستی گاه گاهی برنامه رادیویی (جوانه ها) را که

غوث زلمی مجری برنامه بود، میخواندم.

- راستی نام تان با نام غوث زلمی ژورنالیست و نطق ورزیده و محظوظ

ما شباخت دارد، آیاشما با او قرابتی دارد؟

- با لبخندی جواب داد:

- او برادر من است.

- بسیار خوب لطف کنید بگویید که محترم غوث زلمی همین اکنون در

کجاست؟ چی میکند؟ به وطن بر میگردد یا نه؟

- غوث زلمی با فامیلش همین حالا در کشور هالند زنده گی می نماید.

ریس بنیاد و ریس سمع شکایات ژورنالیستان افغان در اروپاست. غوث

زلمی مردم و وطن خود را نهایت دوست دارد، زود یا دیر حتمی به وطن

بر میگردد.

خوب غوث جان گپ های ما ماند. لطف کرده بگویید که گوینده گی را در

تلویزیون از کدام برنامه شروع کردید؟

با خنده اظهار داشت:

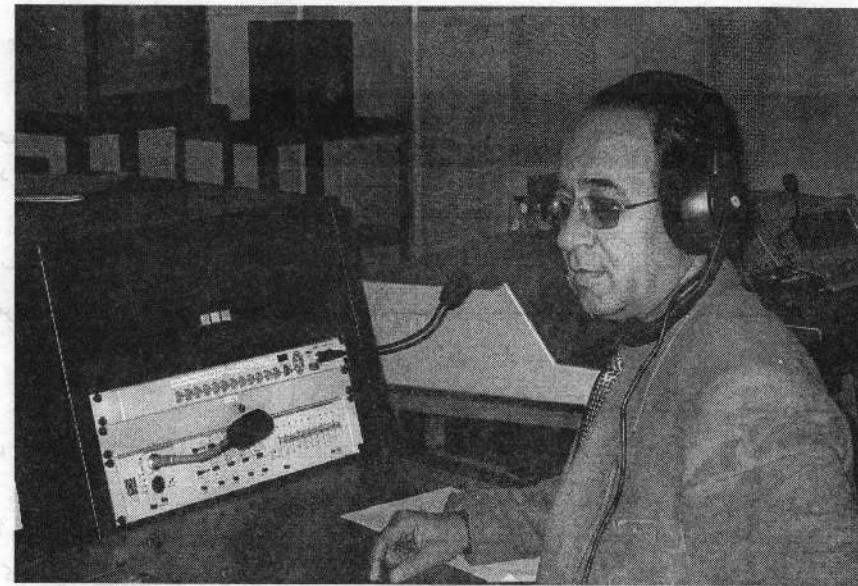
کس جای و مقام خود را دارد.

- شما در جریان کار در رادیو و تلویزیون با مشکل بدون حل روپرتو شده اید که عاجز مانده بایشید؟
- نخیر با اینطور مشکلی روپرتو نشده ام... بخارتندارم.

- راز موفقیت تان در چه نهفته است؟

با لبخندی:

- اینکه من موفق هستم یانه، هنوز برایم معلوم نشده است. اما پشت کار دارم و سعی و تلاش فراوان بخراج میدهم تا لا اقل بتوانم خدمت کوچکی برای وطن و مردم زجر دیده خود انجام دهم.
- از فعالیت های هنری و ادبی تان چیز چیزی بگویید!



- من در خوردی رسمی می کردم و حال هم کم کم دستم به اصطلاح میگردد، در صنف نهم یا دهم مکتب بودم که شوق سروdon شعر به سرم زد و نوشته هایی بنام شعر دارم که کاملاً متنی هستم که شعر نیستند، طرح ادبی هم نیستند، فقط واژه های چند را پهلوی هم قرار داده ام و بس...
- دیگر اینکه نویسنده گی برنامه های مختلف ادبی، رادیو و تلویزیون را به عنده داشتم و دارم، نمایشنامه هم نوشته میکنم و بعضی فلمهای خارجی را ترجمه نموده ام.

- برنامه تلویزیونی یک چمن گل را کی مینویسد؟

- به کمک و همکاری دوستان برنامه، من خودم مینویسم.
- خارج از رادیو و تلویزیون هم فعالیتهايی دارید؟

- کم کم، یعنی در بخش رادیویی پروژه تعلیمی بی بی سی، نویسنده سپات ها و نمایشنامه های کوتاه هستم. همچنان باید بگویم گاه گاهی کاغذ سپید را با نوشتن چیز هایی بنام طنز سیاه کرده و مینمایم.

- لطف کرده بگوید که در قسمت طنز نویسی کی شما را یاری رسانیده؟
- در طنز نویسی غوث زلمی و هارون یوسفی همراهیم کمک زیاد نموده اند.

- آیا گاهی هم از کار کرده گی هایتان تشویق هم شدید، جایزیه دریافت کرده اید؟

- بلی تصادفی در بخش طنز نویسی میان جوانان زیر سن ۳۰ ساله گی در سال ۱۳۶۵ خورشیدی مستحق جایزه نقدی شده ام.

- در درسهای مکتب لایق بودید یا تبلی؟ صادقانه بگویید!

- اگر صادقانه بگوییم، در تمام مضامین نسبی لایق بودم، مگر در مضمون ریاضی به گفته شما تبلی.

- از تحصیلات تان بگویید تا کدام درجه است و نزد کدام رشته؟

برادر به گفته عامیانه "ایطور در پچال ماکدی" که در برنامه های هفت اورنگ و هفت شهر هنر کسی را اینطور به اصطلاح سوال پیچ نکرده بودیم... بگیرین چایانه... گلوبیش را صاف کرده افزود. در تلویزیون برای اولین بار کنترلهای خارجی و فلم های مستند خارجی را نریشن نمودم، بعد از آن میزبانی برنامه هفت شهر هنر برایم سپرده شد و یکسال و اندکی میشه که برنامه یک چمن گل متholm آواز ناخراش و نراش من میباشد.

- روی ستیز مقابل تماشاچی ها هم گوینده گی کرده اید؟
روی ستیز یکبار، صرف یکبار، در برنامه تماشا که برنامه نوروزی بود و سال ۱۳۸۲ خورشیدی را تحويل میگرفتیم، گوینده گی نموده ام که در این برنامه نطاكان خوب ما حوا علم نورستانی، ماری مطمین و نیازی سنگر مرا همراهی مینمودند.

- به نظر شما یک نطق چه وقت موفق بوده میتواند؟
- سوال مشکلست، با آنهم کوشش میکنم چیزی در مورد بگوییم و این البته نظر شخصی خودم میباشد. به نظر من یک نطق وقتی موفق بوده میتواند که به ادبیات زبان خود، هر زبانی که باشد خواه دری خواه پشت و یا کدام زبان دیگر تسلط کامل داشته باشد. تلفظ دقیق واژه ها را بداند مبتدا خبر جمله را بفهمد. تون صدای خود را کنترول کرده بتواند. حروف، واژه ها و جملات را زنده و قسمی که لازم است ادا نماید. با روان برنامه ایکه میخواند آشنا باشد و از همه مهمتر وقتی موفق بوده میتواند که رابطه مستقیم با بیننده خود داشته باشد.

- خوب بسیار خوب، غوث جان شما که یک ژورنالیست و نطق ورزیده هستید با کی رقابت دارید؟
با خنده گفت:

- برادر من با کسی رقابت ندارم- هر کس، هرکس شده نمیتواند و هر

بقيه صفحه (۹)

غزنی شهر اولياو...

قدیم غزنی مزار با شکوهی بر فراز تپه یی قرار دارد که از همه ساحت شهر قابل دید است که آرامگاه سرمست باده، بقا حضرت شیخ بهلول دانای غزنی میباشد. قریه که آرامگاه مرحومی در آن واقع شده نیز به نام قریه بهلول یاد میگردد.

بهلول از اهالی غزنی بوده در اواسط قرق هفتم در همین شهر اقامت داشته است.

حضرت بهلول دانا از جمع اولیایی است که تاثیر و تصرفش تا کنون باقی بوده و کراماتش هنوز هم جاری است.

گویند روزی در محله گاو کشی واقع شهر قدیمی غزنی مراسم عروسی برگزار میگردید، حضرت بهلول در این مراسم حضور به هم رسانیده دنیا پرستان و تاریک دلان با خاطر لباس کهنه وژنه اش از اوی پذیرایی که در خور شان این بزرگمرد بود نکردند. حضرت بهلول از مشاهده این وضع متاثر شده به خانه بر میگردد دوباره با لباس نو وارد این محفل میگردد.

کوردلان تاریک نهاد به استقبالش می شتابند و از اوی پذیرایی عالی شانی نموده و بر صدر مجلس می برنندش.

ولی آن پیر دانا از خوردن طعام ابا ورزیده به آستین لباسش اشاره نموده میگوید: آستین نو پلو بخور این گفته آن بزرگمرد تا کنون زبان زد اهالی غزنی است پس از ان با تاثیر فراوان محل را ترک میگوید تا کنون که حدود هفتصد سال از آن تاریخ میگذرد توغ مزار مبارکش از رفتن به آن کوچه سرباز میزند.

زمانی شیر علی خان بعد از شکست که دوباره به پادشاهی رسید به جرم شکست خود و حرکت ناشایسته که در برابر صورت گرفته بود خواست شهر غزنی را به توب بندد.

در همان شب به خواب دید که بهلول دانا با عصباتی با عصای خود تهدیدش نموده میگوید شیر علی! حد خود را بشناس، این شهر شهر من است و خلقی که تو خانه ای شان را می خواهی به توب بیندی خلق خدا امیر موصوف در حالیکه از ترس همه وجودش می لرزید در همان نیمه شب فرمان داد تا میله های توب را از سمت شهر برگردانند.

به هر صورت این سه بزرگمرد که در فوق از ایشان نام برده شد امثال آنها در شهر غزنی از قدیم الایام می زیستند و در آنجا مدفونند همین است که شهر باستانی غزنی را شهر اولیا می نامند.

- من ماستر زبان و ادبیات و همچنان جامعه شناسی میباشم.

- شیرین ترین لحظه زنده گی تان را بگویید.

- خوش ترین لحظه زنده گی اینست که پس از یک دهه مشقات و تکالیف و دربداری و مهاجرت، در وطن خود هستم و در میان مردم دوستداشتمنی ام.

- پس از خداوند(ج) و رسول(ص) کی را زیاد تر دوست دارید؟

- واضح است که پدر و مادر، خانم اولادها، وطن و مردم خود را.

- آیا مجله سباوون را هم دوست دارید؟

- اگر تملق نشود، بلی دوست دارم!

- به نظر شما چی تفاوتی بین مجله سباوون دیروزی و امروزی وجود دارد؟

- شما سوال مشکل تری را مطرح کردید، اما من چون بی ریا مجله سباوون را دوست داشتم و دارم، میگویم که مجله سباوون در گذشته مجله یی بود که مردم، اعم از جوان و پیر بی صبرانه انتظارش را میکشیدند که چه وقت از چاپ میبراید و بدسترس شان قرار میگیرد. استاد های مجبوب و ژورنالیست های ورزیده ما در محبوب شدن مجله سباوون نقش به سزاگی داشتند. مطالب نهایت دلچسب و جالب با نگارش بسیار عالی به خورد مردم داده میشد. وبالاخره میتوان گفت مجله برازنده و یکتا ز بود. هم در کشور ما و تا حدودی در منطقه. حال هم مجله سباوون راه دیروزی اش را دنبال میکند که در این شرایط جامعه ما قابل ستایش است و اما به کار بیشتر و توجه بیشتر ضرورت دارد. باییست بگویم که مجله سباوون مجله خوب و ارزش دار جوانان و فامیله هاست. یگانه چیزی که در گذشته هم در مجله سباوون مورد پسند نبود. نشر بیش از حد عکس ها و شرح حال ستاره های فلم های هنری بود. در حالیکه ما از خود هنرمندان ورزیده و محبوب داشتم و داریم و همچنان هنرمندان دیگر کشور ها، مگر سباوون بیشترینه به هنرمندان هنری توجه میگرد. یگانه خواهش من از دست اندکاران مجله سباوون همین است که به این نقطه عطف توجه داشته باشند.

- محمود غوث از حسن نظر تان نسبت به مجله سباوون و همچنان از اینکه با جیبن گشاده و لبخند بردهان، حاضر شدید و به سوالاتم پاسخ ارایه کردید، اظهار سپاس و امتنان مینمایم و موقفيت های هر چه بیشتر تانرا در همه عرصه های زنده گی خواسته و خواهانم، تشکر از شما!

با لبخندی دستمرا فشرده گفت:

- از شما هم تشکر! خداوند(ج) پشت و پناه همه ما و شما! با شنیدن این جملات از زبان محمود غوث، فکر کردم که او را در صفحه تلویزیون در برنامه جالب و دوستداشتمنی (یک چمن گل) مینگرم.



صهاریو

مردم بی تفng شد پامال

گفتم: آهسته تر، خبر میشن

قصی القلب و درد سر میشن
مردم شهر در بدر میشن

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
تا که سر با ملا عمر خورده
یا که بر فرق شان تبر خورده

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
چی بگویم به انگک و بنگک؟
پای مارا کشیده تا چنگک

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
عدل و انصاف رفته زیر سوال
غرب کابل برو پرس احوال

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
که دهد با گرانفروش مصادف
متخلف شود به رشووه معاف

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
مردم بی تفng شد پامال
هر طرف برده شد جوال، جوال

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
در خزانه شعار و ترفند است
کس نپرسید قرض تان چند است؟

گفتم: آهسته تر، خبر میشن
ن، ضابط دهمزنگی

گفت: دزدان شریر تر میشن
هر شبی چند جا، حشر میشن

رفته رفته چو شیر نر میشن
گفت: اسامه مغز خر خورده

سر شان گر چه در کمر خورده
مانع دانش و هنر میشن

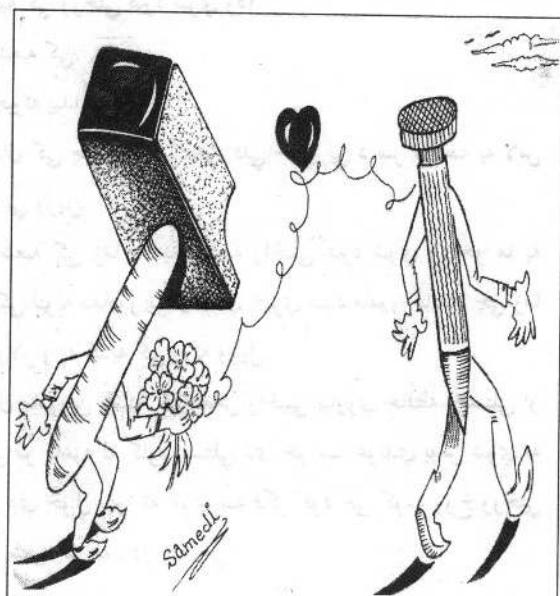
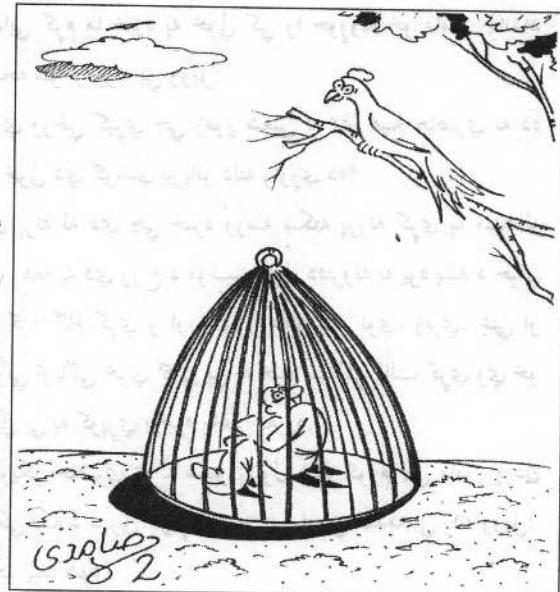
گفت: تنخای ماشه سنگک
رنگبازی و اینهمه رنگک
دزد و بدماش معتبر میشن

گفت: برق است منبع جنجال
انحصاری شده به شرق و شمال
ناظران دیده خون جگر میشن

گفت: کوشش دار با انصاف؟
شهرداریست جای لاف و گراف
رشوه را دیده کور و کر میشن

گفت: مصوون نماند بیت المال
نیست کس در غم حرام و حلال
چاقها، چاق و چاقتر میشن

گفت: تنخای افسران بند است
افسران را سخن مگو پند است
زیر هر خنجری سپر میشن



ماموں پر دل او د خنہ حافظہ

پر دل سر و پوکی و او که بوزہ یعنی د زری پنی غوندی هفته نه وا ایسا رہ کری نو خویل یعنی تر او درو را رسالہ او تولو پری و خندل، مامور جانداد چی په کاغذ دانی کی نصوار توکول په بیرہ یعنی دلستونی په پختکه خپله خوله پاکرہ او ورتہ یعنی وویل:

مامور پر دل: زما له خویل سره دی خد غرض دی، پیر ڈر یعنی پو کوب بند کی په خپل خای و خروہ. مامور پر دل چی تر پوزی په خوی کی یعنی لا ستر کی پتی وي، خویل یعنی په زور له سره را کبندلہ او په نیولی ساه یعنی وویل:

زما خوی راخینی په کومہ شعبہ کی هیرہ شوی ۵۵، وریسی گرم. گوندی پیدائی کرم ما خبرہ په خویل کی را جو رو لہ خو مامور جانداد راخینی د مخہ شو او ورتہ یعنی وویل:

نه دا دوی ورخی کیوی چی زمود شعی ته دی هیخ حاضری نه ۵۵ ور کری نو خویل دی گوندی پیرانو دلنه راوی ۵۵ مامور پر دل پرتہ له دی چی خبرہ ورسہ بستکتہ پورتہ کری په مندہ له شعی ووت. هفہ په دی ورخ د موسسی تول دفترونه په یوه پنہ د خپلی خویل پسی کترو گام کپری و او د دیرو مامورینو، نوی، زیری، غنی او کوچنی خیرنی او پاکی خوی گانی یعنی په خپل سر کی قالب کپری وي خو د ہیچا خویل یعنی په کوپری برابر راغلی نه وہ.

کله چی مازیگر حاضری ته له شعبو راتول شو، گورم چی مامور پر دل را تھ په مخکی لکھ د سپری خربی، شین شو او یعنی مقدمہ یعنی راته وویل: زما خوی خو پیدا شوہ.

د چا په شعبہ کی ورخنی هیرہ شوی وہ؟ د ہیچا په شعبہ کی.

تو بیا دی چیرتہ پیدا کرہ؟

په ذاتی حال کی چی خپلے زرہ قره قلی خویل یعنی د سر د پاسه په لاس سمولہ راته یعنی وویل:

زما پختکلہ شعبہ کی زما د میز د پاسه راخینی هیرہ شوی وہ خو ما په کوب بند کی لیوله د مامور پر دل ددی خبری سره مامور جانداد چی زما په خواکی ولار و په کنایہ کی ورتہ وویل:

مور خو تول مامورین یاستو کم معاش راخینی پیاویری حافظہ اخستلی او نباتی غوریو مو ماغزہ له کارہ ایستلی دی خو ستا غوندی بوس شوی نه دی دا خل دی خویل پروا نه کوی بنه فکر کوہ چی کومہ ورخ ورخنی سر د چا په شعبہ کی له یادو ونه خی.

نوم یعنی صورت گل و خود موسسی د آمر خنخه نیولی تر خانہ سامان عبدال پوری تولو ورتہ مامور پر دل خطاب کاواه، دا چی ولی په دی دوهم نوم مشهور و ولی چی تر ده پخوا په دی شعبہ کی د پر دل په نوم یعنی مامور و او خد رنگہ چی صورت گل په حافظہ کی تر هفہ بلا کوله نو دا وہ چی دده په غیاب کی پری د هفہ مامور نوم اینبندلی و.

که خد هم د مامور پر دل حافظہ دیرہ زیاته کمزوی او یو گنہس مزاجہ سری و خود دی تر خنگہ په زیری چالاکی او چوتاری کی یعنی مثالی نه درلود.

په پوهہ یعنی دومرہ توبان کاواه چی یو چارک وریشی دوو خروتہ نه شي ویشلای، په زیر کی کی دومرہ زیرک و که چا ورتہ وویل چی هلکه سبی درخنی غور یورہ نو ددی پر خای چی خپل غور پختکلہ وچہ کوپری کی وکوری یعنی له خنده د سبی پسی خغلی. او په چوترا یعنی دی دومرہ قابلیت درلود چی سری توبی سین ته بیا اوبیرتہ یعنی توبی راولی.

مامور پر دل زمود د شعی د غریبو سره له دیر پخوانه انلیویالی اجولی وہ او دا انلیویالی یعنی دومرہ پخه او تینتہ شوی وہ چی د رسمي وخت په اوپردو کی یعنی زیات وخت زمود په دفتر کی تیراوہ او حتا دیرو کسانو دا گومان کاواه چی مامور پر دل زمود د شعی رسمي غری دی.

دده پختکلہ دفتر کی به ورتہ مراجعتیو د اوپردو انتظار له املہ خوبولی ارمی استخ خو مامور پر دل له دی کبلہ چی په کار دومرہ نه پوهیده نو رسمي وخت په یعنی دویوہ او بل په دفتر کی تیراوہ.

مامور پر دل وظیفوی چارو ته فیل مرغ و خود مامویت امتیازاتو ته بیا فیل و.

تر او سه پوری می هیخ نه په یادی یعنی زمود په موسسہ کی دی چا د غرمی پوچی چا د مخہ خوری وی او یا د معاش په ورخ چا ته د د مخہ له معتمدہ معاش اخیتلی وی دا هم زما په یاد نه راخی چی مامور پر دل دی تر نورو د مخہ وظیفوی ته راغلی وی خو کور دی د امر صاحب او د حاضری د مامور صایب ودان وی چی یعنی بیا هم د حاضری بی وخته لاسلیک ته پریبندو ۵۵.

مامور پر دل یوه ورخ په دیر وارخطابی او یعنی په مور سلام واجوی شعی ته رانوت او نیغ د مامور جانداد د میز تر شات کوب بند ته درتیر شو مور حیران شو چی خد خبرہ ده خو و می کتل چی له کوب بند په یعنی د هفہ زرہ قره قلی خویل پر سر کرہ، خویل دیر لویہ او د مامور

لطفی



سیاون: قسمت دوم فلم تیری نام در همین نزدیکی ها به کشور خواهد رسید.

مزاحم: در ملی بس ها هم مسابقه بکس دایر میگردد.

سیاون: جاده ها مزدحم شده اند.

مزاحم: سرک تنگ است که موتر پیاده میره سر برگ درخت شش دانه گاووش.

سیاون: کاغذ پران بخشی از فرهنگ مردم ماست.

مزاحم: نانوایان و مسوولین شاروالی از ما کرده بهتر میدانند.

سیاون: ترافیک...

مزاحم: چپ که بیدار میشه!

سیاون: از مرض انفلوانزا مرغ که در امان خواهد بود؟

مزاحم: بعد از سالها که مامور طالع کرد.

سیاون: مرض انفلوانزا در کشور ماجی تاثیراتی دارد؟

مزاحم: از قصابان بپرس.

سیاون: افغان بیسیم و روشن بر یکدیگر انتقاد مینمایند.

مزاحم: چراغی را دیده باشی که بیسیم روشن شده باشد؟

سیاون: پرگویی هم حدی دارد.

مزاحم: رادیو تره میگوید!

سیاون: ملی بس ها از دیداریافته اند.

مزاحم: خدا که میته نمیگه بچه کدام کیسه بر هستی!

سیاون: برو خاک به سرت.

مزاحم: از خود تحفه بدنه از سر کهها!

مزاحمت به سیاون

مزاحم مجله سیاون به دفتر آسهه و بیش از حد مزاحمت کرد. بخوانید که چی در افسانه میکرد:

سیاون: در باره هنرمندان خود و بیگانه بدانید!

مزاحم: اینه حالی بیا و پوره کن.

سیاون: میگویند که موی تیری نام موی سال شده.

مزاحم: آهسته که بچای کوچه خبر نش!

سیاون: رادیوی آرمان، برنامه های جدید تهیه کرده!

مزاحم: مونس بیکاران!

سیاون: بعد از فلم تیری نام سلمان خان به چه فکر میکند؟

مزاحم: به گرد و خاک و خراب شدن موهایش در کابل!

سیاون: لطفاً خود را معرفی نماید؟

مزاحم: آرد، روغن، معاش، بالآخره تقیصی!

سیاون: استعداد ها بایدرشد داده شوند!

مزاحم: توهם چی گههایی میزنی!

سیاون: در این اوخر شاروالی فعالیت های چشمگیری انجام داده!

مزاحم: وقتی چمن حضوری ساحه بلند منزل شد، تایید است.

سیاون: بعضی اشخاص در راه خواب میبینند.

مزاحم: آنهم خواب رنگه.

سیاون: محترمه سیما ترانه در کانادا زندگی میکند.

مزاحم: میگم ای ولايش.

سیاون نشرات تلویزیون...

مزاحم: تابلیت خواب آور.



نکته پرانی

﴿ میگویند موسیقی غذای روح است. پس وای به حال روح ما، با دست خت این آشپزهای امروزی. ﴾

در دنیا دونوع مرد وجود دارد که زنها را درک نمیکنند: مجرد ها و تناهی ها مار عینکی بدون عینک نمیتوانند نیش بزنند.



شخصی پیراهنی را دزدید، و به پسر خود داد که به بازار ببردو بفروشند. پیراهن را به بازار برد و از او دزدیدند. دست خالی به خانه مراجعت نمود. پدرش گفت: پیراهن را چند فروختی؟ پسر گفت: به همان قیمت که تو خریده بودی.

دیوانه بی شب موقعي که رفیقش به خواب رفت
با کارد تیزی گردن او را از تنش جدا کرد و آنرا
به زیر تخت خود گذاشت. وقتی پولیس ها و
دکتران آمدند و از او پرسیدند که چرا سر رفیقت
را بریدی؟ در جواب گفت: خواستم بدانم وقتی از
خواب بیدار شد سر خود را پیدا کرده میتواند یانه.

پسر کوچکی نزد پدرش رفته گفت:
 پدر جان! چرا هنگام نکاح عروس و داماد دست
 همدیگر را میگیرند و با هم دست میدهند؟
 پدر اهی کشیده گفت:

پسر جان! این یک رسم و رواج است، بوکسرها هم قبیل از شروع مسابقه با هم دست میدهند.

نوشته عزیز آسوده

حکایتی به شیوه کلستان

چاق و لاغر

چشم بسته و دهان گشوده بود و یارای صبر کردن نداشت و تخم هر چه
گفتند داشت در چشم انداز چاق بکاشت و تا توانتست بر سرش انباشت:
دالر اگر بر سر تو کرده لر
میزینی در عالم رویا چکر
آمدت از چرم و چکل گربه چنگ
پای تو پوندستر کرده لنگ
غیر زر اندوزی ترا کار نیست
فکر تو جز در پی اسعار نیست
دل توز غوغای ظواهر بکن
سنگ ملامت به سر کس مزن
تو پی کارت برو و میله کن
نه به گدا خیر ده نی تیله کن

چاقی بود و لاغری، گویند چاق که از لحم بهره و از شحم سر رشته بی
داشت، از چرک دنیا تمتعی برده بود و از هستی بهره گرفته بود. کبکش به
اصطلاح خروس وار همی خواند و بانگ بیوقت از منقار همی افشارند.
چاق که کوه دل "بر سرش لر" وسازش را جر و کرجش را دیگر کرده بود،
در زیر بار اسعار گیر و زمینگیر شده و چون شیر در تاخت و تاز، دلبر گشته
بود، همه جباد در غبغمی انداخت و علم یکه تازی می افراخت.

لاغر کم بغل نیز چاشتگاه از خواب بر همیخاست و از بنیه خرجش همی
کاست هشتنش در گرو نه بود و دلش پر اندوه.

از قضا آن چاق این لاغر کم بغل بخت بر گشته را به ناروا ملزم و به
نارسایی و کم پایه گی متهم ساخت. کم بغل دست بر الاشه نهاده و این
ماجرای میدید و به تکرار لب میگزید و اندوه میخرید و هر چه می شنفت،
خشم در دل می نهفت و زیر لب به تفاریق این گفته شاعر همی گفت:

همی میرم ز فقر و تنگدستی

تم می پوشی قیای برینیانم

مرد چاق دنیا دار جری شد و بر کم بغل بنای تاختن گرفت، حالانکه لاغر
کم بغل چون سیر و سرکه میجوشید و در خفا بر چاق همی خروشید:
ایکه سواری تو به اسب حرون

میکنی تا کی دل هر خسته خون

خیز و فراز ای دمی بر زمین

سور و ملخ پای پیاده بین

هر چه در آینه خود بنگری

آن تو باشد ز دگر نشمری

چاق که از جیفه دنیا شکم انداخته و غبغمی از زنخ اویخته و برای موران و
کرمهای گور خوانی رنگین پرداخته بود، لاغر را به تمسخر گرفت که چرا
آستینت کهنه، چارقت پینه و پایت برهنه است. لاغر سر از گریبان مدارا بر
کشید و تازیانه شکوه بر اندامش لغزانید:

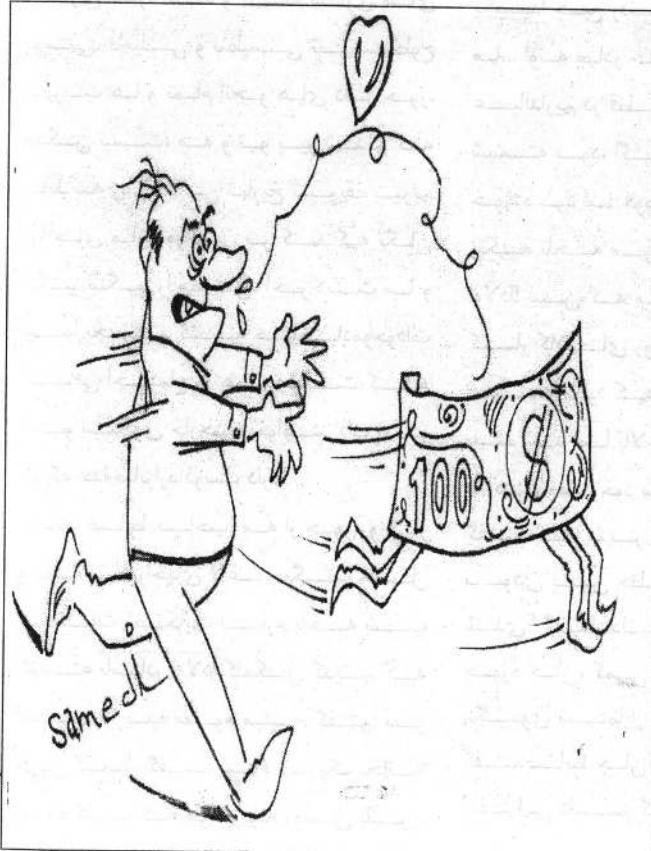
مست که از عقل شود منفصل

میکند هر چیز که بیند چغل

خفته ز بیداری چه دارد نشان

مرده چسان حدس زند یا گمان

چاق با دهان کف آلود، در کم بغل خیره نگریست، ولی کم بغل دیگر



گرگ عصرت

نوشته: نصیر "نشاط"

صاحب‌الاداری‌های خوده همراهی خود در جلسات و محافل نمی‌یارند که ده پهلوی زنهای مامن نشینند، از خود خوار و مادر ندارند؟ ما در اولادا ده جوابم گفت: وزیر صاحبای نکنونکرات ماره مجرد روان کدن و وزیر صاحبای وطنی ماهم همسرو یا همسران محجب دارند و به این باوراند که اگر پای سیاهسرهای شان از لخک حرم‌سراخ خارج شود، ایمان شان به مخاطره خواهد افتاد و حق شرکت در فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی ره به سیاهسرهای مردم عنایت فرموده اند نه به حرم‌سراخ مبارک خود، همیقدرش هم غنیمت است و اگه خداناخواسته توریدند و کدام فتوای چهه گرمکه صارد کدن، باز چی بلایی به سرما خواهد آمد؟ و وزیر صاحبای تکنونکرات و متمند ما که مانند مهمان مجرد تشریف آورده اند، معذور اند، همینججه بود که بیادرت مات شد امانتا هنوز هم سرم درد میکنه.

گفت: مدیر جوره میر بی جوره! جور باشی کتی ازی قصه‌های بی جوریت.

مه ده یک سیمینار کلان و روپروری کمره تلویزیون قرار داشتم، هموبد که یکجا با انگک، بنگک، کلوله سنگ، گلموره، گل‌غوتی، گلپانی و گلالی، چشم به تلویزیون دوخته بودیم تا بینیم که مادر اولادا در کدام جای قرار داشته، همی که گزارش مصور سیمینار مورد انتظار ما آغاز شد، همه اولادی نز و ماده با دیدن تصویر مادر خود، یکصدا چیغ زند که اونه مادر جان ما... اونه مادر جان خودت... راستی که عیالداریم در قطار و کنار وزیر صاحبای شیشه بود، اگر چه رگ غیرتم تور خورده بود اما حوصله داشتم تا که خود زنکه تلخه مره کفانده گفت: بابه اولادا! بین که مه چقدر با تمکن ده کنار کلانای روزگار قرار داشتم؟ همینججه بود که صدای اعتراض مه بلند شد اما بالآخره مره قناعت داد و به کشت ومات خود معتبر شدم.

گفت: ضابط صاحب! مه از جور روزگار و یا سوراخهای لاغر بگیر چغل تنقیصات شکایت ندارم بلکه شب گذشته بامادر اولادا کلمکل کدیم که اعصابم توریده معلوم میشه. گفت: سرچی گپ؟ گفت: شام تاریک بخانه امده گفت که تلویزیونه روشن بانین،

یکروز بعد از ادای نماز صبح و خروج مسجد، مدیر جوره میر خان بی جوره که اخیراً پایش ده سوراخ چغل تنقیصات تشکیلاتی برابر شده، خلی غضبناک و خواب آلود به نظر خورد بناآ پرسیدم که چرا ببر آشتفته و پریشان معلوم میشی؟ و گفتم که مه از دلت میایم، باز سازی و نوسازی که بدون تنقیصات و تقاعد کارمندان کهنه پیخ و تاریخ تیره شده و کایینه سازی های قومی، فامیلی و تنظیمی تا سطح مدیریت‌ها و تمام انجوهای دالر خور، ممکن نیست، مه و تو پیر شدیم که باید به زباله دانی تاریخ تشریف ببریم تا جای ماره جوانایی پر کنند که یگان تکیو منکیو را می‌قایمن، آخر دست ما و شما بخت برگشته هایاد موجودات اضافی اجتماع ره هم بdest کدام انجو منجوي خارجي خواهند داد، صبر کو که خدا صابراره دوست داره.

گفت: ضابط صاحب! مه از جور روزگار و یا سوراخهای لاغر بگیر چغل تنقیصات شکایت ندارم بلکه شب گذشته بامادر اولادا کلمکل کدیم که اعصابم توریده معلوم میشه. گفت: سرچی گپ؟ گفت: شام تاریک بخانه امده گفت که تلویزیونه روشن بانین،

داستان کوتاه نوشته: گل احمد نظری آریانا

به ادامه گذشته

- راست می گم، خودش گفت امشو حتی میکه!

- چی خوب! مه ای قصه ره هیچ نشتبینم!

امشو خات شنیدی که چی شیرین قصه اس!

در برگشت شان عصر رویه پایان می رفت و دل هوا گرفته بود. غباری حاکستری رنگ آسمان را پوشانیده و افتاب در پس توده های ابر پنهان بود. گنجشکها و مینا ها، گروه گروه با سر و صدای بسیار می امتدند و در بین شاخه های درختان نازوی مسجد محل فرو می رفتند و باز پسین نغمه هایشان را می دادند. او ایشان از شتاب و نا آرامی آگدید می بود. از شب شاید خوش شان نمی امده از تاریکی شاید می ترسیدند و شکوه می کردند. شاید هم از چیز هایی که در درازای روز دیده بودند، تعزیز می کردند. جاهای نوی که رفته و دوستان قاره می که یافته بودند، تعزیز می کردند. آن دو لحظه ها به تمامی ایستاده و به نغمه های پر شور و زیبای پرنده گان گوش فرا دادند و سویا از شیادمانی شدند.

همسایه ها می امتدند و نگاهی می کردند یا نمی کردند، می گذشتند. چند تایی هم اندرز دادند که دیر وقت است و بروند به خانه های خود؛ و رفتند.

پس که بر امتدن بازو - سه تا پسر و دختر دیگر به بازی سرگرم شدند. میدان بازی کم کم اخذ شده می رفت و بچه ها، یکی و دو تا دو تا، به حویلی می رفتند.

فضای حویلی نیمه تاریک بود و دل کسی نمی خواست به اتاق برود. حلقه های بازی تنگتر و دوستان به هم نزدیکتر می شدند و می کوشیدند که از لذت با هم بودن تا پایان برخودار شوند. احساس صمیمیت بیشتری می کردند و با هم بودن برایشان دلگرمی می داد، مادر و پدر ها، صدا می کردند که شام است، بیایند به خانه هایشان. کی گوش شیوانی داشت! کی می خواست آخرین لحظه ای گرانبهای روز را به هدر دهد و برود به گوشش بی بخزد و نق نق بشنود!

در این وقت، همه هم بی میان بچه ها بدبند آمد. جانورانی کوچک و سیاهرنگ که به تیزی در فضای سرای می پریدند، توجه همه را به خود جلب کرده بودند.

با نام خفاشان آشنا ی داشتند و شنیده بودند که خفاشان به شکل موش هستند و بالهای گوشتنی نازکی دارند. در جریان روز به سقفهای تاریک گاوخانه ها و اینار ها اویزان می مانند و به جز در هنگام شسه گشت و گذار کرده نمی توانند؛ ولی هیچ کس خفاشی را از نزدیک ندیده بود و برای نخستین بار در سال، آشکار شدن آنها در سرای و پرواز تند و سایه وار شان بر فراز بامها، همه را به کنجکاوی و هیجان آورده بود.

اشباح کوچک به ناگهان پدیدار می شدند و به سویی می پریدند. شتابزده

بالای سر بچه ها می چرخیدند و تاریکی شب را که فرو می آمد و بال می گسترد، می تاراندند و از نظر نا پدید می شدند. هر باری که یکی از این موجودات عجیب پاییتر می پریند، همه با غلغله و شادمانی بسیار، دنیالش می کرندند و این امید در دلها جوانه می زد که بلکه آن را بگیرند.

هر بچه بی می خواست یکی را بگیرد و بیبند که چگونه است. همان طور است که برایش گفته شده بانه؟ موشی که بال دارد و می پردد؟! آیا چنین جیزی امکان دارد؟

تلاش هیچ اکس به جایی نمی رسید و دست همه خالی می ماند. تمامشان بیهوده به این سو و آن سو می دویند و نیرو به هدر می دادند. کاش میتانستیم یکی ره گیر کنیم و بینیمش! کاش می تانستیم! این آرزویی بود که از دلها بر زبان راه می جست و به گوشها می رسید. کاش! کاش!

یک امید گنگ، یک کار ناشد.

بچه شاکوکو می گفت:

- هیچ کس نمی تانه ای چوچه های شیطانه بگیره، هیچ کس! اینها شیطانک هستن؛ مادرم می گفت شیطانک هستن!

و سختی تاییدش می کرد:

بویوچان مه هم می گه شیطانها د تاریکی استن، د تاریکی می باشن! و بچه شاکوکو از همه بزرگتر بود و از روی زور آوری اش همه از او حساب می برند دوام داد:

هان، د تاریکی می باشن؛ خفاشها هم د تاریکی می باشن؛ د تاریکی میاین، میرن شکار می کنن؛ د تاریکی هم پت می شن، هیچ کس نمی تانه بگیریشان، هیچ کس نمی تانه!

شارک که دور تر در گوشه بی با دختر ک همیازی خود ایستاده بود و دلش با هیجانهای دیگران می تبید و آرزو می کرد که کاش یکی را گیر می آورد و می دیدش، با تمیزخانه اندیشید: بقیه در صفحه ۴۱۳

دخترو



میلا سرور نرس قابله نسایی ولادی و سر قابله اطاق عاجل شفاخانه رابعه بلخی
تحصیل و دانش انسان را به بزرگترین معیار انسانیت کشانیده و افراد را به معراج ترقی و پیشرفت سوق میدهد.

آزادی انسان را از قید و بند می رهاند. باید در چهارچوکات فرهنگ و کلتور جامعه افغانی از آزادی سودجویند.

نوروز یکی از خجسته ترین و برگزیده ترین روز های سال و نوید دهنده بهار و فصل سرسبزی میباشد. نظر من در مورد عنعنات مردم اینست که فامیل های دختر نباید از نامزد دختر شان توقع بیشتر داشته باشند. در صورتی که پسر از عهده آن برآید کار خوب است ولی اگر فامیل پسر از عهده آن بر ناید و توان مالی نداشته باشد به نظر من آنقدر ضروری نمی باشد.



فریبا علی زاده محصل سال دوم دانشکده علوم اجتماعی پوهنتون تعلیم و تربیه
مطالعه وسیله ایست که انسان را از جهل و تاریکی به روشنی دعوت نموده انسان را از بد بختی نجات داده و بهترین همسفر محسوب می گردد.

ازمود و فیشن خوشم می آید زیرا که انسان می تواند سلیقه خود را تبارز دهد، ولی باید مطابق فرهنگ و عنعنات کشور و مردم باشد.

من به رسوم و عنعنات مردم احترام قایل میباشم ولی نظرم در مورد رسوم و عنعنات نوروز که زیباترین و خوشنترین روز های سال محسوب می شود اینست که آوردن نوروزی برای دختران نامزد دار در نخستین روز های سال پیام آور خوش بختی و همدلی دو جوان در زندگی مشترک آنها میباشد.



عارفه سخنی زاده نرس قابله شفاخانه رابعه بلخی

رسالت یک نرس قابله در مقابل مریضان اینست که همیشه با چهره خندان، پیشانی باز و رویه نیکو با مریضان برخورد نماید همیشه با خبری از حال مریضان داشته و هیچ وقت کاری نکند که باعث افسردگی شدن روحیه مریضان گردد.

به نظر من افراد یک جامعه نیاز به آزادی دارند ولی آزادی باید در حد اعتدال بوده در آن افراط و تفريط نباشد.

ازدواج به نظر من یک جنجال بزرگ در زندگی بوده و از همین لحاظ تا به حال در این مورد تصمیم نگرفته ام. یگانه آرزویم آرامی پیشرفت و ترقی کشور و مردم پیروزی و موفقیت خودم در این وظیفه و مسلک مقدس که دارم میباشد.



پسران حی میکوید؟

سید جمال الدین

اجمل هدایت محصل سال دوم دانشکده طب کابل

یک جوان باید خود شناسی داشته باشد. مهمترین اصل در زندگی جوانان جهان بینی، امیدواری، جدیت و پشت کار او در رشته و مسلک او می باشد . رسالت کلمه نیست که بدین ساده گی ها آنرا به زبان آورد؛ ولی رسالت یک جوان در شرایط کنونی اراده محکم و هدف مقدس او است که آنرا باید به هر صورتیکه است دنبال کند. و یک شخص قابل اعتماد برای جامعه خود باشد.

جوانان باید چنان تحرکی داشته باشند، تا در درون یکدیگر احساس انسان بودن را زنده بسازند. ورزش و مطالعه دو پدیده جاودائی و حیاتی انسانها در زنده گی است که مطالعه روح و ورزش تن را تقویت میبخشد. جوانانیکه از این دو پدیده زیبا محروم اند، بدانندکه در اشتباه بسر می برند.

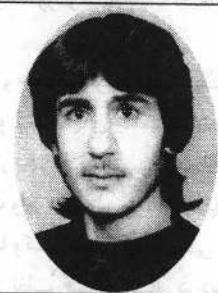
ازدواج در بر گیرنده تمام زوایای زندگی نیست یک بخش کوچک از زندگی است که میتوان آنرا بعد از بدست آوردن تجربه کافی عملی کرد. تا کنون به ازدواج فکر نکرده ام چون علاقه فراوان به رشته خودم یعنی طب دارم. میخواهم ورزیده ترین داکتر کشورم باشم و برای مردم رنجیده ام مصدر خدمت گردم. بزرگترین آرزویم موجودیت همیشگی دوستان خوبم در کنارم می باشد. تا در فروع هدایات شان خود را نزدیک به پیروزی بیایم.



محبوب الله امین زاده فارغ التحصیل صنف دوازدهم لیسه سید جمال الدین

طلب علم بالای زن و مرد فرض است. بهترین دوره فراغیری علم و داشت ایام جوانی است. جوانان باید در این موقع استفاده لازمی کنند زیرا جوان آرسته به علم روییه نیکو و برخورد سالم در اجتماع دارد.

ازدواج در اسلام سنت است به نظر من ازدواج علاوه بر رضایت فامیل ها باید به میل ورغبت جانبین صورت گیرد. بعضی فامیل ها به خواست و رضایت فرزندان شان ارزشی قابل تماشوند که اینگونه ازدواج ها نتیجه خوب نداده در نهایت منجر به جدایی میگردد.



روح الله "احمد زی" محصل سال سوم انسستیوت طب کابل و نطاقد رادیو آرمان

به تحصیلاتم علاقه فراوانی دارم و میخواهم آنرا به پایه اکمال برسانم و به پای خود بی ایستم . به نظر من ازدواج یکی از شروط مهم زنده گی میباشد؛ ولی وقتیکه یک جوان میخواهد ازدواج نماید؛ باید تمام جوانان آنرا در نظر بگیرد.

درمورد جوانان نظر شخص من اینست که: در قدم نخست وقتی یک جوان توانست به پای خود به ایستاد آنوقت میتواند مصدر خدمت به فامیل و جامعه خود گردد. و دوم اینکه یک جوان در زنده گی یک هدف را دنبال کند. خصوصاً در ساحه علوم بایدپژوهش کند و خود را به مدارج عالی ترقی و روش فکری برساند.

چون در کشور ما امکانات زیادی نیست، اینها میتوانند حداقل از سهولت های اینترنت تلویزیون های خارجی و غیره استفاده کرده و معلومات خود را افزایش دهند.

s
a
b
a
w
o
o

مکتبه

تهیه از هاجرہ "سعیب"



هزینه رادر بر دارند و تنها چند نفر ثروتمند در آنها سکونت می کنند. در حالیکه هزارها نفر فقیر در نزدیک آنها نیازمند ننان شب آند و هیج سرپناهی ندارند!

ایا بهتر نبود این سرمایه داران، منازل متوسطی بسازند و مابقی هزینه های هنگفت را در رفاه اجتماعی و توسعه زراعت و صنایع و سایر نیاز های ضروری ملت و ایجاد کار برای کارگران مورد استفاده قرار دهند؟ اسلام این مفهوم اجتماعی عادل را در فکر پیروان خود القاه می نماید تا جامعه اسلامی را بر اساس درست و محکم و بر خوردار از عدالت اجتماعی، بنا سازند.

بايد قضات و حکمرانان جامعه اسلامی تمام افراد و گروههای جامعه را تحت کنترول قرار دهند و بکسی اجازه داده نشود ثروت و اموال ملت را در لذتها و بیهوده گریبها و کارهای لهو و بی ثمر خرج کند. از نظر قرآن مال در دست ثروتمند، هر چند ملکیت آن خاص و متعلق به صاحب مال است ولی منفعت آن عام و متعلق به عموم است بدین جهت است که خداوند به مومنان سفارش می فرماید:

"اموال خود تانرا، که خداوند آنرا باعث رفع تیاز و ادامه زندگی شما گردانیده، در اختیار انسانهای سفیه و مسرف قرار ندهید" (نساء: ۵).

(در آیه فوق خداوند) مال سفیهان را

می آورد بخصوص مهارت فراوان درخانه سازی در دل سنگها و کوهها را اما آنان را مورد نکوهش قرار میدهد که چرا به کفران نعمت خدا پرداخته اند و با ارتکاب کارهای نا درست و صرف

این نعمتها در افزایش ساختمانها باخاطر افتخار و مباهات بر دیگران از راه راست منحرف گشته اند. خداوند متعال این معنی زیبا را تنها بالفظ "قارهین" بیان فرموده است.

مگر شما همین طور و بدون هیچ عذابی، در امن و امان باقی خواهید ماند؛ و در باعهای و چشممه سارهای و مزرعه ها و نخلستانهای که میوه آنها رسیده است به آرامی بسر خواهید برد و به ساختن خانه ها در دل کوهها، در حالیکه بدانها مغزور هستید، ادامه خواهید داد؟ پس بعبادت و تقوی خداوند بپردازید و از رهنمودهای من پیروی کنید" (الشعراء: ۱۴۷-۱۵۱).

امروزه هم تعداد کسانی که باخاطر ریا و افتخار بر دیگران دست به احداث ساختمانهای پر هزینه می زندند. فراوانند. چه ثروت های زیادی بدست این افراد مصرف، در این گونه موارد به هدر می رود؟ براستی شدیداً لازم است که از طرف دولت، بر این گونه افراد سرپرستان مالی گمارده شوند تا از اسراف آنان جلوگیری بعمل آید.

به حقیقت، چه فایده ای برای امت اسلام در وجود قصرهای با شکوهی وجود دارد که ملیونها ملیون افغانی

میانه روی در مخارج زندگی - دعوت به قیام علیه ظالمان - درس باخاطر فرا گرفتن جرئت عاقبت کبر و خود خواهی در زمین هلاکت است - طلب گذشت و توبه

میانه روی در هزینه زندگی:
بکی از راهنمایی های نهایت زیبای قرآن برای تشکیل یک امت متحده و سالم، این است که مومنان را به رعایت تعادل و میانه روی در هزینه های زندگی دعوت می کند و از اسراف و زیاده روی و غرور نهی می نماید این حقیقت بزبان حضرت هود علیه السلام جاری می شود:

چرا در هر جای به ساختن بنای عبث و بی فایده (تنها باخاطر افتخار) می پردازید؟ و قصرهای بزرگی احداث می کنید؟ گمان می برید که جاویدان خواهید بود؟ (الشعراء: ۱۲۸-۱۲۹).

حضرت هود (ع) اسراف در بنای ساختمان ها برای خود نمایی بر قومش ایجاد می گیرد. چرا که قومش به خاطر نیاز و سکونت به ساختمان سازی نمی پرداختند، بلکه برای افتخار بر دیگران و خود نمایی دست به چینن کاری می زندند که این عمل اسراف و ناپسند محسوب است. به گونه ای در این کار به اسراف روی اورده بودند که گویی گمان می برند که بر روی زمین جاویدان خواهند ماند.

پیامبر خدا، صالح (ع) را نیز بیین که نعمتهای فراوان خداوند را بیاد قومش



به ایمان داران مژده می دهد: سر انجام هر ظالم و خونخوار، هلاکت و نابودی است، باید به پیروزی خود یقین داشته باشند.

بلی خداوند متعال قوم ثمور را به هلاکت رساند چون در برابر کافران و ظالمان تسلیم و از آنان پیروی نمودند و به اجرای دستورات باطل آنان پرداختند.

هر فرد گروه و ملتی که در برابر خواسته های نا مشروع و غیر خدایی ستمگران تسلیم شود به هلاکت و بد بختی و عذاب دائمی خداوند خواه رسید. قانون و سنت خدا ثابت است و تغییر ناپذیر.

درسی برای یاد گیری جوئن:

داستان هود(ع) درس بزرگی از غیرت و شهامت و جرأت و جانبازی و فدایکاری در راه رسیدن به هدف مقدس و دفاع از ایمان و عقیده به ما میدهد. این درس چرا غنیمت است برای هر انسان مصلح و خیر خواه که جان خود را در راه دفاع از حق و عقیده وقف کرده است.

هود(ع)، پیامبر خدا(ع) قومش را مورد خطاب قرار میدهد و می فرماید: من خدا را بر رفتار ظالمانه شما گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که من از شرکی که برای خدا قرار میدهید بری و بیزارم.

به این جمله دقیقت کنید! تمام تان جمع شوید، تصمیم بگیرید و از هر کاری که از دستان بر می آید، از قتل و اذیت و آزار در حق من، دریغ نکنید.

۱۷

الف

آنان در آیند، تا در برآوردن اهداف و مقاصد شوم و باطل بکار شان گیرند. بلکه اسلام بر سر پیروانش فریاد میکشد تا علیه ظالمان بیاخیزند، تسلیم قدرت کاذب آنان نشوند و خوب بدانند که تسلیم شدن در برابر خواسته ظالمان مخالفت و منافات با ایمان صحیح دارد. ایمان باید به نفس انسان شرافت و کرامت و عزت بدهد و آنرا از زیر بار قدرتهای ناحق رهایی بخشد. ایماندار واقعی جان میدهد ولی در برابر ظالم و ستم تسلیم نمیشود.

مسلمانان ایماندار هیچ عذری برای قبول سلطه و قدرت ظالمان خدا نشناس و بی رحم ندارند و هرگز اجازه ندارند محکوم و تحت فرمان وضعیت در برابر آنها سر تعظیم فرود آورند. این گناهی است نابخشودنی. چرا که مردم ایماندار فراوان اند و ظالمان دراقیقت قرار دارند. علاوه بر این بزرگترین عامل برای پیروزی، حقانیت مظلومین و مهمترين عامل برای نابودی ظالمان، ظالم و ستم آنان است. وقتی که ایمانداران بیاخیزند و در راه رسیدن به آزادی نترسند و به خداوند و حقانیت خود متکی باشند و از تفرقه و اختلاف پیرهیزند و آزادی راهد مقدس خود حساب کنند قطعاً آنرا بدست خواهند آورد. از قدرت مادی و معنوی و فکری با برنامه سازمان یافته و شناخت دقیق از خود و موقعیت و شرایط و تاریخ مبارزه دین خدا علیه کفرو ظالم در مسیر مبارزه داشته باشند و به ایمان به آیه ها که

بعنوان مال شخصی افراد فهمیده و مسؤول قرار داده است. هر چند مالکیت آن متعلق به سفها است اما منافع آن تعلق به عموم ملت است).

دعوت به قیام علیه ظالمان

خداوند(ج) قوم هود را نگوهش می کند که چرا از دستورات ظالمان پیروی کرند و در اثر آن مستحق هلاک و دوری از رحمت او گردیدند. و میفرماید: این قوم عادند که آیات پروردگار خود را انکار کرند و از دستورات پیامبران خدا روی گردانیدند و از دستور هر ظالم دشمنی با حق پیروی نمودند. در اثر آن در دنیا و اختر مستحق نفرین و دوری از رحم خداوند شدند" (هود: ۵۹)

دعوت برای آزادی و رهایی از سلطه هر ظالم و حق نشناس، دعوتی است که قرآن کریم آن را در گوشهای پیروانش زمزمه می کند تا خود را از زیر سلطه هر ظالم سلطه گر و حق نشناس و دشمن با خدا نجات بخشدند. تعبیر قرآن از انسان ظالم در آیه فوق بسیار دقیق و لطیف است و دو صفت "جبار و عنید" را برای او بکار برده است. جبار انسانی است متکبر و مغروف و بی رحم و از صفات بارز و آشکار او لجاجت و دشمنی با حق و پیروی و دفاع از باطل است.

اسلام به پیروان خود اجازه نمیدهد در برابر مغروفان سنگدل و ظالم و باطل سر تسلیم فرود آورده و به بندگی آنان گردن نهند و در نتیجه به انواع عذاب دچار شوند و به صورت آلت دست

بقيه از صفحه (۶۹)

ورزش در افغانستان...

پاسخ: به شما آشکار است که همیشه میله های باستانی ما پیوسته با فعالیت های ورزشی همگام بوده و ملیه نوروز که یکی از کهن ترین عننه مردم ما میباشد. که در گذشته از ان تجلیل بعمل می آمد. و حالا هم در کشور ما این میله باستانی تجلیل میگردد. و کمیسیونی که تحت نظر وزیر اطلاعات و فرهنگ تدویر میگردد. نماینده بی از کمیته ملی المپیک نیز در آن شرکت جسته است. و قرار اسسه طی سه روزیکه این میله باستانی تجلیل میگردد. نصف این سه روز را ما با رژه های ورزشی خود رنگین بسازیم.

سوال: در این اواخر مسابقات ورزش بزرگی به پیمانه زیاد برآه انداخته میشود، دلیل آن چیست؟ پاسخ: چون ورزش بزرگی یک ورزش ملی و عنعنوی میباشد و در قانون اساسی نیز ذکر گردیده که باید از ورزش های عنعنوی حمایت صورت بگیرد. و زیاد تر مسابقات این ورزش ها برآه انداخته شود، و یگانه دلیل آن همین است.

سوال: ورزشکاران شکایت از نداشتن سهولت های وسائل وعصریه دارند. شما برای آنان چی وعده میدهید؟

پاسخ: از طرف دولت برای ما بعضی از کمک های صورت گرفته، که میتوان از ساختن بعضی از ذال ها، جمنازیومها و میدانهای سپورتی یاد اورش. کمیته ملی المپیک برای تیم های منتخب و وزیری خود تا حد امکان وسائل وعصریه تهیه نموده ولی تا حال قادر نگردیده که برای تمام ورزشکاران وسائل و عصریه تهیه کند.

سوال: آیا ترینر های خارجی غرض تمرین به ورزشکاران فعلأ در کمیته ملی المپیک حضور دارند؟

پاسخ: کمیته ملی المپیک به ترینر های خارجی بسیار ضرورت دارد. ما کوشش کردیم تا ترینر های خارجی را از کشور های خارجی با خاطر آموزش ورزشکاران ما به کشور دعوت کیم. که خوشبختانه توانستیم دو ترینر از کشور های آلمان و چاپان را دعوت کنیم. که ترینر آلمانی در بخش فوتبال فعالیت میکند و ترینر چاپانی هم در بخش پهلوانی فعالیت دارد.

این عبرت بزرگی است که قرآن آن را در برابر چشم ما به تصویر می کشاند، تا بادقت بدان بنگریم و بهترین درس را از آن یاد بگیریم.

آنچه که عاد در دورانهای گذشته ادعا می کردند، امروز کشور های بزرگی که در اثر پیشرفت علم و تمدن قدرتمند شده اند، همین ادعای را می نمایند. همینکه بقدرت و ثروت دست یافتند از راه خدا روی بر تافتند و بر ملت های کوچک غلبه کردند آنان را به بردگی و ذلت کشانیده اند و بر جان و مال و ثروت شان مسلط شده و به جنایات و غارتگری و حیله مشغول شدند. مگر آلمان هتلری با داعیه خودخواهی و غرور و نژاد پرستی با اعلام و اعلان شعار: آلمان بر تر و بالاتر از همه با توسل بقدرت در زمین به فساد نگرایید و سر انجام بعد از شکست بدست متفقین، اکثر جوانان آنکشور کشته شدند؛ ظالمان قطعاً به هلاکت خواهندرفت.

طلب گذشت و توبه و آثار آنها:

خداآند متعال پیامبر ارشد ملت ها دستور داده که از گناه و فساد دست بکشند و از گناه و لغرض های گذشته خود، در خواست امرزش و عفو کنند و با پشیمانی و توبه بسوی پروردگار خود باز گردند تا از نعمتهای الهی محروم نشوند. رحمت و برکت خدا شامل حالشان گردد و از خشم و غضب اونجات یابند.

هود، پیامبر خدا بر قومش وعظ کرد و قرآن می فرماید: ای قوم من از پروردگار تان در خواست گذشت و عفو از گناهان تان کنید. با توبه و ندامت به سوی او روی اورید آنگاه آسمان را برایتان پر خیر و برکت می نماید و بر قدرت گذشته تان می افزاید. هود: ۵۲

از خداوند طلب امرزش و عفو کنید. پس با توبه و پشیمانی به سوی او باز گردید بی گمان پروردگار من نزدیک است و جواب در خواستها را میدهد. وقتی انسان از گناهی که مرتکب شده پشیمان شود و با خلوص نیت به سوی خداوند روی اورد و با کار خدا پسندانه جبران کند، اثر گناه و فساد از قلب و عقل فرد یا نظام اجتماع از بین می رود فرد و جامعه صالح میشوند.

همین آن بدون هیچ مهلتی دست بکار شوید).

هود(ع) با این جمله قاطع و دلاورانه که از دریایی از ایمان و صداقت و شجاعت و اتکا و توکل به خدا بیرون می آید، میخواهد به کافران و ستمگران بفهماند او از نقشه و نیرنگها و توطئه های آنها باکی ندارد. قطعاً دوستان خدا ترس و نیستند و از طرفداران کفر و فساد و ظلم، ترس و واهمه ای ندارند. کسانی که در راه اصلاح جامعه قدم بر می دارند و مردم را به سوی پروردگار و راه حق دعوت می کنند از همه بیشتر به چنین ایمان و توکلی نیازمندند.

عقابت کبر و خود خواهی در

زمین، هلاکت است:
داستان هود(ع) عاقبت و سر انجام بدی را بیان می کند که در انتظار ملتها و امتهای مغور و تجاوز کار است.

قرآن کریم قوم عاد را چنین توصیف می کند: اما قوم عاد در زمین به ناحق به کبر و خود بزرگ بینی روی آورند. گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی دانستند خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومند تر است؟ آنان پیوسته آیه های مارا انکار می کردند و نمی پذیرفتند سر انجام تند باد پرسر و صدا و سخت و سردی را در روز های شومی به سویشان وزان کردیم تا عذاب خوار و پست کننده ای در زندگی همین دنیا برایشان بچشانیم. عذاب آخرت خوارtro پست کننده تر است. آنان اصلأ پاری و کمک نمی شوند فصلت: ۱۵-۱۶

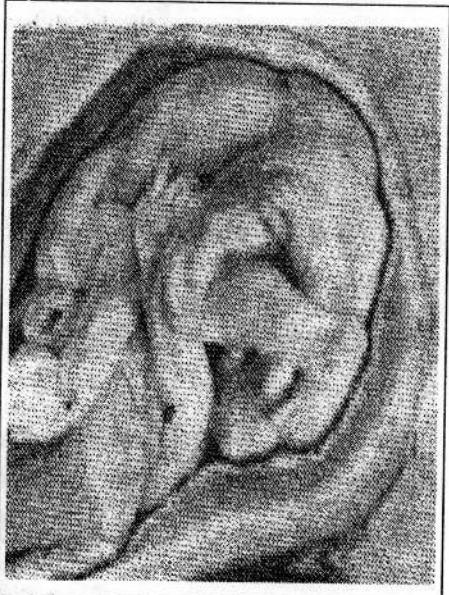
قبیله عاد در زمین به فخر فروشی و خود بزرگی بینی پرداختند. با قدرتی که داشتند مغور گشتد و از هدایت و راه حق خدا رویگردان شدند. سر انجام خداوند آنها را به ذلت و خواری هلاکت دچار ساخت.

لیل صفحه را مرد ها تحویل

تأثیرات سوء مواد مخدر بالای خانم های حامله و جنین



تصویری از تأثیرات سوء مواد مخدر بر بارداری



بر میگیرد. عبارت از میکروتوبوزو (پروماتوزو) و مونت (اواسایت ها) بوده که در نتیجه آغاز حمل یا بار دار شدن خانم با عملیه القاح شروع میگردد.

۲- مرحله امبریونیک: از هفته سوم

الی ختم هفته هشتم داخل رحمی.

۳- مرحله جنینی: این دوره از هفته نهم داخل رحمی الی ولادت طفل را احتوا مینماید.

زمانیکه طفل تولد گردید این دوره را که بعد از آن میاید بنام دوره بعد از ولادت مینامند. دوره بعد از ولادت شامل هفت مرحله میگیرد و بعد از طی یک سلسه مراحل مختلف غرض نشو نمای بعدی در رحم به حیات خویش ادامه میدهد.

۱- دوره نوزادی: از روز اول ولادت الی روز دهم.

۲- دوره شیر خواره گی: از روز یازدهم الی ختم یک سالگی.

۳- دوره طفویل: از شروع دو سالگی الی ۱۱ سالگی. دوره آغاز جوانی: از شروع ۱۲ سالگی الی ختم ۱۴ سالگی. دوره جوانی کامل: از شروع ۱۷ سالگی الی ۲۱ سالگی.

۴- دوره پخته گی کامل: از شروع ۲۲ سالگی الی ۶۵ سالگی.

۵- دوره پیری: بالاتر از ۶۵ سالگی.

فهمیدن دوره های قبل از ولادت و

آغاز حمل یا بار دار شدن خانم با عملیه القاح شروع میگردد. عبارت از یکجا شدن گامتیت های مذکور (سپروماتوزو) و مونت (اواسایت ها) بوده که در نتیجه آن یک ریشم یک حجری یا زایگوت تشکیل می گردد.

عملیه القاح در انسانها در قسمت امپولا فیر (تخمدان ها) صورت میگیرد و بعد از طی یک سلسه مراحل مختلف غرض نشو نمای بعدی در رحم به حیات خویش ادامه میدهد.

حیات داخل رحمی شامل دو مرحله میباشد.

الف: حیات رشیمی (دو ماه اول)
ب: حیات جنینی (بعد از دو ماه الی ولادت) که هر دوره یا مرحله را جمعاً بنام دوره قبل از ولادت یاد مینمایند که تقریباً ۲۶ روز را در بر میگیرد. دوره قبل از ولادت را قرار آتی نیز تصنیف کرده اند:

۱- مرحله قبل از منشا و نموی ارگان ها: که این مرحله از عملیه القاح الی اخیر هفته دوم داخل رحمی را در

۵- ولادت طفل های مصاب به سوء تغذی وغیره.

اگر با این هم طفل از حالات فوق الذکر در امان گردیده، ولادت صورت گیرد باز هم یک طفل معتاد به مواد مخدر در جامعه تقدیم شده است زیرا از مادر معتاد به دنیا آمده است این طفل در دوره نوزادی و دوره شیر خوارگی چون از شیر مادر معتاد به مواد مخدر استفاده مینماید بناءً مانند معتاد کاهل از شر افراد مواد مخدر از نقطه نظر طبی در امان نماند نمیتوانند.

زمانیکه دوره شیرخوارگی ختم میشود اعراض و علایم قطع مواد مخدر ظهور نموده طفل نا آرام بوده و سر خود را در دیوار ها میزند و مادر مجبور میشود تا یکی از انواع مواد مخدر را به یک شکل برایش بدهد.

هکذا دیده میشود ذهنیت و ذکارت این طفل با یک طفلى که معتاد به مواد مخدر نیست فوق العاده فرق داشته و دوره مکتب را به تبلی و ناکامی سپری نموده و دوره آغاز جوانی را که میایست کسب علم و کمال نماید به انحرافات اخلاقی می گذراند. بناءً به خانم های حامله و مادران شیر ده لازم و ضرور است که از استعمال مواد مخدر جدا خودداری نموده و نگذارند طفل معصومی را که به اجتماع تقدیم می کنند نا سالم بار آمده و بار دوش جامعه گردد.

طفل را چه در حیات داخل رحمی و چه در حیات خارج رحمی (بعد از ولادت) در مراحل مختلفه که از آن یاد آوری نموده ایم جدایکه تهدید مینماید. که مطالعه هر بخش آن خالی از دلچسپی و مفاد نخواهد بود.

علم طب ثابت نموده است که در دوره جنینی، جنین قیافه انسان را بخود گرفته و در ختم ماه سوم جنسیت آن قابل تعیین است و جنین در این ایام در بین مایع امینوتیک غوطه ور میباشد.

۱- محافظه جنین.

۲- جذب مواد اضافی جنین.

۳- زمینه مساعد برای حرکات جنین.

۴- توسعی کانال ولادی در اثنای ولادت به اثر فشار. در آوانی که مادران حامله از مواد مخدر استفاده مینمایند این مواد از جدار پلاستیک عبور نموده و تغییرات کلی را در پروسس نورمال جنین وارد میگردد.

این تغییرات و تشوشات باعث میشود تا وظایف مایع امینوتیک که قبل از آن یاد آوری نمودیم بر هم خورد و توأم با عوامل دیگر سرنوشت جنین را چنین تعیین نمایند:

۱- سقط(ضایع شدن طفل).

۲- مرگ داخل رحمی.

۳- معیوبیت های ولادی یا اینارملتی ها.

۴- ولادت های قبل از معیاد.

بعد از ولادت برای ما ارزش بسزایی از لحاظ تاثیرات سو مواد مخدر بالای خانم های حامله، جنین و اطفال دارد.

بساز خانم های حامله زمانیکه از مواد مخدر استفاده مینمایند علاوه بر اینکه به صحبت خویش صدمه وارد مینمایند جانجوری طفلک داخل رحم را نیز به مخاطره میاندازند.

مادر های حامله در اثر استفاده از مخدرات دچار تشوشات عصبی، هضمی، تنفسی، دوران خون و بولی و تناسلی گردیده و تکالیف ذیل در اعضای آنها عرض اندام مینماید:

۱- پرسه جذب مواد غذایی مغذی مختل میگردد.

۲- مصاب به سوء تغذی میگردد.

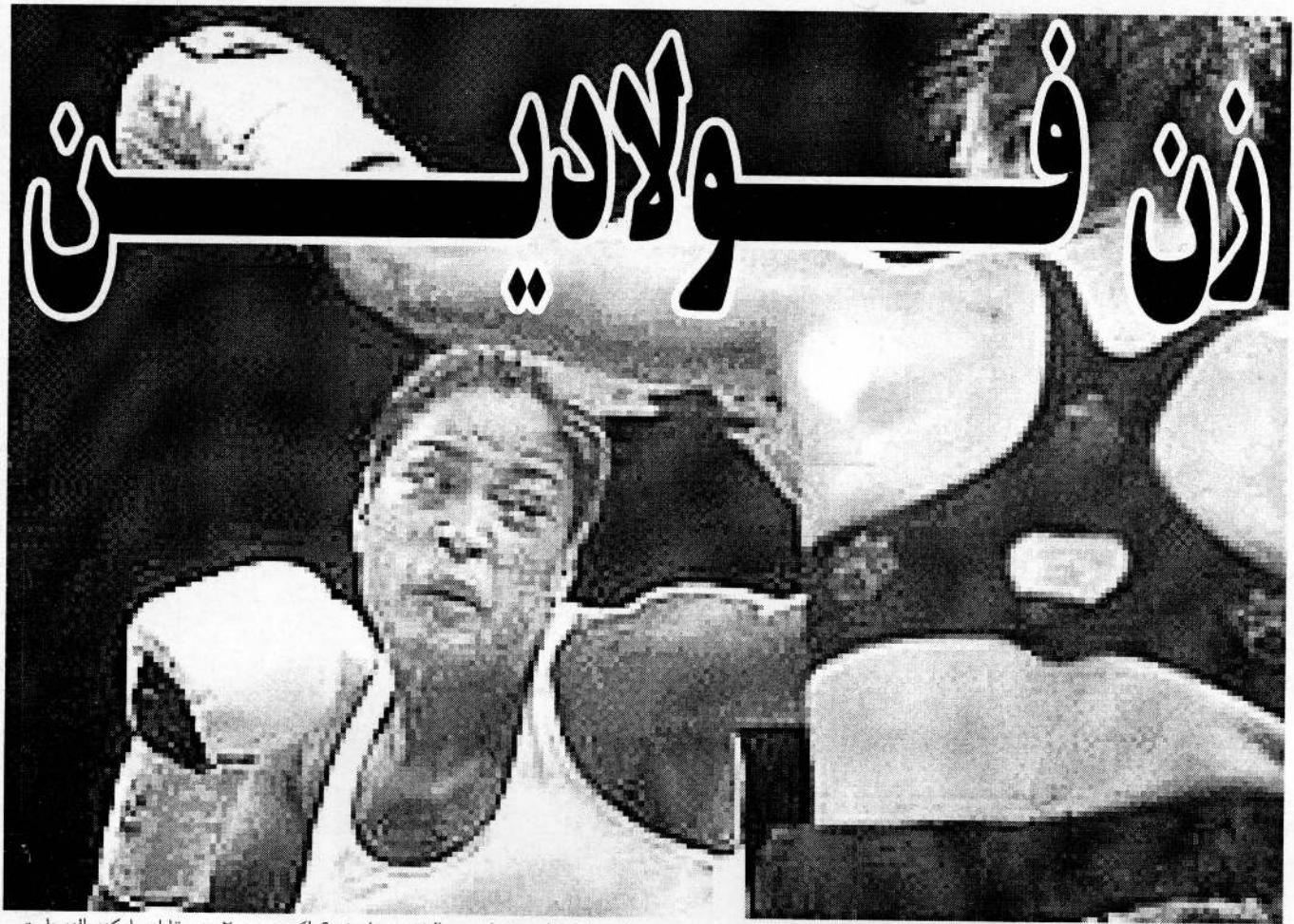
۳- مقاومت عضویت شان روز تا روز پایین میآید.

۴- زمینه مداخله مکروب ها مساعد شده و با انتانات گوناگون مواجه میگردد.

۵- عصبانی مزاج و هیجانی گردیده واين حالت توأم با رعشه (لرزه) دست ها و لب ها میباشد.

۶- غلظت خون تغییر نموده و باعث میگردد تا جریان خون در بین اوعیه دموی، شرایین، ورید ها و عروق شعریه به کندی مواجه شده و داد ستد مواد انرژی را به حجرات و مواد فضله از حجرات به تعویق میافتد. و این هنوز هم زمینه سو تغذی مادران حامله را تشید می بخشد.

روی هم رفتہ تکالیف فوق الذکر تنها شامل حال مادران حامله نمانده بلکه



فرصت مغلوب نماید و بالاخره بتاريخ ۶ اکتوبر ۲۰۰۰ به مقابله با کندرالندهارت قهرمان آن وقت به میدان آمد و بعد از یک مقابله طولانی حاکمان بحق او فیصله صادر کردند.

اکنون لیلی جمله کمریندهای وزن خود را دارا می باشد. برای معلومات بیشتر خواننده گان ما هر یک از مقابله های او را درینجا برای شما در میان می گذاریم.

۲ مارچ ۲۰۰۱ لیلی جیکی فریزر دختر جو弗ریزر، حریف سر سخت پدر خود را، بعد از ۱۴ روند شکست داد.

۳ می ۲۰۰۱ کرستینارابینسن در روند پنجم مقابله خود با لیلی حواس خود را از دست داد و به زمین افتاد.

۸ جون ۲۰۰۱ لیلی بار دیگر جیکی فریزر را در مقابل ۸۰۰۰ بیننده مغلوب کرد.

۱۷ اگست ۲۰۰۲ در یک مقابله جالب لیلی موفق گردید که سوزی تایلر را شکست داده کمریند IBA و یا فدراسیون بین المللی بکس را از آن خود کند.

۸ نومبر ۲۰۰۲ در هتل ستراتوسفیر و یلری محفوظ توانست از کمریندهای خود دفاع کند و سر انجام لیلی توانست که در روند سوم او را ناک اوت نموده

قهرمانی IWBF و IWBA را نیز بدست بیاورد.

لیلی بعد از این مسابقات الی جون ۲۰۰۳ ۶ بکسر دیگر را نیز مغلوب نموده وامکان میروود که امسال هیچ کس قادر به آن شود که با او به میدان بیاید.

بر علاوه آنکه لیلی یک بکسر خوب است در تجارت نیز مهارت زیاد دارد و رزو دارد روزی ریس جمهور امریکا شود.

لیلی علی که دختر قهرمان مشهور بکس محمد علی کلی می باشد بتاريخ ۳۰ دسامبر ۱۹۷۷ در ساحل میامی ایالت فلوریدای امریکا چشم به جهان گشود.

اگر قوه را در نظر بگیریم او را بطری که برای ساعتها کار میتواند مشابه کرده می توانیم. لیلی در بکسینگ همانند پدر خود یک شکل افسانوی را بخود گرفته که تا بحال هیچ رقبی او موفق نگردیده که او را شکست بدهد. او مانند طوفان میاید و حریفان خود را مانند خس و خاشاک نابود می کند.

او جوانترین فرزند محمد علی و برونیکا پورشی اندرسن می باشد.

گرچه در ابتدا لیلی بکسینگ را چندان مهم نمی شمرد و به فراغیری دروس خود را ادامه داد، اما تشویق و خواهش پدرش منتها به شروع تمرینات ابتدایی او در بکسینگ و قهرمانی او در عرصه کمر بند وزن میانه باعث شد که دروس خود را برای چندی متوقف کند. با وجود آنهم او دیپلوم خود را در تجارت از پوهنتون سانتامونیکای کالیفورنیا بدست آورد.

همانند پدر خود او نیز دارای رفتار تیز و حمله عاجل می باشد که حریفانش را متحریر می نماید و نتیجه آن ۱۶ موقیت او که آن سبب ناک آوت شدن حریفانش شده.

بتاریخ هشتم اکتوبر ۱۹۹۹ لیلی در اولین مقابله خود ایریل فالور را در ظرف ۳۱ ثانیه ناک آوت نمود و همانند محمد علی بالای سر حریف مغلوب ایستاده شد و نعره فتح را بگوش شنوندگان رساند.

او بزودی توانست در هفت مقابله دیگر خویش نیز حریفان خود را به زود ترین دور دوم شماره یازدهم سال ۱۳۸۲

س: از کی متاثر هستید؟

چ: نرگس، می خواهم که (ول او را در عالم (طور اندی) ایفا کنم.

س: آیا شما خود فواید هستید؟

چ: تا به یک اندازه بلن! اما کوشش منی کنم که از کثرت آن

جلوهگیری کنم.

س: در شوهر از چه که را میخواهید؟ موسمه را مشتهد؟

چ: اول عقال دوم پول سه و سیم مقدم ولی.

س: آیا پول خوشان می آید؟

چ: بقدر ضرورت بلن نه اضطراره تم از آن.

س: اگر شما را از فلم جدا کنید چه بگذسته؟ واحد آمد

چ: همان امیشان قبلی.

س: آیا شما زیاد می خورید؟

چ: نه اما کم هم نمی خورم.

س: (بیایی) ا از چه درک می توانیم؟

چ: ازین که شخص مقابل چقدر آرایش گرده.

س: چه چیز انسان را از میوان متمايز میکند؟

چ: انسان لب اس می پوشد. (هاهاهاها)

س: در طول زندگی اگر شما هیچ مردی دوست

داشتنی نیابید چه خواهید گردید؟

چ: آن مرد را در اینترنت فواید پالید.

س: چه فکر میکنید شما مهم هستید یا

پنهان تان؟

چ: هر دو شیان اما بیشتر مهارت کمزه میں.

س: عروسی با کی خواهید گردید؟

چ: با شوهرم.

س: مردن آسان است یا زندگی گران؟

چ: هیچ گذاه.

س: شما در زندگی چه را مشغول (اه ساخته اید؟

چ: راستی و صداقت را.



امیشان در جلوی ممی بدنی آمد و دیپلوم فواید را در اجتماع اعیان از پوهنتون برکلی امریکا بدست آورد و بعد از آمدن به هندوستان دریافت که فلم زندگیش را می سازد، اولین فلم او را می توان خوش چانسی اش گفت زیرا در یک دعویی که فامیل های پاتیل و روشن یکجا در آن شریک بودند راکیشن (وشن از او دعوت به محل آورد تا در فلم (کهونا پیار هی) در مقابل ارتیک روشن نقش ایفا کند. پس بیایید که از زبان خود او بشنویم.

س: چه میخواهید در باره خود به مردم بگویید؟

چ: من یک دفتر عادی هستم می خواهم همانطور با من (و برو شوند) زیرا هرگاه با من در گفتگو از تشریفات کار گرفته شود احساس نرا احتیمنی کنم.

س: زندگی تان را چطور به پیش می بردی؟

چ: با بسیار احتیاط. نمی خواهم کسی از من آزاده شود یا من ازکسی.

اجن (امپال در سال ۱۹۹۹) بمحبت مودل کارشن را آغاز نمود. لس: عقیده به په دازید.
از آن به بعد بیشتر وی پرده، تلویزیون ظاهر میگردد. بنابراین

ش: اگر شما را از زمین بکشند په را خود من بزید.
چ: یک کارتون مازلپوز (ها هاها)

این چهره اش میان مردم هند آشنا گردید که یکی از مهلتهای بنام (سوسائیتی) وی را لقب چهره سال ۲۰۰۰ داد.

س: آیا شما کسی را غیر از خانم تان (مهرجنا) دوست دارید.
چ: اگر بگویم فکر من کنم زندگیم را در فطر خواهم اندافت.

س: اگر شما را بهای پوش بتوش بگذاریم په خواهی گردید.
چ: تمام زندانیان کوانتنسما را آزاد خواهم گردید.

س: نه خواننده ها په پیغام دارید.
چ: همین که دیگر کمی کمتر مصالحه گزند و ۵٪ زیادترا زیرا

در زندگی هر که بیشتر
کار میکند بیشتر
زنده می ماند

وی در سال ۲۰۰۰ با ایفای نقشی در فلم (مکشا) توانست
وی پرده سینمی سینما ظاهر شود، اجن درین اوفر نقش
های زیادی را در بیشترین فلم ها بازی نموده است که به
اهتمام قوی وی (وی یکی از بهترین ستاره ها سینمای هند
محسوب خواهد شد).

در ذیل گفت و شنود که با اجن (امپال) تهیه شده است
میفوانید.

سوال: خود را در سه کلمه تشریح کنید؟

چ: آرام، خوش طبع و محتاط

سوال: په لباسها را بسیار دوست دارید؟

چ: پتلون های گاوباری و پدراهن (امهستانی).

س: مهم ترین بخش چامه های شما را په تشکیل میدهد؟
چ: ایرجامه هایم.

س: اگر مودل نمی بودید؟

چ: من هتماً در بانگ می بودم زیرا پول در آنجا نیز هست.

س: شعاع زندگی تان چیست؟

چ: زندگی کن و دیگران را نیز بگذار تا زندگی کنند.

س: وقتی کلان شدید په می خواهید از شما جور شود؟

چ: پیر و متقادع.

س: در خواب په می بینید؟

چ: هرچیز بجز از پول.

س: به نظر شما یک دفتر زیبایی اش مهم است و یا
تمصیل وی؟

چ: هیچ کدام، فقط پولدار بودن پدر دفتر (هاهاها)



جایزه جهانی آزادی مطبوعات به داکتر سمیع حامد اهدا شد

با خرسندي فراوان مطلع شدیم که جایزه جهانی آزادی مطبوعات که سالانه از سوی CPJ به روزنامه نگاران و نویسنده گان آزاد اهدا میگردد، امسال به نویسنده و شاعر توانا و گرانایه کشور داکتر سمیع حامد اعطای گردیده که مجله سباون این افتخار بزرگ را به مردم افغانستان تبریک و تهنیت میگوید و ضمناً صحبتی را درین مورد با جانب داکتر حامد تهیه نموده ایم که ذیلاً میخوانید:

س: جایزه بی که به شما اهدا شد، کدام جایزه بود؟
چ: جایزه جهانی آزادی بیان به عنوان یک "نویسنده آزاد" به من داده شد. این جایزه سالانه از سوی CPJ به روزنامه نگاران و نویسنده گان آزاد اهدا میگردد.

س: این جایزه در کجا اهدا شد، چه کسانی در محفل اشتراک داشتند؟
چ: در امریکا من دو کنفرانس مطبوعاتی، یکی در نیویارک و دیگری در واشنگتن داشتم. مهمان نیویارک تایمز، واشنگتن پست ولاسنجلس پست بودم. یک روز هم مهمان یک نهاد افغانی به نام

Afghan Communicator بودم. در شب اهداء جایزه بیش از هزار تن از نویسنده گان، روزنامه نگاران و هواداران قلم اشتراک داشتند و شب پر خاطره بی بود. س: آیا ژورنالیست های امریکایی سانسور میشوند؟
چ: آری، روزنامه نگاران امریکایی نیز با سانسور رو به رو هستند؛ به گونه نمونه در جلسه هیئت تحریر نیویارک تایمز به من گفتند که ما در نگارش سرمقاله - مثلاً - مشکل نداریم اما در زمینه نشر "أخبار" با سانسور رو در روییم. روزنامه نگاران امریکا از حاکمیت بوش، به ویژه در پیوند با برخورد او با رسانه ها، انتقاد شدید میکردند.

س: شما در باره ژورنالیزم در امریکا چی برداشتی دارید؟
چ: از دیدگاه من، ژورنالیزم در امریکا بیشترینه زیر فشار امریکا طلبی است، یعنی به سخن آن روزنامه نگار معروف در امریکا وطن پرستی را با ژورنالیزم آمیخته اند. من در همان جلسه هیئت تحریر نیویارک تایمز گفتم که دانیال پاریل اسناد نامنهاد (کمپیوتر) را به

زمانی نویسنده گان، روزنامه نگاری را "پیکار" میدانستند اما امروز بیشترینه کار میدانند و فقط سوراخی برای معاش تلقی میکنند. این بحران است، گوشه تیزی از چرخ بحران کنونی در افغانستان. ما سود باور شده ایم و فایده را بر قاعده برتری داده ایم. من یک "گدامنشی" را در جامعه میبینم... بسیاری ازما در یوزه گر شده ایم... کودکان ما پشت پشت خارجیها برای دریوزه گری میروند، دولت مگایگر است، روشنفکر ما تگدی میکند و نویسنده ما به پخته دیگران بیشتر از خامه خود ارج میبنهد. یکی از دلایل برای کوچیدن شور روشنفکری در افغانستان از نظر من این است که یک "ذهنیت عام" یک فراروایت بسته، درکشور ما پدید آمده است که دیگر از دست ما چیزی نمی آید هر چه هست در آن بالاها، در کاخ سرخ و قصر سفید، تعیین میشود و سرنوشت ما در دست دیگران است... پس کار و پیکار روشنفکری

چی دردی را دوا میکنند،
بهتر است به جای اندیشیدن به
جامعه به جام و جامه بیندیشیم. این
یک فراروایت نادرست است... اگر

روشنفکر افغانستان
واقعأ به این باور رسیده است
باید خودکشی کند. خودکشی
فکری کرده است؛ خودکشی
فزيکي کند. در غير صورت، باید
شور گمشده را باز آوریم، شور
بخوریم تا شور ما باز آید... ما
باید روی مردم حساب کنیم.
هنگامی که یک نشریه ساخته
میشود، با دریغ مخاطب فرضی
مسـولین فقط به اصطلاح
فرهنگـیان هستند و فکر میکنند که

اگر چند شاعر و داستان نویس و
نقاش آن نشریه را پذیرفت، دیگر دنیا
گـل و گـلزار است... روی مردم حساب
نمیکنند... مردم را در محاسبه نمی آورند...
سـ: کدام رسانه هـا در شـرایطـ کـنـونـیـ اـفـغانـسـتـانـ مـهـمـ هـسـتـنـدـ؟ بعضـیـ
ها مـیـگـوـینـدـ رـادـیـوـ وـ تـاوـیـزـیـوـنـ مـهـمـ استـ...ـ؟

ـ: برای آگاهی عـامـهـ، رـادـیـوـ وـ تـاوـیـزـیـوـنـ خـوبـ استـ، اـمامـطـبـوـعـاتـ درـ
تـبـیـنـ سـرـنوـشتـ اـفـغانـسـتـانـ نقـشـ کـلـیدـیـ دـارـدـ؛ زـیرـاـ درـ فـراـزـ وـ فـرـودـ
اـوضـاعـ باـ سـوـادـهـاـ نقـشـ کـلـیدـیـ دـارـدـ؛ اـینـهاـ هـسـتـنـدـ کـهـ ذـهـنـیـتهاـ رـاـ
شـکـلـ مـیدـهـنـدـ وـ مـشـکـلـاتـ رـاـ مـیـسـازـنـدـ وـ یـاـ رـاهـ حلـ نـشـانـ مـیدـهـنـدـ. باـ

سـیـ. آـیـ. دـادـ، اـینـ یـکـ کـارـ مـغـایـرـ باـ اـصـوـلـ ژـوـرـنـالـیـزـمـ بـودـ؛ حـالـاـ
اـگـرـ شـماـ مـیـگـوـیدـ دـانـیـالـ اـینـ کـارـ رـاـ بـهـ سـبـبـ وـطـنـ پـرـسـتـیـ اـنـجـامـ
داـدـهـ اـسـتـ؛ پـسـ اـزـ آـنجـاـ کـهـ زـمـانـ، زـمـانـ جـنـگـ اـسـتـ، القـاعـدـهـ هـمـ حقـ
داـشـتـهـ کـهـ اوـ رـاـ سـزاـ دـهـدـ. پـرسـیـدـمـ کـهـ اـینـ درـسـتـ اـسـتـ یـاـنـهـ،
ژـوـرـنـالـیـسـتـانـ اـزـ اـینـ شـاـخـهـ بـهـ آـنـ شـاـخـهـ پـرـیـدـنـدـ!

ـسـ: چـراـ درـ اـفـغانـسـتـانـ بـسـیـارـ نـشـرـیـهـ هـاـ بـهـ زـوـدـ سـقـوـطـ مـیـکـنـدـ؟
ـجـ: مـشـکـلـاتـ کـهـ سـبـبـ سـقـوـطـ یـاـ سـکـوتـ نـشـرـیـهـ هـاـ مـیـشـونـدـ، نـخـستـ
مـشـکـلـ اـقـتـصـادـیـ اـسـتـ؛ تـامـ نـشـرـیـهـ هـاـ اـزـ اـینـ دـیدـگـاهـ وـابـسـتـهـ اـسـتـ،
وابـسـتـهـ اـشـخـاـصـ، اـحـزـابـ وـ یـاـ نـهـادـهـایـ هـزـینـهـ پـرـداـزـ. اـینـ نـشـرـیـهـ هـاـ
فـقـطـ تـازـمـانـیـ اـدـامـ دـارـنـدـ کـهـ بـهـ اـصـطـلاحـ فـنـدـ دـارـنـدـ. شـشـ مـاهـ، یـکـ

ـسـالـ... بـرـخـیـ نـشـرـیـهـ هـاـ فـنـدـ مـیـگـیرـنـدـ تـاـ چـاـپـ شـوـنـدـ وـ بـرـخـیـ دـیـگـرـ
چـاـپـ مـیـشـونـدـ تـاـ فـنـدـ بـگـیرـنـدـ. مدـبـرـیـتـ درـسـتـ نـیـزـ بـرـایـ کـارـبـردـ آـنـ فـنـدـ

ـوـ درـ کـنـارـ آـنـ یـافـتـ رـاهـکـارـهـایـ اـبـتـکـارـیـ بـاـزـارـیـاـیـ وـجـودـ نـدارـدـ.

ـکـمـتـرـ رـوزـنـامـهـ نـگـارـ فـرـهـيـخـتـ وـ کـارـ آـزـمـودـهـ دـارـیـمـ تـاـ صـورـتـ
ـوـ سـیـرـتـ نـشـرـیـهـ خـودـ رـاـ شـایـسـتـهـ وـ بـایـسـتـهـ گـرـدـانـدـ. نـشـرـیـهـ

ـهـاـ مـخـاطـبـ مـشـخـصـ نـدارـنـدـ وـ رـاهـبـرـدـ وـیـژـهـ خـودـ رـاـ

ـنـیـافـتـهـ آـنـدـ، نـوـدـ وـ نـهـ درـ صـدـ نـشـرـیـهـ هـاـ گـاـلـانـ بـقـالـیـ

ـهـسـتـنـدـ وـ درـ آـنـهاـ اـزـ نـصـوـارـ گـرـفـتـهـ تـاـ وـاسـیـلـ وـ
ـگـنـدـنـهـ وـ گـلـ سـرـشـوـیـ یـافـتـ مـیـشـودـ. اـگـرـ نـشـرـیـهـ

ـهـاـ بـتوـانـدـ رـاهـبـرـدـ وـیـژـهـ خـودـ رـاـ تـرـتـیـبـ دـهـنـدـ

ـهـمـ اـمـکـانـ هـزـينـهـ یـابـیـ دـارـنـدـ وـهـمـ بـازـارـ یـابـیـ

ـآنـهاـ آـسـانـتـ اـسـتـ.

ـمـشـکـلـ دـیـگـرـ نـبـودـ نـوـیـسـنـدـهـ اـسـتـ، دـرـ

ـافـغـانـسـتـانـ شـمـارـهـ نـشـرـیـهـ هـاـ ـچـهـ رـسـدـ بـهـ

ـنـوـیـسـنـدـهـ هـاـ ـبـیـشـتـرـ اـزـ خـوـانـدـهـ گـانـ اـسـتـ؛ بـهـ

ـهـمـینـ سـبـبـ اـسـتـ کـهـ چـنـدـنـ نـشـرـیـهـ گـاهـیـ

ـگـرـوـهـ دـبـیرـانـ مـشـتـرـکـ دـارـنـدـ. انـرـزـیـ مـاـ پـرـاـگـنـدـهـ

ـاـسـتـ. دـلـایـلـ دـیـگـرـ رـاـ نـیـزـ مـیـتوـانـ یـادـ کـرـدـ کـهـ اـزـ

ـحـوـصـلـهـ اـیـنـ گـفـتـگـوـ بـیـرونـ اـسـتـ. شـماـ اـزـ نـشـرـیـهـ هـاـ

ـکـهـ سـقـوـطـ مـیـکـنـدـ حـرـفـ مـیـزـنـیدـ... شـماـ سـقـوـطـ رـاـ بـهـ مـفـهـوـمـ

ـچـاـپـ نـشـدـنـ بـهـ کـارـ بـرـدـهـ اـیـدـ؛ اـزـ نـظـرـ مـنـ بـیـشـتـرـینـ نـشـرـیـهـ هـاـیـ

ـکـهـ چـاـپـ مـیـشـونـدـ نـیـزـ سـقـوـطـ کـرـدـهـ اـنـدـ، زـیرـاـ یـاـ مـحـتـوـایـ تـکـرـارـیـ دـارـنـدـ

ـوـ یـاـ فـقـطـ پـرـکـارـیـ مـیـشـونـدـ. درـسـتـ اـسـتـ کـهـ بـیـشـتـرـ مـسـوـلـیـنـ نـشـرـیـهـ

ـهـاـ خـودـ اـزـ آـگـاهـیـ لـازـمـ بـهـرـهـ نـدـارـنـدـ وـ گـاهـ زـیـادـ بـیـ سـوـادـ تـشـرـیـفـ

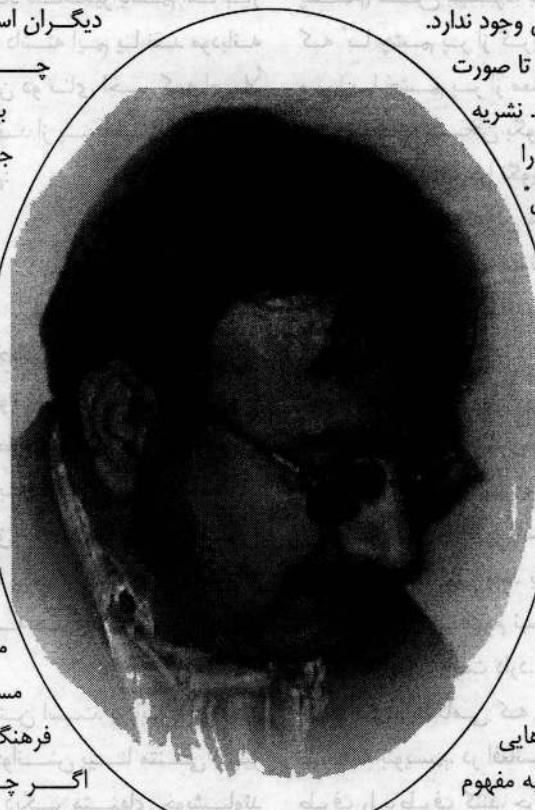
ـدـارـنـدـ، اـمـاـ مـیـشـنـاسـیـمـ نـشـرـیـهـ هـایـ رـاـ کـهـ مـرـتـبـ چـاـپـ مـیـشـونـدـ، یـعنـیـ

ـمـشـکـلـ مـالـیـ نـدـارـنـدـ، مـشـکـلـ کـمـبـودـ رـوـزـنـامـهـ نـگـارـ فـرـهـيـخـتـ هـمـ

ـنـدـارـنـدـ، زـیرـاـ شـمـارـهـ گـانـ مـطـرـحـ کـارـمـنـدـ یـاـ هـمـکـارـ آـنـهاـ

ـهـسـتـنـدـ، اـمـاـ اـیـنـ نـشـرـیـهـ هـاـ نـیـزـ مـزـخـرـفـ هـسـتـنـدـ چـرـ؟ـ مـهـمـتـرـینـ دـلـیـلـ

ـآـنـ اـزـ دـیدـگـاهـ مـنـ نـبـودـ "شـورـ" بـرـایـ کـارـ اـسـتـ. جـوشـهـ خـشـکـیدـهـ اـنـدـ.



روبروییم اما در نقدادی با راز گشایی متن سرو کار داریم.
چرا این شعر، از دیگر شهرها تفاوت دارد؟ واصف باخترى
چیست؟ قهار عاصلی چیست؟ (واصف باخترى کیست و قهار
عاصلی کیست کار نقد اخلاقی و تاریخی است) ...

یک مثال بدهم. نقد ادبیانه نقد پاره است، متن را مثله
میکند. یک مصراع از یک تصنیف احمد ظاهر را، در شیشه
یک موثر دید:

با چشم پر از گریان ای دوست خدا حافظ

نقد ادبیانه، این مصراع را، این یک پاره را، بیرون میکشد و
میگوید آوردن "گریان" به جای "گریه" نادرست است.

"گریان" ادمی است که میگیرد... در نقد ادبی، این مصراع
در پیوند با کلیت متن (من تعییر زنده گی متن را می
پسندم) مطرح میشود، بعد شاید، منتقد به این برآیند برسد
که "با چشم پر از گریان" یعنی با چشم پر از دوستان گریان
و یا با چشم پر از مشعوقه گریان. هنگامی که ما میتوانیم
این گونه سخن بگوییم و گریان میتواند گریه را هم
در خود داشته باشد، چرا نگوییم "با چشم پر از گریان" ...

البته میدانم، کسی که این مصراع را ساخته چنین منظوری نداشته اما مثال
خوبی است. فقط یک نمونه فرضی آوردم، باید بدانیم که کسی که با نقد
ادبیانه آشنا نیست باید نابغه باشد تانقد ادبی کند. ما باید توانش ادبی
و فرهنگ لازم شاعرانه را داشته باشیم، یعنی توانایی نقد ادبیانه در ما باشد،
تا بتوانیم به نقد ادبی پیردازیم، اول باید خود را در "هاله نقد" قرار دهیم؛
مثلاً هاله سبک هنری، هاله ریالیزم، هاله رمان‌تیزیم، بعد حرکت را
بیاغازیم، زیرا مثلاً اگر یک اثر سوریالیستی را با هنجارهای ریالیزم
بسنجیم، مشکل آفرین است. ما نخست باید Zeit geist یا روح زمانه
متن را کشف کنیم و بعد به بررسی پیردازیم، هنگامی که میگوییم ما نقد
ادبی نداریم بدین مفهوم نیست که نقد ادبی یک مفهوم ثابت و ایستا است
و هنجارهای ثابت دارد. نقد ادبی یک فرآیند است. بر آیند غواصی در
متن است. هنگامی که نقد میکنیم، بهتر است بر آیند خوانش نقد را
صادقانه بنویسیم. در افغانستان اول میبینند که با کدام شیوه از نقد میتوانند
طرف را بر طرف کنند. حرف را نمی بینند، حریف را می بینند. بعد همان
شیوه را بر میگزینند.

س: برای نویسنده گان جوان چی گفتگی دارید، از تجربه
های خود؟

ج: من یک معادله دارم برای خود، خواندن، نوشتن،
بازنویسی . نوشته هم به آهنگ تمرين هم به آهنگ
تولیدی... خواندن زیاد مهم است، همان دود چراغ خوردن
قدیم، با خواندن توانش ادبی بالا میرود، البته روح خواندن،
نوشتن و بازنویسی اندیشیدن است.

سواد ها مایل به مطبوعات هستند، یعنی این میدان کاغذین را
برای زور آزمایی اندیشه گی ترجیح میدهند تا رادیو و تلویزیون را،
زیرا بحثهای رادیو و تلویزیونی را گذرا و صاعقوی میدانند و
بحثهای نوشتاری را پایا و اثر گذار، همانهایی که رادیو و تلویزیون
ها را کارگردانی میکنند، نیز کارمایه خود را از مطبوعات میگیرند.
بناءً از نظر من هر دو مهم است اما ضرور نیست که شماره نشریه
ها بیشتر از خواننده گان باشند... برای باز کردن ذهنها، بهترین
وسیله، ابزار سمعی و بصری است...

س: شما یک وقت گفته بودید که ما در افغانستان نقد ادبی تداریم،
حالا چی نظر دارید؟

ج: از پرسشهای روزنامه نگاری آمدیم به سمت ادبیات...
خوب است. آری من گفته بودم، ما در افغانستان نقد ادبی
نداشته ایم و نداریم... شاید من زیاد سختگیر باشم اما باز
هم تأکید میکنم که ما یانقد ادبیانه داشته ایم یا نقد مودبانه
و یا نقد بی ادبیه... شاید بگویید این دو تای اخیر که اصلاً
نقد نیست... بگذارید بگوییم انواع نقد از پنجاه بیرون است.

من بدين باورم که ما سه گونه خوانش تداریم:

خوانش رقيق

خوانش دقیق

خوانش عمیق

ما متن را بار نخست با رقت میخوانیم، شاید بهتر است
نگوییم بار اول متن ما را میخواند. خوانش ما رقيق است و از
این خوانش کیف میبریم و به اصطلاح، اثر خوش مامی
آید یاما را میگیرد! بار دوم(یا شاید بار سوم و چهارم) متن را
با دقت میخوانیم، خوانش ما دقیق است. متن را بازگشایی
میکنیم: این طنز، این حسامیزی، این استعاره تبعیه، این
موسیقی درونی و بیرونی و چه و چه های دگر. این هم
درونمایه و بنمایه!

نقد ادبیانه بر آیند خوانش دقیق متن است. در این خوانش
کاستیهای زبانی را می یابیم و خوانش بینا متنی نیز
میکنیم، یعنی متن را در پیوند با دیگر متنهای خویشاوند
آن، بررسی میکنیم. در افغانستان، نقد در بهترین نوع آن،
همین نقد ادبیانه است. هر کس که چند کتاب عروض و
فافیه و دستور و بدیع و بیان و معانی و چندین کتاب شعر و
داستان را خوب خوانده باشد، میتواند نقد ادبی بنویسد...
مثلاً نقد های لطیف ناظمی، رحیم الهام و پویا فاریابی نقد
های ادبیانه هستند. نقد ادبیانه، مقدمه نقد ادبی است. نقد
ادبی بر آیند خوانش عمیق متن است و پس از غواصی در
متن نوشته میشود. در نقد ادبیانه ما با باز گشایی متن

از سلسله کشش از سوی

بِدَاسْتَ خَالَهُ عَنْ حَافَّ

جمیله آسیون



وقتی پسر بچه ای کوچکی بود، بنا بر قوانین ده و دهشیستان با شلاق پدر از خوار، بر میخاست. سوی مسجد میرفت، مقابل آخند و ملا زانو میزد و با شلاق آن ها بر زبانش جاری شد الف...ی بعد قدر آن پاک، پنج کتاب، خواجه حافظ، بوستان و گلستان خواند، کارش به دنباله کشید و قصه های ویس و رامین، لیلی و مجنون خواند، وقتی گوسفندانش را به چرا گاه می برد، به گوشه ای می نشست و با آواز بلند چنان گیرا و دلپذیر قصه میخواند که آوازش تا دامنه های دور میرفت ولی همه را قصه می پنداشت و به رسم قصه میخواند. گاهی بچه ها به شوخی عقب او می نشستند و گوسفندان را جایی پنهان می ساختند وقتی او خاموش می شد و به عقب می نگریست، بچه ها قاه-قاہ می خندهند و می گفته ای گوسفندان! مجنون آغا گوسفندان چی شد؟ علی سراسیمه تا بلند ترین قله ها به جستجو می پرداخت و وقتی نفس زنان بر میگشت، گوسفندان بر جایشان میبود و آواز خنده بچه ها از دور ها به گوش می رسید، مجنون آغا گوسفندان چی شد؟ آنها مثل همچون بسیاری مردم قریه ملک و زمینی چندانی نداشتند و امور دهقانی زمین های شوهر خاله اش را پیش می برندند و درختم هر کشت شوهر خاله اش که مرد حسابگر، عصبانی و مغروفی بود به ده میآمد و در پایان ارقام و حساب که بر شانه های ترازو سنگینی می نمود، چند سیره پس مانده و پیش مانده را عنوان حق الخدمت به آن ها می بخشید، با آنکه دستان آبله بسته، چشمان بی خواب و خسته، شکم گرسنه، استخوان های تکیده از پیه و گوشت اندامش ناراضی بودند و فریاد عدل می کردند با آن هم حرفی بر

کی میداند بهار از کجا آغاز میشود، کی میداند رنگ ها، رنگ های سیب، زرد، آبی و سرخ راز کدامین دروازه خلق است؟ کی میداند درختان با میخ های راز و نیاز ریشه های شان در عمق خاک چی میخوانند، کی میداند پرنده کان بیقرار در پهنهای سقف لا جور دین آسمان در جستجوی کدامین گمشده، شان بال میزنند.

اشک-اشک-اشک!

کی میداند اشک مسافر سرگشته ای کدامین مسیر است و لبخند پنجره کدامین التماس، کی میداند صداقت سپیدی شیر و تن سایدن و تن باختن مادری پای گهواره بهانه کدامین اشتیاق است؟

سلام بر تو ای آفتاب عشق، ای نخستین کلام سپیده بقا در رهگذر و رهگذار بودن و زیستن، ما به جستجوی تو میرویم، به سوی تو می آییم و در صندوقچه های افتیدن و دویدن انگشتان خویش گرمی ترا به سلامتی فرشته نیکبختی هدیه میکنیم و از گرمی سر انگشتان مان فرشته های نیکبختی چشمک خواهد زد و پای خواهد کوید و برای آدمیان نعمه میخ و نسترن ها را ساز خواهد کرد.

و تو ای پرنده ناینا!

پیر- پیر درخت ترا صدا میزند، بر مژگان انتظارش برای تو آشیانه می سازد، تو تها نخواهی بود، تو با درختی، درخت با آب، آب با دریا، دریا با آفتاب و سلام بر تو ای خورشید عشق که زندگی از تو آغاز میشود!!!

xxx

پرورده و دردانه ای دارد که نامش خورشید است. برای یک لحظه احساس کرد هر چی گرمی دنیاست در تن او ریخته اند، احساس کرد با خورشید که در آسمان هامی تابد نزدیک و نزدیک میشود، احساس کرد میسوزد، آی عشق تو چی قوتی داری وقتی پای در میان می آید، آسمان و زمین به هم میرستند، کوه ها سرخ می کنند، سنگ ها قصه می خوانند و باران ملایمتر میبارد. وقتی پای تو در میان میشود، سیاه و سیبد، زیبا و زشت، عجم و عرب، دوری و نزدیکی، شاه و گدا مفهوم می بازند، آه تو چقدر قوی هستی که میتوانی در پنجه هایت دماغ انسانی را به بازی بگیری و او را با خود و جهانش بیگانه سازی.

علی زیر لب گفت: براستی مثل خورشید است. سوزنده و تابان!

دختر لبخندی زده پرسید شما علی هستید، پدرم از شما گفته است. علی لبخندی زد و گفت: آری درست است مه از ده آمدیم، دختر بار دیگر لبخندی زد و براه افتاد و علی به دنبالش. زنی که از پله ها پایین می آمد، بر جایش ایستاده، علی او را شناخت، قیافه شبیه مادرش داشت ولی با اخلاقی خلاف او، زن نگاه سرسری به او افگند، علی جلو رفت تا دست اورا بوسد زن خود را کنار کشید و گفت: بایست، علی رنجیده خاطرشد و سکوت نمود اما همین که بار دیگر به خورشید نگریست همه چیز را فراموش کرد و با دستپاچگی گفت: خاله جان مادرم برایتان سلام می گفت، زن بار دیگر حرفی نزد و با آواز آمرانه ای پرسید، پسر چی کار ها را انجام داده میتانی؟

علی شمرده، شمرده کار هایی را که در ده انجام میداد بر شمرد، دختر و مادر به قهقهه افتدند.

علی با خشم به خاله اش نگریست، چند قدمی بطرف در گذاشت تا آنجا راترک نماید ولی حرف های مادرش به خاطرش آمد و دیدار خورشید، دیگر غرور من در پای او جان خواهد داد، دلش نخواست، خودش را از دیدار آن چشمان نرگس محروم سازد. دوباره بطرف خاله اش برگشت و گفت: مه هر کاره کده میتابم، هر کاره! در اول ها دلش نمی شد، با آن لباس خامکدوزی دستان مادرش و آن کفش های مهمانی روی کار نماید ولی وقتی آفتاب خواست بجنبد، آنقدر علی شنید و شنید ه همه چیزرا پاک از یاد برد، دنبال این کار و آن کار میدوید، تلاش داشت به همه کارها رسیده گی نماید همیشه لبخندی بر گوشه ای لبس نمایان بود، سحر گاهان از خواب بر میخاست، چای درست می نمود، بوت ها را برس میزد ولباس های آن ها را آماده می ساخت. بازار میرفت، آب می آورد، گل ها و درختان را آبیاری می نمود و به انتظار قدم زدن خورشید دقیقه شماری می نمود، آن گاه بطرف خورشید میدوید و شاخه گل معطری را به او هدیه می کرد.

و خورشید لبخندی تحويل میداد این لبخند چون خنجری در قلبش راه می کرد و مثل کودکی که بازیچه تازه ای یافته باشد بی اراده دست میکوید و می خنید و گاهی همگام با خورشید قدم می گذاشت واژ ده و مردمان ده برایش قصه می گفت و خورشید بی توجه به قصه های دهکده در دنیای دیگر سیر می نمود.

گاهی حاجی رسول و پسرانش داد میزدند، کدام گور بودی دهاتی لعنتی بدو، بدو مثل برق باش!

لب نمی آورد، می ترسید مردم ده برویش نخندند، میترسید، حاجی رسول زمین هایش را به کس دیگری ندهد.

و این رسم و راه با فصل هاتداوم می یافت و در مسیر فصل ها و سال ها حاجی رسول چاق و چاقتر میشد و با شکمی که با گذشت هر روز جلوتر از قدم هایش ره می جست.

چشمان پف کرده، پیشی کنار لب و عصایی در دست وقتی به ده می آمد ابرو در هم میکشید و بلند، بلند حساب میخواست و بالمقابل پدر علی چون سپیدار نازک و دراز می نمود، لباس هایش رنگ میباخت و قبرغه هایش از عقب لباس هایش نمایانتر می گردید و علی هرگز نتوانست مکتب ببرود و درس بخواند.

گاه از جوی ها آب را بر زمین جاری می ساخت. گاه علف های هرزه را می چید، وقتی گندم درو می نمود و برای گاو ها کاه می آورد و زمانی هم برای پدرش غذا می برد و گاهی که از ججال زمین و زمینداری فارغ می بود به دامنه تپه ها می رفت و یگانه کتابی را که باخود داشت، میخواند و بار، بار میخواند با همین سطرا و صفحه ها قد کشید، پشت لب سیاه کرد و آوازش غور گردید و در مسیر قدم های او دل مادرش قوت می یافت و در پس سایه های رنج و فقر در اندام مردانه و شانه های فراخ پرسش آینده نیک تر از گذشته را نظاره می نمود. نخستین نگاه مرموز حاجی رسول بر سر و صورت علی هنگامی لغزید که او نزد همین بهار جوانی را پشت سر میگذشتاند، با یک نگاه سرا پای او را ور انداز نموده برای پدر علی گفت: بچه را بفرست شهر، در شرکت استخدامش می کنم، اگر کار توانست پول خوبی برایش میدهم، چشمش باز شود، برای خودش آدمی شود، مرد که زنش را خوب می شناخت و میدانست که بدون او یک روز گذاره نمی تواند گفت: حاجی صاحب ما کجا و شهر کجا، باز کار دهقانی و زمین هابسیار است، مام سال به سال پیر میشم، توان قوت سابق نمانده همه کار ها را علی می کند.

ولی این بجهانه ها به جایی نرسید که نرسید و بالآخره از پدر علی قول گرفت که او را بفرستد شهر منزل خاله اش.

مادرش باچشمان گریان، پیراهن و تبان خامکدوزی را که فقط روز های عید و عروسی آن را پرسش می پوشید، و آن جوره کفش را که پدرش از میله در بدل چند سیر گندم خریده بود، از بکس بیرون کشید، از این جا و آن جا برای پرسش قصه گفت، زن و شوهر پیر تا آنجا که پاها و چشمان شان توان داشت به شهر رسید خاطرات کودکیش جان گرفت.

پدرش او را هر نوروز به شهر می آورد برایش اسباب بازی میخرید، بعد پرسش و جوی منزل خاله اش را پیدا نمود. با فشردن زنگ وقتی در بازشد. دختری گندمگون و بالبلند با چشمان سیاه و درشت با مژگان بلند، مو های دراز که بر شانه هایش خودنمایی می نمود در لباس حریر سرخ رنگ ظاهر گشت برای لحظه یی کوتاهی خیال کرد خواب می بیند، نگاه علی بر چهره دختر خاله نشست، چشمانش تاریک شد، سرش به دوران افتاد، رنگ از رخش پرید، کلمات در حنجره اش خشکید با دستانی که به وضوح میلرزید، دست تکانداد، نخستین باری بود که او را می دید از مادرش شینده بود که خاله اش دختر ناز

به چشمان یک، یک آنها نگریسته، میگفت: خورشید، خورشید، با شنیدن این خبر بیشتر از علی مادر خورشید به جنون رسیده بود و میغیرد، دهاتی بیچاره عاشق شده، اصلاً نمی فامه که پای خوده برابر گلیم خود دراز کند، برای پدرش حواله دادند و پس از سال های دراز زن و شوهر راهی شهر شدند اما هیچ کس از دیدن آن ها مسرور نشد، غبار ثروت چنان جلو چشمان مادر خورشید را فرا گرفته بود، که با احوال پرسی مختصری به طبقه بالا رفت و حاجی رسول با آب و تاب بسیار یک راست سه پیوند دروغ از رویه علی در مقابل خواستگاران دخترش حکایه کرد، مرد به زیر زمینی رفت بی آنکه به پسر نگاه کند با تسمه بی که در کودکی او را ادب می نمود، شروع به لت و کوب پرداخت. دل مادرش لرزید، دست شوهر را گرفت و گفت به لحاظ خدا نزن، او یگانه پسرم است، او را به ده می برمی، نزد خودمان، کاش به این شهر شوم نمی آمد، علی سر به زانوی مادر گذاشت و مادر با دستمالی سر و صورت پرسش را پاک نمود آن ها منزل حاجی رسول را ترک کردند، مادرش فریاد میزد، یک تارموی بچیمه مه به صد تا مثل این خانه ها نمی تم و علی به خیال اینکه بتواند خورشید را فراموش نماید به قریه شان برگشت ولی دیگر آن علی سابق نبود، مثل یک مرد سالخورده و علیل به گوشه ای نشست. تادامنه های دور، بر کشتزار ها و مرغزار ها رفت، کتابش را برداشته مثل سال های قبل به دامنه تپه ها رفت اما کتاب را نگشود، خودش کتابی بود برای خودش عقره ها جلو چشمانش با تنبیه بر همی میخوابیدند. احساس می کرد دهکده با همه زیبایی اش سرد- سرد است، شب ها در خواب چیع میزد دیری نپایید که طلاقش طاق شد و شبی پنهان از پدر و مادرش فرار نمود و به شهر امد، فقیر دروازه خورشید شد، همه روز کنار درآن ها می نشست تا مگر باری خورشید را بیند. اورا به پولیس تحويل دادند. مدتی توفیق و دوباره راهی منزل خورشید گردید، پدر خورشید پلانی سنجید و با خوشبوی او را به منزل پذیرفت و گفت: خوب علی تو میخواهی با دختر خاله ات عروسی کنی؟ علی که از ذوق میلرزید با کلالت بار، بار گفت: بله، بله، بسیار خوب ولی تو میدانی برای این کار به پول ضرورت است، علی پرسید چقدر؟ مرد جواب داد پنج هزار لک(پول سابق). علی با تعجب تکرار کرد پنج هزار لک؟ بله پسر جان با حلواً - حلواً گفتن که دهان شیرین نمی شود، تو باید انتظار بکشی، کار کنی وقتی این پول را آماده کردی من دست خورشید را به دست تو میدهم، علی دست کلفت حاجی رسول را در دست گرفت و گفت: قول میدهی که خورشید را برای کس دیگری نمی دهی؟

مردگفت: هان قول میتم، قول مردانه!
او با صفاتی مردمان ده که بزرگترین معامله ها را به اعتبار قول انجام میدهند
از جا برخاست، در راهرو خورشید را دید او لبخندی بر لب نداشت، دلش بد
حال علی میسوسخت، خواست چیزی بگوید ولی سکوت کرد او پدرش را خوب
می شناخت، به هیچ قیمتی حاضر نبود او را علی بددهد، سکوت کرد، صلا
بر آن دانست که علی برود، شاید همه چیز را فراموش کند، شاید دختر دیگری
راه او را عوض کند.

علی راه پر خوف و خطر سفر را پیش گرفت، نصایح پدر و مادرش به جای نرسید و چون پرندۀ صحراء بیال زد و راه جست از مرز غزنی-قندهار و کویت

شب ها قرار و آرام نداشت وقتی سر به بالین میگذاشت، خاطرات آن روز جلو چشمانش رژه میرفت. بر جایش می نشست، حرف های او در گوش هایش زنگ میزد، نمی توانست چشم به هم نهاد به انتظار صبح بود که بار دیگر خورشید را ببیند. زمانی که در چند قدمی خورشید می رسید دیگر توان پیش روی را نداشت بر جایش میخکوب میگردید و چون درختی در هیاهوی باد بر خودش می پیچید، زرد می شد و دانه های درشت عرق بر پیشانی ولای موهایش می نشست.

رفته، رفته این عشق در قلب و روان علی خانه کرد، قسمتی از قلبش شد، تمامی قلبش شد، تپش های قلبش شد، با دیدن خورشید فراموش کرد که او چرا به شهر آمده بود با دیدن خورشید فراموش کرد که حاجی رسول چی گفته بود وچی کرد، با دیدن خورشید فراموش کرد که یگانه فرزند پدر و مادرش است، او فراموش کرد که مادرش در سوز فراق او اشک میریزد، او فراموش کرد که خدمتگاری بیش نمی باشد. او فراموش کرد که چند ماہش است که او به آنجا آمده است. کم میخورد و کم میخوابید، چرتی و پریشان بود، نامه هایی را که پدرش برای او میفرستاد، ناتمام به گوشه ای میگذاشت. گریه می نمود و میگفت: خدایا در عجب عذابی ماندیم، شب ها ناوقت ستاره می شمرد، عقده ای دلش را پر می نمود و می نالید، خدایا تو کمک کن، ما کجا و خورشید کجا، ما یک دهاتی بیسواند و او دختر شهر و پوهنتون، ما دهقان و این ها زمیندار، ما غریب و این ها سرمایه دار، باز خورشید مرد دوست نداره، یک روز که او سوال کرده بود با کی عروسی خواهد کرد، خورشید گفته بود، با کسی تحصیل کرده، ثروت داشته باشد و هوشیار هم باشد نه مثل تو ساده و بیسواند ولی این حرف ها به جای نمیرسید، این گپ ها درد او را تسکین نمی توانست، اینگ ھاشعله فروزان شده درونش را تسکین نمی بخشد.

این گپ‌ها به رشته‌های دماگش نمی‌رسید و یک چیز را می‌دانست که خورشید را می‌پرستد و دوست دارد ولی خورشید نگاه هاویش آمد او را بر ورق ساده گی یک پسر دهاتی می‌دانست و برای همین بود که برویش لبخند میزد. یک و نیم سال بعد از آمدنش یکروز متوجه شد که رفت و آمد ییگانه‌ها به ان خانه زیاد و زیادتر می‌شوند، برای او دستورات کار‌های بیشتری، سسده مشبود.

بعد از مدهای زیاد علی میدید که خاله اش صالحون پذیرایی را با ذوق خودش
می آراید و دستور خوارکه های مختلفی را میدهد، همه اعضای فامیل
از هندنس نام میرند ولی او دیگر تحمل نتوانست، اصلاً توانایی آن را نداشت
که راز عشقش را فقط برای سوختش نگه میدارد روزیکه مهمانان سر رسیدند
زمین و زمان را نمی شناخت در را باشتاب باز کرد و در حضور همه خود را به
پای حاجی رسول انداخت، پای او را بوسید و گفت: شمارا به خدا خورشید را
به کسی دیگر ندهید، من او را دوست دارم، من برای او جان میدهم، یکی از
پسران حاجی رسول کشان، کشان او را از اطاق بیرون نمود. بعد از رفتن
همه مانان علی در زیر زمینی منزل با دستان و پا های بسته زیر مشت و لگد
حاجی رسول و پسرانش غرقه در خون بود ولی نه آه می کشید، نه شکایت
داشت و نه برای دفاع از خودش حرکتی می نمود.

با کسی کار داشتید، علی توانست حرفی بزند، مرد بار دیگر سوالش را تکرار کرد او با آواز لرزانی گفت: خو... خو... رشید مرد با مهربانی جواب داد، این جا منزل خورشید نیست، علی یکباره سرد شد، منجمد شد، همه جا برایش تاریک و سیاه می نمود: احساس کرد طبیعت در حال فنا شدن است. مرد میخواست برود که علی با آوازی که از چاه بیرون می شد گفت: حاجی رسول میگم، همی جا خانه اش بود.

مرد عینک هایش را به چشم گذاشت با دقت به او خیره شد و گفت: پسر جان حاجی رسول سال های سال است که ملک و زمین، خانه و دکان را فروخت و امریکا رفت. علی پرسید و دخترش؟

مرد گفت: او با مهندس ازدواج کرد ولی نمی دانم این جاست یا خارج. علی از آنجا دور شد و راه قریه اش را در پیش گرفت. همچون مرده های متحرك قدم می گذاشت، همه راه گریست، جرئت مقابل شدن با والدینش را نداشت، نمی دانست آن ها چی حال دارند، سال ها بود که پدرش برای او نامه نمی نوشت.

خود را مرد بد بخت و ناکامی دانست، خود را قربانی یافت، قربانی عشق، قربانی فقر.

در دهکده شان همچنان تغییراتی آمده بود. از دور دید قلعه آن ها فروریخته و بر دیوارهایش موسیچه گک ها خانه کرده اند. از دور دید که دروازه چوبی قلعه آن ها را باد باز و بسته می کند.

از دور دید کسی او را بنام صدا نمی زند و پدرش با بیل بر شانه سوی زمین نمی رود.

از دور دید که از تنور خانه آن ها دودی بلند نیست، از دور دید بگانه درختی را که پدرش دوست داشت، خشکیده است، از دور دید به جوی های خانه آن ها آبی جاری نیست.

از دور دید دو قبر پهلوی هم نزدیک قلعه قرار دارند، نمی توانست جلو بروم، نمی توانست فریاد بزند، آب در دهانش خشکیده بود از پسر بجهه ای که کتاب

لیلی و مجnoon در دست از آنجامی گذشت، پرسید این قبر ها از کیست؟ پسرک جواب داد: از دو شهید، علی با تعجب پرسید: شهید؟ پسرک گفت: همان پدرم میگوید هر کسی که در انتظار جان دهد شهید است. این قبر پدر و مادری است زن همه وقت نام پسرش را بر لب میراند حتی تا دم مرگ، وقت مردن چشمان او باز بود و بسته نمی شد وقتی او را به گور گذاشتن دو قطره اشک از چشمانش فروریخت، این را همه دیدند و آن مرد؟ مرد هم چند ماه بعد دل دق شد و مرد.

علی با آواز بعض الود از پسرک پرسید: پدرت دیگر چی میگوید؟ پسرک گفت: پدرم میگوید بعضی ها برای کسی میمیرند ولی بعضی ها زنده میمانند تا بدانند که مردن چی گونه است. همان پدرت راست میگوید.

تو میدانی نام پسری که مادرش تکرار می کرد چی بود.

پسرک بی تأمل جواب داد این را همه میدانند، علی... علی... علی...

و پشاور گذشت، از مرزی به مرزی، از شهری به شهری منزل کرد، در مسیر راه تانه و تل سیاه و سپید را شناخت، زندان های گوشت خوار به نام آدم های حیوان صفت، با موزه های بلند و دندان های گوشت خوار به نام افغانی میتاژند. میکوبند - برق میدهنند، فحش میگویند، گوشت میدرنند، گرسنه می گذارند، در سرما و گرما تن ها را بر هنره می کنند، چنان که با جسم بی روحی معامله نمایند.

کسی به موهایشان چنگ زد، کسی برویش سیلی حواله کرد، آن دیگر موهایش را از ته تراشید ولی او خم به ابرو نیاورد، شب های بسیاری گرسنه خوابید، برای جرعه آبی نفس داد و نفس گرفت، پیش رفت و پیش رفت تا به شهری رسید که آسمان خراش های آن با زور قوت جوانان مجبور افغان که به بهانه های فقر، چنگ، بیکاری، مردن و بی سرپناهی آنجا ها پناه آورده بودند، آباد شده بود، شهری که پر بهترین سرمایه جوانان با پول اندک به فروش می رسید. و از عرق دستان و پیشانی آن ها خاک، گل میشد و به دیوار می چسبید او همه روز ها شنید و شنید افغانی بجن، بجن، این جاکه خانه پدرت نیست، این جا که پول از هوا نمی آید، کار های مختلفی را آزمایش کرد، در اول ها کار های بنای می نمود. ومثل تمام جوانان به طبقات بالا سنگ و سمنت حمل می کرد.

لوله های آهنین وزنین را تا و بالا کرد. انقدر دید و دید که خودش معمار قابلی شد.

چند ماهی بعد به خاطر حقوق دعوایش بلند شد آنجا را ترک نمود و به باغبانی پرداخت، زمانی هم در فابریکه های مختلف پای ماشین های مختلف ایستاد، خشت مالی کرد، کنار کوره سوخت. و آخر الایام ویرنگ کاری فرا گرفت و همه این کار ها سال های درازی را در بر گرفت. هر ماه پول هایش را می شمرد، با غذایی ناپیز قناعت می نمود، تفریح و گردش را بر خودش حرام ساخته همه وقت کار میکرد، در سال های اول نامه هایی از پدرش می رسید بعد این سلسله قطع شد. در ششین سالی که مصروف ویرنگ کاری در ساختمانی بود، بطور ناگهانی دستش لغزید و از طبقه سوم سرگون شد اورابه شفاخانه برداشت کسی امید زندگی او را نداشت، روز ها در حالت اغماء قرار داشت، چندماهی بستری ماند ولی با روشنی عشق خورشید چشم گشود، خواست از جا بر خیزد ولی از نگاه های حیران داکتران، نرس ها و دوستانش ترسید، احساس کرد سبک- سبک شده است، احساس کرد عضو بدنش کسر شده است ناگه به بازوی قطع شده خیره شد، چیخ زد. وقتی از شفاخانه رخصت شد، صاحب شرکت بنا بر معیوبیتش او را نپذیرفت، سایرین نیز در را بر وی بستند. پول هایش را شمرد هنوز نصف مبلغ مقرر شده بود دیگر چاره نداشت، راه وطن را پیش گرفت، دلسرب و مایوس بود، با کسی حرفی نمی زد، همین که به کابل رسید، بار دیگر دلش شور زد، خاطرات گذشت، یاد خورشید و شوق دیدار خورشید جانش را به لب رساند چند با ربه کوچه آن ها رفت، دویاره برگشت، به دست مصنوعی اش نگریست. او توانسته بود، مبلغ فرمایشی حاجی رسول را پوره سازد.

بسیاری چیزها عوض شده بود، ساختمان منزل، دروازه رنگ تعییر، زنگ را فشرد، قلبش تند می تپید، میخواست فقط یکبار برای آخرین بار خورشید را ببیند، مرد لا غر اندام و متبسیم در لباس خواب در را بروی او باز کرد و گفت:

ختم

کابل

ساعت دوازده شب عاشورا

پېکتای کېي په زړه پوری رو اجونه
د سبوروں مجلی سېدازې نړۍ ملکو معدله کړلابکه

د تیری ګنني پاتي

شريعت او سخ

د دستورالله علیم

هم کبرجن دي.

دا هم راته ووايه چي دود يا وندی خه ته
وابي که په دي هکله معلومات راکړي؟
خواب: دي خلورو پسخو او یازاتو
کونریو یو خای کیدو ته وندی يا دود
وابي.

- اوں به راشو ستاسي د نرخونو په هکله
زه غواړم چه راته ووابي که کومه خلاصه
پیغله د چامسه لاره پلار او مورې
ورسره رضانه وي پدي هکله ثامي خه
هول نرخ تبروي؟

خواب: په تولو پښتو کي خلاصه پیغله
نشته او هیڅ پیغله بي له رضانه مور او
پلار په خپله خوبنه میره نشي کولای. که
چیزی داسی معامله پینه شوه نو مجبوراً
هغه هلک او انجلی مری ياني په قتل
رسیرو. او که چیزی د خلکو له خوا
جوړه پکنې راغله د هلک کورنۍ
مجبوره ده چې دوه انجلی او دری لک
روپیو خخه زیات پور ورکړي او نرخ
داهم وايسی چه د پور سره شرم هم ورکوي
دا د نرخ فصله ده او پورته نرخ هم تلو
شوی دي.

او مشران د پیبني شوي ستونزی کورته

ورشي او کوروالا هفوي ته چوډي تيار
کړي او پر دسترخوان کینبودل شي نو
هغه مشران پر هغه چوډي لاس ونسی او
د خورلوا خخه چډه وکړي او وواي چه
تر خوزمونږ سوال ونه منل شي، دغه

چوډي نه خورو. ډي ته نوا وابي.

که چیزی راغلي کسان چوډي و نه خورو
او سوال یې م نه منل شوي چوډي
خوراک خخه پرته له کوره لار شي
کوروالا ته دير زیات خچگان او شرم
درېږي.

- دا به راته ووايه چي ستاسي په خبرو کي
کبرجن دير یادوي کبرجن خه ته وابي؟

خواب: که چیزی د مدعی او مدعی عليه
دعوا وشه او نرخ ویونکو ته کښناستل
او اختيارې ورکړ او هفوی فيصله وکړه
کوم جانب چه ونه منل او دي د فيصلې
خخه یې سرغونه وکړه او د مرکې یانرخ
ویونکو خخه جګ شو او وویل دا نه منم
هغه ته کبرجن ویل کېږي اويا کوم لوړي
چې دچا حق پرې وي او هغه خبرو ته
ورسره کښناستلو خخه چډه وکړه، هغه

مهمه تصحیح:

که راون لو سوونکو! د سباوون مجلی د
سلامی ګټې په پنځوسم مخ کې د "شريعه
او نرخ" تر عنوان لاندې یره ریوټ خپره
شويده. په مهریانی سره ددې پانی د
خلورم سټون په اتم کنار کېي د "حتی احمد
زې" کلمه لري کړي.

ته به د راته تشرح کړي چې شرم خه ته
وابي؟

خواب: که چا چاته ضرر ورسوله نو ضرر
رسونکي د خپل غلطې په کولو یو پسه
او لاندې روپې یعنې د ضرر سره سم په
لاندې توګه شرم ورکول کېږي:

1- غواړي.

2- پسه.

3- ۸۵-۲ افغانی.

4- درویشت مثله (۴۶۰) (افغانی).

5- درویشت مثله (۱۳۸۰) (افغانی).

6- نه درویشت مثله (۴۱۴۰) (افغانی).

دی ته شرم وابي.

- نو دا هم راته واضع کړي چه نوا خه ته
وابي؟

خواب: نوا هغه کلمه ده چه سپن بېږي

- په دی نرخونو باندي بنه پوه شوم اوں به راشو د غلا په باره کي که چا غلا وکره او ونیول شو، نرخ پدی باندي خه رنگه فيصله کوي؟

خواب: که چيري يو چا غلا وکره او پري ثابته شوه نو مجبوره ۵۰ چي دري درويشت مثله شرم، او د جنس خو چنده پور را اخستل کيري او که چيري منکر شو او اشتها هم پر چا وشوه نو هغه باید تا ته قسم و خوري او که بيا پر ده باندي دغه غلا شوي مال پيدا شونو هعده قسم بي هم بي خايمه کيري او مجبوره ده چي مال او بد او شرم سره يو خاي ورکري دا نرخ فيصله ده.

- اوں دا راته ووايه چي که چا کور کي غلا وکره او د کور د مالک له خوا په شبه کي ووژل شو او صباته د هغه مرې ته خلک راتول شول نو دامرې په کوم نرخ مجرما کيري؟

خواب: نرخ دا وابي چي هر خوک د چا کورته د غلا دپاره په شبه کي ورشي او د کور د مالک له خوا په قتل ورسيده، د هغه پور نشته خکه چه ده په شبه کي د خه لپاره د هغه کورته تللو. باید هغه هم د بدی خخه خلاص شوي وي.

- که چيري يو بشخه د ميره په کور کي د ميرې د ورونو په مينځ کي د جنګ خلاصولو په وخت کي په قتل ورسيده نرخ د بشخي پلارکني ته خه ډول فيصله کوي؟

خواب: د بشخي پلارکني حق لري چي د خپل لور د قتل نيم پور واخلي نو دا معامله به فيصله شي خکه چي نرخ دا وابي چه اډ(هلوکي) د پلارکني او غوبنه(وجود) بي د خسرو خيلوده باید پور چي بشخه په قتل رسيدلي وري کيري. او که وري نکري د انجلی کورني کولای شي چي بشخي د ميره اډ مات کري.

پاتې لري

کري او يا که د کوندي د پلارکني يا د خسر کنکي له خوا ورته ميره انتخابيري، نرخ خه ډول دي؟

خواب: کله چسي د ډو کورني کوند پاي شوه نو کولاي شي چه تر آخره دلته کوند تون تير کري او يا واده وکړي دا د خوبنه د خو بعضي اوقات نرخ دا وابي چي د کوند لپاره ميره پلار کورني بې خوبني او په هر خو چي ورکري شي د هغه روبي د کوندابي کورني ياني دهمدي خسر کور اخلي.

پدي مساله چي يو انجلی واده شه او د ميرې په کور کي تکليف سره ژوندکاره او يا روحى توافقات نه وي او يا ميره بودا او يا معيبوب و او، بشخي خان وواڑه، نرخ پدي مساله کي خه ډول رول لري؟

خواب: که چيري د انجلی کورني پدي سري دعوا وکړه چه دا زما لور تاسي وژلي ده نو خسر بي باید دا مساله سپنه کري يا د انجلی پلارته قسم وکړي چي د انجلی خان خپله وژلي دي پس له هفي پلار د انجلی د دعوا او يا د بدې حق نلري او که چيري د انجلی پلار پر پوههیده چي لور بي خپله خان وژلي نو بيا د انجلی خسر ته خه نه وابي دا نرخ په پورتني ډول دي:

- که چا پر چا دعوا وکړه چه تا زما بشخه او يا لورته په بدوكنلي دي نرخ خه وابي؟

خواب: نرخ دا وابي چي باید همغه چا باندي چسي دا اشتها شوي وي به يو تن زره پينسو لپاره قسم خوري بيا مساله حل کيري او که قسم بي و نه کر نو بيا پوري دواړه وژل کيري او که چيري بي جوره بي کوله، يوه انجلی، شرم، بد او خو لکه روبي د مرکه والو له خوا پري اينسodel کيري او د دعوا کونکي ته ورکول کيري.

- که چيري يو نجلي چاته په نامه شوي وي او هغه د چا سره لاره، تاسي د نرخ په ويلو سره کومه فيصله کوي؟

خواب: په داسې واقعاتو کي که دواړه سره ونیول شول، باید ووژل شي د انجلی او د هلک کورني باید دواړه ددوې په نیولو هڅه وکړي او دواړه ووژني، که چيري انجلی دهلك چي هغه بي بیولی ده واده وکړي نو دا هلک وژل کيري او بيا د انجلی بل چا واده کړه بیاهغه هلک وژل کيري په همدي توګه تر اووه کسان چي د انجلی سره واده وکړه، وژل کيري جوره بسا په هغه صورت کي کيدلالي شي چه انجلی د کندو خخه لري واده شي یانې خرڅه شي او يا انجلی د اوم تن چي کور تر ژوند پاي پوري کښتني بيا واده ونکري د پورته فيصله یوازي په نرخ تماموي او دا نرخ هم تير شوي دي.

دا راته ووايه که انجلی کوم بودا سري، کونه او شل ته د دوه لور په مقابل کي ورکري او د انجلی کورني موافقه وکړه نو دا انجلی کولاي شي چه د دې وارد سره موافقه ونکري؟

ایسا پدي هکله نرخ کومه فيصله کولاي

شي او که نه؟

خواب: هوکي انجلی چه دپورتني کسانو ته په ولور ورکر شو او د انجلی پلار او کورني موافقه وکړه هغه انجلی هېڅ ډول اعتراض نشي کولاي او په پښتو کي دا دستور دي چي تر ژوند له پاي هغه سره ژوند وکړي او تن ورته کېږدي. او پدي هکله نرخ کوم بل نرخ نشي تیروي.

- پدي هکله معلومات راکري که بيو کونه بشخه په کورني کي وه او هغه غوبښل چه ميره وکړي ايا دا کونه په خپله خوبنه ميره انتخاب

و آرزوی توانستن سرایای وجودشان را به وجود می آورد.
دل نثارک سخت به قفس سینه می زد و همه‌همه پرندگان گوشهاش را
می آرد. خیال می کرد پرندگان هم به وی می خندند و مستخره اش می
کنند. خیال می کرد صدای بچه ها را از صحن خانه می شنود که می
گویند:

”دروغ میگه؛ نمی تانه!... و کلمه نمی تانه“ در سرش می بیچید؛ آهنگ
زشتی می آفرید و می آزرسد.
دلش می خواست ثابت کند که می تواند، دروغ نمی گویند؛ و همه را
دروغگوی بشکند همه را که دروغگوی بودند و جاپلوس و او را تحقیر می
کردند و به بازیش نمی گرفتند و پیش هادر اندرش سخن چیزی می کردند
که: نثارک امروز مالم دای خاطرمن دای خاطر زد... نثارک امروز شو
نویسی خوده ناروده بود!... نثارک امروز از مکتب گریخته بود...

و به آموزگار می گفتند:

”ثارک دیروز کتی فلانی چنگ کد!... نثارک دیروز مردکه ره دو زد!...
ثارک دیروز ...“

و آموزگار می خیزاندش و چوب می خواست و می زدش و بچه ها همه با
نگاههای پر از نفرت تماسایش می کردند، سرشن می خندیدند و مادر اندر
می زدش و قهر می کرد و به پدر می گفت که امروز چین و چنان کرده و
بدر از چشم سرخ می شد و سیاه می شد و به سرفه می افتاد و خم می
شند و فریاد می کنند:

”آخر، بی خیا تو آدم نمی شی؟ مه کتیت چطور کنم؟ هه، چطور کنم؟!
و باز به سرفه می افتاد و می نالید:
”شما خو مره کشتن! شما خو مره کشتن!“

به دنبال خفاشان که به تیزی پیش می آمدند و می گذشتند، می دویدو
چهار چشمی نگاهشان می کردند مسیر شان جای می گرفت. چادر را
گشته بود نگاه می داشت و کاری از پیش نمی برد. نومید می شد و با
سرخوردگی و تقلابی دوباره خفاشان را تعقیب می کرد. صدایی به جز
تپش تند قلب خود و همه‌همه شامگاهی پرندگان در میان درختان نازوی
مسحده نمی شنید.

سرشن کیج می رفت؛ خسته بود و دلش به هم می خورد. فکر می کرد که
چه یکند و چه چاره بی سنجد؟ یکی از خفاشان را زیر نظر گرفت و به
دنبال کردن آن پرداخت. دید وقتنی که خفاش به وی می رسید، راهش را
کج می کند و از فراز بالا جاهه می پرد.

با عجله از زینه های بالاخانه به بام آن برآمد و حواس خود را گرد کرده.
انتظار نشست و چادر را آماده نگاه داشت تا ناگهان پرخیز و در برابر آن قرار
دهد.

خفاشی را که زیر نظر گرفته بود بوسایه تاریک همسایه هی چرخید و
خانه های دور و پیش، همه در عقب پرده بی تاریک واقع بود. صدایی
در هم و برهم و غلغله پرندگان رو به خاموشی می رفت. ارامش شب بر
همه چا فرود می آمد. افق در خون شفق و نیگن بود و سفینه های
چاکستری رنگ ابریه پیش میتابتدیسا یه کوچکی به سرعت به وی
زدیک می شد.

خودش را آماده کرد و با حرکتی تند و بکاره چادر را به پیش قات کرد و
او را پدرش را از پایین شنید که فرا می خواندش و دشتمان می داد. ترسید و
تعادل خود را از دست داد. دو- سه گام به پس رفت و زیر پایش ناگهان با
فریادی وحشتاک خالی شد.

”نمی تانه! هیچ کس نمی تانه! دروغگوی شیطان؛ حرامی نا مردا“
و بدون آن که قصد خاصی داشته باشد، با آوازی پر شور فریاد زد:
چطور نمی تانه؟ کی میگه نمی تانه؟
همه خاموش شدند و در حالی که با حالتی پرسش آمیز به یکدیگر می
نگریستند، گوش به سخنان او دادند.

مه می گم می تانه؛ ای خو کار سختی نیس!
بچه شاکوکو از جمع برآمد و بالحنی استهزا آمیز پرسید:
- اگه کار سختی نیس، کی تانسته؟ بگو دیگه، نه؟!
او با سردی پاسخ داد:
- کی تانسته؟! همه می فامن کی تانسته!... هیبت همصنفی ماره همه
می شناسن؛ خودش یک روز برعی همه تاریف کد چطور خفashکه گیر
آورده بود.

بچه شاکوکو به گونه بی تحریر آمیز اظهار داشت:
- دروغ! تمامش دروغش! او دروغگویی مه می شناسم!
و رو به بچه ها کرد و خندید. بچه ها همه خندیدند و چه چند نفر تباری.
ثارک آتش گرفت و دلش به درد آمد و یا فریادی خشماگین گفت:
- دروغ! دروغش!... مه می تانم! مه می گیرم؛ مه!
بچه شاکوکو با طعنه گفت:
- تو می تانی؛ تو موش؟!

و خنده شنیدی بی داد. همه به شدت به خنده افتادند. نثارک در حالی که از
سرخ او سخت بر افروخته شده بود و یکریز دشمن می داد؛ موش خودتی!
پدرتس! موش مادرتس! موش نیکه تس! دوید که با او کلاویز شود، بچه
ها هر دورا گرفتند و نثارک می تانه، ”ثارک می تانم! با تمسخر از هر
دهنی می برآمد و وی تحمل می کرد تا بیشتر شان خاموش شدند.
او گام به بی فقاد و با مقانع و غرور گفت:

- بلى، مه می تانم! دیگه چی میگین، هه؟ بگوین دیگه!
و با خود گفت:
”حرامیهای بی حیا، بخندین؛ خوب بخندین؛ خرتان ساخته، نی؟!...
بیغيرتها!“

یکی از بچه ها که همیشه چاپلوسی بچه شاکوکو را می کرد، با لحنی
محضوں گفت:

- خوب، بفرمایی؛ بینیم چطور می گیریم!
زد زیر خنده و خنده اش به اندازه بی شدید و با تکانهای مضحك بدین
همراه بود که دیگران را نیز به خندیدن واداشت.
ثارک که از این وضع به کلی دلخور شده و برآشته بود، با اطمینان کامل
گفت:

- حالی خات دیدین؛ نشانتان خات دادم که آسانس یانی! بتین یک چاره.
هیبت همصنف او تعریف کرده بود که جگونه با چادر خفashی را گیر
انداخته بود.
مجالی به دیگران نداد و چادر دخترک همیاریش را که دم هیبت ایستاده
بود و با شگفتی به آنان می نگریست، قایید و شتابان از زینه ها به بام بالا
رفت.

اوای پرندگان در میان درختان نازوی مسجد و لوله بی بروی کرده بود و
بچه ها ساکت و آرام حرکتهای او را به روی یام تماسا می کردند و گاهی
یکی آهسته به رفیقش می گفت:
”نمی تانه، مزیش نمی تانه. مفت که نیس!“

و دیگران هم به آرامی آن را تکرار می کردند:
”نمی تانه! نمی تانه!“

موسی طایع:

لطیفہ سیدی پوبل

٢٣٧

نیاد شہید احمد شاہ مسعود

است که خودش میگوید:

هسا طایع هستم. ۲۴ سا، عمر دارم. در ش

شهرات به دنیا آمدم و فعلاً ساکن کالیا هستم با معرفت خودم

سلام عرض، میکنیم خدمت تمام دست اند کاران این شنبه با هم گرام و حافظ

زین سیاوفون و خمانندگان عزیز این نشیده

وَخَاطَرَ إِغْرَائِيَّةُ الْمُؤْمِنِينَ وَهُوَ "الْمُلْكُ" وَهُوَ مُحَمَّدٌ

سیزندگ کاره باخ ش آندازه || - کزدی

لائق ومشهود دلتار نسبت متعال است که در اینجا در اینجا

۱۰۰ کمپوننت ناقص دارد اما کنایه هایی را که باعث می شوند این اتفاق رخورداده باشند.

نامه از دوستی و امدادی خواهش نداشت.

میر و در ویسی از می به چاپ رسیده به محمدیه نواسیه است رابطه
ایران اندیگانه تراکم این تجارت از

وی بـا مـوـالـدـیـان حـوـد بـرـقـارـار بـنـد. رـمـسـان سـال کـدـسـه یـك مـجـمـوعـه

گزارش از این اتفاق را می‌توان در کتاب *تاریخ ایران* (تالیف: جعفر علی‌پور) مشاهده کرد.

غیر بکار رام یا نه. ریزا سعر در جامعه ما معمولاً به کلمه های کفته می

وَدْ که در قالب های مختلف وزن و فاقيه کيرند. اما شعر من چنان که در

ندمه کتاب هم دقتم از وزن و فاقیه و عنوان دور است و تنها احساس مرا

ن می کند.

نم طایع از بهترین شهکار داستانی تان نام ببرید.

ستان های من در مدت کوتاهی چهار پنج مرتبه تجدید چاپ شدند و

نمی توانم تفکیک کنم که کدام شان بهتر بوده . ادعا نمی کنم که

NEAT II

جیلگیری

دنبالهای این روزاتر از میتوانند از آنها نویسنده ها، دنیاییست که تنها خود آنها میتوانند از آن تحلیلی داشته باشند، نویسنده ها عموماً مردمان گوشه گیر، متفسر و دارای سلوک های انسانی به خصوصی اند، راه یافتن به دنیای آنها و قائم نمودن ارتباط با این قشر گذشتن از هفت خوان رستم است. به حال هر چه باشد دنیای زیبایی دارند زیرا چکیده ها و تراوشهای ذهن آنها است که اجتماع بی را به جهتی سوق میدهد و رهنمای می‌استد. به مصدق همین گفتار، یکتن از نویسنده های خیلی جوان و پر نلاش که تالیفات زیادی در عرصه داستان نویسی و شعر دارد. جهت، گفت و شنود با مجله سباوون فرا خواندم، این نویسنده جوان مهدنا "طایع" گرداننده مجله باران و سر دیبرمجله یاد یار



در کانون خانواده‌ها نقش ایفا کند، همه‌ی تلاشم را به کار می‌گیرم با نامه‌های بی‌شماری که به دستم می‌رسد سراپا شور و اشتیاق‌می‌شوم که باز هم بنویسم و بهتر بنویسم و بهترین اش را به خواننده عزیزم هدیه کنم. از چندی به این سو سردبیر مجله یاد یار، در دفتر فرهنگی بنیاد شهید احمد شاه مسعود فعالیت می‌کنم و آرزو دارم در این زمینه بتوانم مصدر خدمت باشم.

پرسیدم: ایامی که از کار و مصروفیت منزل فارغ می‌باشید، چه می‌کنید؟ اوقات فراغت ام را بیشتر به خوشنویسی اختصاص می‌دهم. به شدت علاقمند این هنر هستم.

گاهی گل می‌سازم و گاهی هم موسیقی گوش می‌دهم. البته بامسؤولیت خانه داری و مراقبت از تنها فرزندم محارب وقت کمتری پیدا می‌کنم که به کارهای از این دست برسم. من که یکی از علاقمندان آثار و آفریده‌های شما هستم دریافت که در کار خود خیلی موفق هستید، خود شما چی می‌گوید؟

رمز موفقیت من البته در حد نسبی اش داشتن خانواده‌ای خوب، همسری مهریان که همیشه مرا پیشیبانی و حمایت می‌کند و دوستان عزیزیست که مشوق و همراه من بوده اند. گفتم در حد نسبی چون معتقدم انسان اول باید خودش بخواهد و تلاش کند و برای کارش انگیزه داشته باشد.

طبعاً نقش اطرافیان هم در زمینه چشمگیر و غیر قابل انکار است.

من نویسنده‌ای که سعی کند مفهوم رمان اش را به دقیق ترین و

ظریف ترین شیوه ممکن پرداخت کند، به نوعی موفق شده است در غیر آن تاسف آور است که

نویسنده‌ای نداند چه می‌خواهد

بگوید.

بک

هرمند هستم زیرا تاختل اثری که بتواند مفهوم مان را به دقیق ترین و ظریف ترین شیوه ممکن ارایه کند، باید راه درازی را بپیمایم. اما نوشه هایم را دوست دارم، زیرا آن‌ها بخشی از زندگی من هستند و من شاید بپیشتر می‌توانم رمان من را که احتمالاً دردو جلد به چاپ بخواهد رسید، بیش طولانی ترین رمان من را که احتمالاً دردو جلد به چاپ بخواهد رسید، بیش از پنجصد صفحه است، اما به عقیده من علی الرغم این که رمان‌های جیم بیشتر می‌توانند توجه صاحب نظران و منتقلان را به خود جلب کنند، گاهی می‌شود که آدم خواسته خود را در یک داستان کوتاه هم طرح کند. بنا بر این خیلی خودم را معذب نمی‌کنم که حتماً باید ججم کارم بالا برود زیرا به دقت خواننده هم باید بها داد و او را بی‌مورد، با کلمه و جمله‌های بی‌مفهوم و کسالت آور خسته نساخت.

از آنجاییکه که به مردم سرزینیم عشق می‌ورزم و دوست دارم با آن‌ها ارتباط داشته باشم از دو سال پیش مجله خانوادگی ای را با نام "باران" به چاپ می‌رسانم. مسؤول این مجله همسرم می‌باشد و سردبیری آن را خودم به عهده دارم. قضایت در مورد کیفیت مجله را به عهده خوانندگانی می‌گذارم که تا به حال باران را دیده اند و مطالعه اش کرده اند. اما برای تقدیم بهترین مطالب و پر بهای ترین نکته‌های که می‌تواند برای ایجاد یک فضای دوستانه و موفقیت آمیز

طبعاً نقش اطرافیان هم در زمینه چشمگیر و غیر قابل انکار است. من نویسنده‌ای که سعی کند مفهوم رمان اش را به دقیق ترین و

ظریف ترین شیوه ممکن پرداخت کند، به نوعی موفق شده است در غیر آن تاسف آور است که

نویسنده‌ای نداند چه می‌خواهد

بگوید.

بک

نویسنده

موفق باید سعی کند

روی خصوصیات فردی و اجتماعی

مردم مطالعه کند. داستانش را کامل و روشن

بنویسد و نقطه مهمی در داستانش باقی نگذارد. حوادث

داستان را منظم پی‌گیری کند و باعث کشش و انتظار در خواننده

رسمی پیدا می کند. قبل از آن که شروع به نوشن کنم نکات عمدۀ داستان را در ذهنم تحلیل و بررسی میکنم. بعد نوشن برایم راحت‌تر می شود. هر روز می نویسم اما معمولاً بین سه تا چهار ساعت بعد نمی توانم بیشتر ادامه بدهم. طبعاً خشک میشود و به کار دیگری مشغول می شوم.

آخرین رمانم که یکی دو هفته قبل به اتمام رسید، بیش از دو سال وقت را به خود اختصاص داد. اگر چه در کنار آن به کارهای دیگری نیز پرداختم اما عمدۀ ترین کار نوشتن رمان بود. حالا از پایان کار راضی هستم و به زودی آن را آماده چاپ میکنم.

همیشه آرزو دارم که راه درست پرداختن به موضوعات مختلف را پیدا کنم. هیچ نویسنده ای نمی تواند به موفقیت کامل دست پیدا کند اما می تواند با نحوه نوشتن کتابش، چیزهای بیشتری را بیان کند. به گفته یکی از نویسنده‌گان بزرگ: رمان باید مثل تبر باشد و دریا بیخ زده درونمان را بشکند.

حروف آخر

به نظر من تقاضای خواسته‌های مان از زندگی با یک شیوه مثبت می تواند به تحقق آن‌ها بیانجامد.

هیچ چیز مثل موفقیت، موفقیت را نمی سازد. و راز تمام موفقیت‌ها اینست که بدانیم چی می خواهیم و آنرا عمیقاً باور کنیم. هیچ چیز یکباره ساخته نمی شود و کسی نمیتواند یکشیه راه صد ساله را طی کند اما بقیه در صفحه (۶۳)



گردد. و در عین سادگی اش بتواند با احساس و عواطف انسانی سر و کار داشته باشد.

چی روش خاصی را در نوشه‌های خود دنبال میکنید؟ در تمام نوشه‌هایم چه شعر باشد، داستان و یا در مطالب نشریه‌ها، دوست دارم به خوانندگانم امید بدهم و آن‌هارا نسبت به زندگی دلگرم سازم و راه بروان رفت از مشکلات و در نیقتاندن به دام حادثه‌ها را نشانشان دهم. این خواست قلیل من است و برای تحقیق اش تمام توش و توان فکری و عملی خویش را به کار خواهم گرفت.

این ساختار عمیقاً در جامعه ما مخصوصاً در فکر و ذهن و بادرک جوانان را ریشه دوانده است که نمی شود با تقدیر و سرزنشت جنگید. برای تغییر شرایط زندگی شان اقدامی نمی کنند و برای تحقق روایاها و خواسته‌هایشان سرسوزنی تلاش نمی کنند زیرا باور کرده اند که نمی شود کاری کرد. مگر کسانی را در موقعیت‌های ویژه خانوادگی و اجتماعی هستند اما من معقدم که برای دستیابی به اهدافی بزرگ و بزرگ‌تر در زندگی باید بیشتر فعالیت کنم و با همکارهای دقیق تر و طرح‌های نوین، بندها و سدها را بشکنیم و با استقامت در برابر تردید‌ها و دو dalle‌ها، سرانجام خود را به پیروزی برسانیم. شکست جز لاینک پویایی ماست.

زمانی در جایی خواندم که الماس ناخالص در زیر ضربات سهمگین و تیغه‌های تیز، به اوج زیبایی و کمال خود می‌رسد. هرچه ضربات سهمگین تر باشد الماس زیباتر و ارزشمند‌تر خواهد بود و هرچه فشار ضربات کمتر باشد ناخالصی‌ها بیشتر خواهد بود و این تفاوت بزرگیست میان تکه‌ای ذغال و جواهری گرانبها.

این مطلب به من دلگرمی و امید بخشید. شاید باور نکنید که همیشه باید آوری همین مطلب جان تازه‌ای میگیرم. به نظر من نویسنده‌شیوه شخصی ندارد. هرچه هست شیوه خود نویسنده است و بس. زیرا اگر نوشه‌ه و کتابی از یک نویسنده اثر موقفي باشد تصمیمی وجود ندارد که کتاب بعدی او هم حتماً موقفيتی کسب میکند. من دوست دارم نوشه‌هایم ساده و روشن باشند همین.

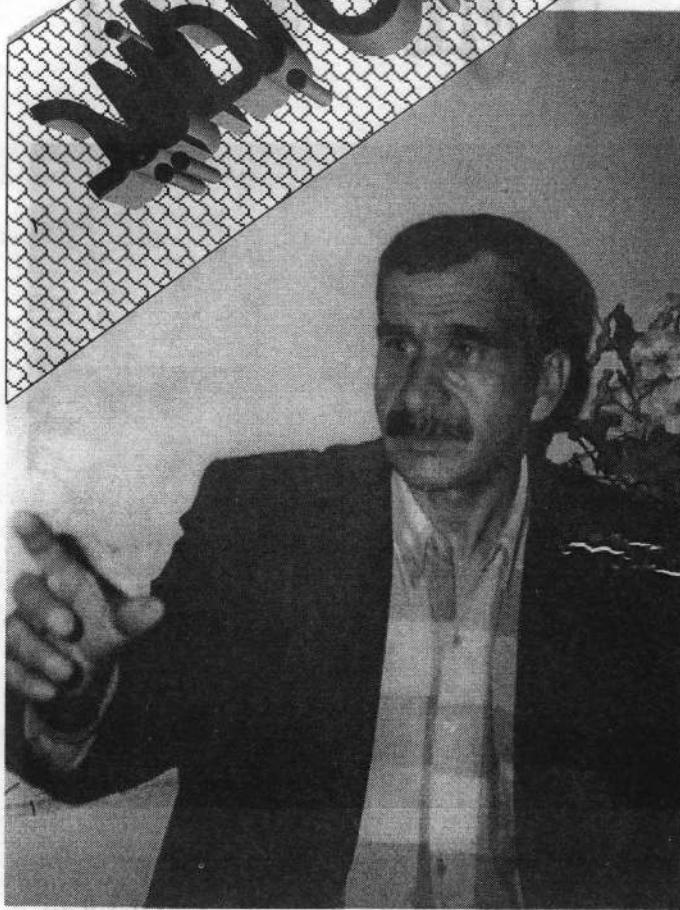
اگر ادم عاشق نویسنده‌ی نباشد، نمیتواند به این کار ادامه دهد و بعد از مدتی خسته می شود. زیرا نویسنده‌ی جسم را فرسوده می‌کند، چون نویسنده کار بدنی نمی کند. و طبعاً کسی دوست ندارد ساعت‌ها بی حرکت یک جا بنشیند. روح را کسل می‌کند، چون نویسنده‌ی مجبور است برای نوشتن از دیگران کناره گیری کند. اما زمانی که نویسنده‌ی می‌داند که دیگران از خواندن نوشه‌ه اش لذت می‌برند، احساس سرخوشی می‌کند می‌نویسد تا باز هم در احساسات دیگران شریک باشد.

من در داستان نویسی منتظر الهام نمی‌مانم، دائم می‌نویسم و خود نوشن برای من الهامبخش است.

دوست ندارم نوشه‌هایم را بالنگیزه چاپ آغاز کنم در آن صورت به نظر میرسد مثل کسی که می خواهد از او عکس بگیرند، حالت خشک و

s
a
b
a
w
o
o

متصدی صفحه: حسینا رشید



شاه نوران

شاه محمد نوران ممثل ورزیده کشور بعد از شش سال مهاجرت در کشور ایران دوباره به وطن برگشته است. او را در دفتر دایرکتران و نویسنده گان نمایشنامه ها ملاقات نمودم در حالیکه از برگشت دوباره اش به وطن راضی به نظر میرسید با نهایت علاقمندی حاضر گردید تا سخنرانی با وی داشته باشیم ابتدا از وی در مورد اغاز کار هنری اش پرسیدم او گفت:

هنر تمثیل رابا ایفای نقش در نمایشنامه های مکتب دوران ابتداییه پیش گرفتم. بعداً در طی سالهای پنجا و پنجاه و یک در داستانهای دنباله دار رادیو، رادیو درام و نمایشنامه رادیویی بکار پرداختم.

سیزده سال بعد فراغت از مکتب نظر به شوق و علاقه که به هنر تمثیل داشتم شامل دانشکده هنر ها گردیدم تا اینکه در سال ۱۳۶۷ از دانشکده هنر های دانشگاه کابل فارغ گردیدم.

او در حالیکه از اجرای هیچ نقش هراس ندارد میگوید که تعداد پارچه هایی که در رادیو و تلویزیون دارم از محاسبه خارج است اینکه در کدام نقش ها خود را راحت احساس میکنم باید گفت هر نقشی که از طرف کارگردان برای ممثل سپرده می شود باید آن را دقیق اجرا کند چی نقش کمیدی و یا تراژدی، مثبت و یا منفی باشد در حالیکه مشخصاً علاقه مند پارچه های کمیدی میباشم و میخواهم زیادتر در پارچه های کمیدی ظاهر گردم.

او به ادامه افزود:

در پارچه تمثیلی خانه کرانی نقش تراژیدی داشته ام و در یک فلم سینمایی ودو فلم تلویزیونی نیز نقشی را بازی کرده ام. دو فلم فعلاً روی دست داریم که در برگیرنده موضوعات خانواده گی و مواد مخدوش است.

آقای نوران دوستداران زیادی هنرشن را دارد وی در مورد کار خود میگوید:

در مورد کار خود قضاؤت کرده نمی توانم و این را میگذاریم برای مردم و بیننده ها که آنها در این مورد قضاؤت کنند ولی نمایشنامه امتحان با پایسکل ران، نیت بد قضای سر زیاد مورد پسند مردم قرار گرفته است.

او میگوید قبل از دوره طالبان در سریال شادولا نقش شادولا را اجرا می کردم اکنون تعدادی از نمایشنامه ها را نوشته و کارگردانی می کنم

شاه محمد نوران ضمن شکوه از مسوولین رادیو تلویزیون اظهار میدارد اگر مسوولین به وضع هنر و هنرمندان توجه نکنند ممکن روزی یک هنرمند هم در رادیو تلویزیون باقی نماند و همه مانند دیگر هنرمندان به موسسات خارجی بروند و بعد از آن تلویزیون از موسسات هنرمندان را دوباره خواسته و با معاش دوچند موسسات به کار بگیرد.

نوران قبل از رفتن به ایران به حیث مدیر عمومی نمایشنامه های دری و پیشو اکار می کرد و فعلاً بحیث معاون نمایشنامه های رادیو تلویزیون نویسنده و دایرکتور کار می کند. ازدواج نموده دو دختر و دو پسر دارند و از زندگی فامیلی خود راضی است.

امتحان مرا به هنر تمثیل بیشتر علاقمند ساخت.

باید گفت که در دوره مکتب نیز در اجرای پارچه‌های تمثیلی شهر می‌گرفتم و از طرف فامیل و بخصوص برادرم خسی الله ظریف که یک شاعر و نویسنده بود در این عرصه تشویق بیش از حد گردیدم.

پروین مشتعل تا کنون در بیش از شصت پارچه تلویزیونی و پانزده پارچه رادیویی که برای اترنیوز بوده نقش داشته است و خوشترین خاطره اش ثبت پارچه‌ای را میداند که سال قبل در ادیتوریم پوهنتون در آن نقش بازی نموده

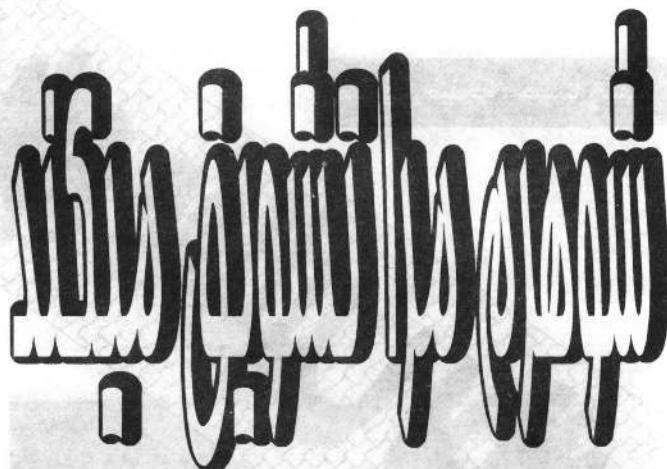
است که در آن نقش یک مادر را که پسرش را در اثر جنگ از دست میدهد به عهده داشت.

در یک فلم کمدی تلویزیونی بنام (یک بام و دو هو) اثر نبی تنها نقش مادر را ایفا کرده ام که از نقشم در آن فلم راضی می‌باشم او به ادامه می‌افزاید تا کنون اولین شخصی که در این راه مرا تشویق و راهنمایی کرد هاشم آصفی

است که مدیون لطف ایشان هستم در جمله هنرمندان کار حمیده عبدالله، خسیر کابلی، عبدالعزیز خاکسار و ایسمه وهاب را می‌پذیرم.

به نظر پروین مشتعل هنرمند موفق هنرمندی است که در هر نقشی که از طرف کاگردان برایش سپرده می‌شود آنرا به وجهه احسن اجرا کند و خود را در قالب آن نقش بگنجاند. و مقید به اجرای یک نقش کمدی یا تراژیدی نباشد.

او ازدواج کرده دو طفل یک دختر و یک پسر دارد مشوق اصلی اش در هنر تمثیل شوهرش می‌باشد.



پروین مشتعل هنر پیشه تازه کار هنر تمثیل که در مدت کوتاه کار هنری توانست توجه تعداد زیادی از هنردوستان را به خود جلب کند.

اینکه چگونه به هنر تمثیل رو آورد خود او می‌گوید: بعد از سقوط اداره طالبان واقعه گردیدم که تلویزیون افغانستان در بخش تمثیل به هنرمندان زن ضرورت دارد. نظر به شوق و علاقه که از طفولیت به هنر تمثیل داشتم به دفتر ممثلین بخش دری مراجعه کردم بعد از اخذ امتحان عملاً به کارهایی در بخش تمثیل آغاز نمودم. موفقیتم در

s
a
b
a
w
o
o

- ﴿ یک خرس در یک روز الی ۳۰ کیلوگرام گوشت را نوش جان می تواند.
- ﴿ ماهیان یگانه حیواناتی اند که هیچ گاهی نمی خوابند.

هر پیشه ۹۰ سانتی

این مرد ۹۰ سانتی وقتی میخواهد همسرش را ببوسد یک چهارپایه زیر پایش می گذارد.

چندی پیش "فرانس دراگو" هنرپیشه قد کوتاه ایتالیایی، که چهار سال است به دنبال یک عشق پر شور و آتشین، با "هلن" دختری بلند بالا، خوش اندام و بسیار زیبا زندگی می کند، صاحب دختری شده است که اسم نوزاد را "مارابلا" گذاشته اند.

ماجرای عشق "فرانس" و "هلن" از سال ۱۹۶۸ آغاز شد. هیچکس ندانست "هلن" زیبا در وجود این مرد ۹۰ سانتی که هم هنرپیشه سینما است و هم در کاباره های میلان برنامه اجرا میکند، چه چیزی دید یا حس کرد که دل به او بست و حتی با خاطر دلدار ۹۰ سانتی اش، ترک خانه و خانواده کرد. آخر خانواده "هلن" با ازدواج او و مرد کوچک در سینمای ایتالیا



له لکه باور نکردن

﴿ چافنج پرنده برازیلی از خود هیچ آهنگی ندارد و فقط آهنگ های دیگر پرنده گان را تمثیل می کند.

﴿ عقاب طلایی یک خرگوش را از فاصله ۳،۲ کیلومتر به آسانی دیده می تواند.

﴿ مرغی بنام البتراس الی ۸۰ سال زنده گی می تواند.

﴿ ماهی پفر جاپانی زهری ترین حیوان روی زمین است که زهر آن دو سه هزار مرتبه زهری تراز زهر مار کوبرا می باشد. تمام وجود این حیوان بشمول استخوان، گوشت و پوست آن دارای همان زهر می باشد.

﴿ مگس خانگی از ۲۹-۱۷ روز زندگی می کند.

﴿ یک انسان بعد از گزیده شدن توسط یک مورچه در ظرف ۱۵ دقیقه جان خود را باخت. مورچه مذکور لقب خطرناک ترین مورچه جهان را از آن خود کرد.

﴿ خفاشان یا شب پرک های چرمی دارای قوی ترین حس شنوایی یک حیوان اند. آنها فریبکونسی هایی را که هشت مرتبه پایین تر از فریبکونسی شنوایی انسان است به آسانی درک می توانند.

﴿ مار بحری زهری ترین مار جهان است که زهر آن ۱۰۰ مرتبه از تمام زهر های دیگر مار هاقوی تر است.

﴿ شپش می تواند الی دو سال بدون غذا زنده بماند.

﴿ سمور سرخ بلند ترین اندازه شپش را دارا می باشد. در بدن یک سمور سرخ ۱۳۰۰ شپش بوده میتواند.

﴿ تمساح زبان خود را از دهان خود بیرون کرده نمی تواند.

﴿ مورچه وزن ۵۰ برابر وزن خود را برداشته می تواند و وزن ۳۰۰ مرتبه زیاد تر از وزن خود را کشانده می تواند.

﴿ خرس های قطبی همه دست چپ هستند.

﴿ پروانه ها با پاهایشان مزه اشیا را درک می کنند.

﴿ فیل یگانه حیوانی است که خیز زده نمی تواند(الحمد لله شکر).

﴿ چشم شترمرغ از دماغ آنها بزرگتر است.

﴿ دک بیل یگانه حیوانی است که هم پستان دارد و هم تخم می دهد.

﴿ قوی ترین عضله بدن حیوانات زبان شان می باشد.

لهم پیش از همه کلیه

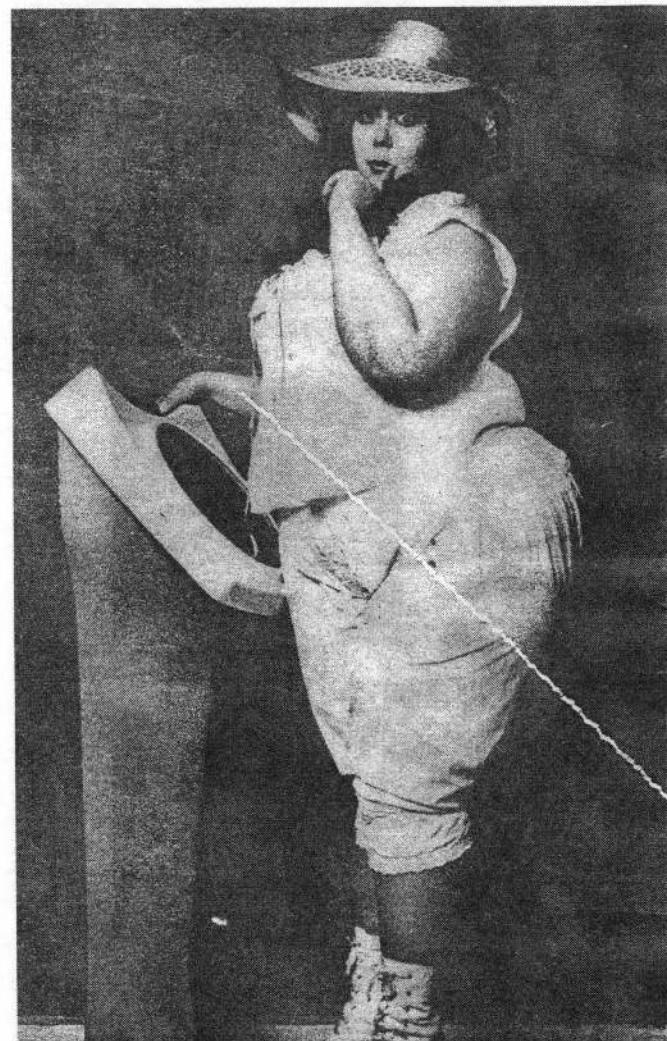
او هر هفته لا اقل صد نامه
عاشقانه دریافت می کند.

آید که چاق تر شود.
فران دو سال پیش برای لاغر شدن به داکتر مراجعه کرد و رژیم های سختی گرفت متوجه شد که وزن اش کم نگردد و از طرفی چار ناراحتی های گوناگون هم شد، دست از رژیم کشید و تصمیم گرفت درست بر خلاف رژیم لاغری، خود را بیشتر چاق کند. اما این دوشیزه از چاقی خوبه برداری هم کرد به این معنی که به پوهنتون هنر های دراماتیک لندن رفت، و هم اکنون خمن تحصیل در این پوهنتون در تلویزیون هم ظاهر می شود و به ایفای نقش می پردازد.

جالب است بدانید، برای این دوشیزه ۱۱۰ کیلوگرامی که اندازه دور سینه اش ۱۱۰ سانتی متر، دور کمرش ۹۵ سانتی متر و سرینش ۱۶۰ سانتی متر است، در هر هفته حداقل صد نامه می رسد که همه نویسنده گان این نامه ها، از اوتقا خسای ازدواج می کنند.

مخالف بودند، که هنوز هم هستند. لیکن "هلن" زیبا، که دل باختگان بسیار داشت و مردان زیبا و خوش قامتی دل به او بسته بودند، از میان همه، فقط "فرانس" قدکوتاه را برگردید. پشت به خانواده اش کرد و در کنار "فرانس" زندگی را شروع کرد.

ماجرای عشق این زوج، که ظاهراً کاملاً نقطه مقابل هم دارند، در تمام ایتالیا ورد زبان مردم است. می گویند: "فرانس" یک چهاریاه مخصوص دارد که در حالت ایستاده، آن را زیرپایش می گذارد، تا بتواند "هلن" بلندبالا و خوشگل را بیوسد!



در حالیکه میلیون ها زن و دختر در سراسر جهان، پیوسته از چاقی رنج میبرند و برای لاغر شدن رژیم های سخت می گیرند این دختر ۲۴ ساله (فران فولن وايدر) نه تنها از چاقی خود ناراحت نیست، بلکه با خیال راحت هر چه دلش بخواهد می خورد و می نوشد و خوشش هم می

سیاست و اقتصاد

**بقیه شماره گذشته
یک: سفر قندهار**

معترض رفشار های حسابگرانه وی شده اند.
شماره ۲۹۷ (سال ۱۳۸۰) این نشریه در باره دلسویزی های او برای مردم افغان و تشکیل گروهی به عنوان NGO برای مدرسه سازی و آموزش به بچه های افغان میتواند:

اما مخلباف ایرانی است... و میداند کهنه کجاست، بیاضه، خور، بیانانک، جندق، طوالش... در بسیاری از این مناطق بچه ها شرایطی بهتر از بچه های افغان ندارند. بچه ها پای بر هنه و با لباسهای ژنده، زیر کبر های پاره پاره روی شن های تفتیده، پا های تاول زده و ترک خورده شان را توی هم جمع میکنند... در مناطق کوهستانی بچه ها در حسرت کتاب و معلم میسوزندند... چرا دور برویم؟ میشود به آمار رسمی رجوع کرد و از رقم حیرت آور ترک تحصیل بر اثر فقر مالی در همین تهران بزرگ مطلع شد.

- آقای مخلباف بسیار نگران مسالة آموزش هستند و از بیسواندی افغانها رنج میکشند و به همین خاطر گروه NGO را ایجاد کرده اند و یک پای شان افغانستان است و پای دیگر شان غرب فاسد! ایشان اکن فرست بیانند و سری هم به ایران زیر سلطه همکران شان بزنند، در خواهند یافت امر آموزش درین سرزمین به چه شکل اسفباری گرفتار است. ده میلیون نفر بر اساس آمار های خودشان بیسواند مطلق هستند پس بچه های دوازده سیزده ساله به جای اینکه در کلاس درس باشند، در پارکهای تهران تن فروشی می کنند، و دختران در همین سن و سال از طریق روسای کمیته های انقلاب به شیوخ عرب فروخته میشوند، معلمین از درد

آئی افغانستان فقط یک نفر آنهم مخلباف فروز آمد است که درد و رنج افغانان را فریاد بزند.

مخلباف بارها و بارها اذعان کرده که پیش از او هیچ کس توجهی به افغانستان نکرده بود. من با نیم نگاهی به چند سایت اینترنت دریافتمن که در دهه گذشته حدود بیست فلم پیرامون افغانستان ساخته شده... (نگاهی به مخلباف و نوشته اش، مرتضی نگاهی، ایران امروز، سوم بهمن ۱۳۸۰)

- در سفر قندهار شخصیت طیب صاحب زاید است و ربطی به سیر داستان نفس ندارد... مخلباف با دستاویز قرار دادن این شخصیت توانسته چندشات جالب معاینه طالبانی، اسلامی (معاینه از پشت پرده و توسط آیینه) را در فلم بگنجاند. این نوع معاینه گویا در ایران اسلامی هم قرار بود (یا است) انجام بگیرد و چند نفر نماینده زن این طرح را به تصویب رسانندند (نگاهی به مخلباف...، ایران افروز، سوم بهمن ۱۳۸۰)

یاد داشت: نام طراحان: مریم بهروزی، مرضیه دیاغ، نفیسه فیاض و وحید دستجردی، همه اعضای تشکیلات وابسته به روحانیت مبارز،

تاریخ طرح: تابستان ۱۳۷۷، مجلس پنجم

دو: آموزش کودکان

آقای مخلباف وقتی می بیند فیلم "سفر قندهار" که فاقد ارزش سینمایی است، به یمن تخریب مجسمه بودا و بعد به قیمت جانهایی که در واقعه تروریستی یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ گرفته شد، تبدیل به فلمنی می شود که به ادعای خودش، کمپنیهای عظیم امریکایی به خاطر رقابتیهای تجاری بجان هم می افتد و تا آنجا می روند که موضوع بازیگر تروریست فیلم را بر جسته میکنند، به درستی درمی یابد که دامنه این بحث نمی تواند به اینجا ختم شود. ممکن است کاریه پیشینه کار گردانیش برسد و از آنجا به سوابق سیاه رژیم کشانده شود، خوب دچار وحشت می شود.

خواننده گان گرامی ما که مطالب سینمایی را تعقیب میکنند باید دارند که من دردو نوشتر متواتلی (راه کن از قندهار میگذرد و مدرسه فلینی قندهار) در هفته نامه نیمروز درباره محتوای فلم فوق و زد و بندجشنواره کن با مخلباف و لشک تماسح مخلباف برای مردم زجر کشیده افغانستان حرف هایم را زده ام.

با ساختن فلمهای نظری "سفر قندهار" که در اصل می خواهد نقطه توجه را به کشورهای همسایه منتقل کند.

- برای مخلباف تمام دنیا در فیلم "سفر قندهار" خلاصه میشود... در آن مقاله (بودا از شرم فروریخت) منیت مخلباف چنان غلیظ است که خواننده را می آزادد. انگار از آسمان

مخملیاف! شما را متهمن میکنم، رضا توکلی،
نشریه آیران و جهان، دوم بهمن (۱۳۸۰)

- آنچه از قلم مخملیاف میتوارد، باور کوئی نیست. (معمای مخملیاف یا معمای خشونت؟، رضا چرندابی، نشریه ایران امروز، چهاردهم بهمن ۱۳۸۰)

قاتل و قربانی

اگر به همه نادرستیها در نوشته های مخملیاف بپردازم، سخن به درازا خواهد کشید، از همین رو جایی نه جایی باید ایستاد، سطر هایی که نوشته دوست گرامیه ایرانی را پایان داده، باید داشتهای مرا نیز پایان میدهد:

"مخملیاف درون و بیرون را با شمشیر حسادت و سیاست از راه خود دور می کند تا به مطلوب خود دست یابد، اما غافل از آنکه به تناقضی گرفتار آمده که شاید به نفی مطلوب او بینان جاند. کسی که با اتهام به دیگران مترصد برآنت خویش گردد، دچار قضاؤت و پیش فرضهای می باشد که نشانگر باطن و درون اوست. کسی به نیت صلح، آتش جنگ پریا نمی کند و کسی در تحصیل آرامش بر موج سوار نمیشود، اما مخملیاف امروز چنین است. شاید بتوان گفت که در این روز ها او قربانی اندیشه های خودگشته و این بار خود قاتل خود است. مقولی که به خونخواهی باید ب نفس خود غلبه کند، بی آنکه اسیر حسادت و سیاست گردد." (مخملیاف مقتول است؟، نوشته حسین ستاره، سایت گویا، آرشیف بیست و سوم بهمن ۱۳۸۰)

ریجاینا (کانادا) چهارم نوامبر ۲۰۰۲
اشاره ها

نقل قولهای مخملیاف در مقاله "بودا از شرم فروریخت" با تکه داشت شیوه نوشتنی از برگهای ۸۰ تا ۹۸ نشریه روزگارنو شماره ۲۲۶، فروردین ۱۳۸۰ و نوشته های دیگر از سایت مخملیاف برگرفته شده اند.

اگر پیکره بودا برجا میبود... در شماره ۱۳۸۰، زرنگار (کانادا)، یازدهم نوامبر ۲۰۰۲ آمده است.

زندانیان زندان عادل آباد را زیر عنوان "تواب" به زور سر نیزه حکومت به بازی واداشته بودند. اینان در همان هنگام علیه مخملیاف به سازمان ملل شکایت برندند، بی آنکه فریاد در گلو مانده شان را پاسخی باشد. اینان شاکیان خصوصی او هستند. (نصیبی، همان نوشته)

- مخملیاف با طرح سوالهای پیچیده فلسفی و اجتماعی و مقایسه های کاملاً نابجا و تا حدی کودکانه (شاید ندانسته) نسبی گرامی شدید و جو بدبینی را در میان خوانندگان تشید می کند." از زان والزان تا حسن تنتایی، نوشته علی محمد طباطبایی، ایران امروز، هشتم بهمن (۱۳۸۰)

- مخملیاف با عاریت گرفتن منطق استدلالی و کلام حکومتی، نا خواسته خود را از یک روشنفکر انسانمدار به صاحب منصب سیاستمدار تنزل داده است." چه گوارا و جایزه بگیر های غرب و حشی، نوشته کیومرث ب، ایران امروز، شانزده بهمن (۱۳۸۰)

- در پاسخ این سخن مخملیاف: "من روزنامه های ایران را خوشبختانه نمی شناسم که بتوانم مثال مشابهی بزنم." صد افسوس که یک مدعی هنر و هنرمندی، روزنامه های کشور خود را نمی شناسد. آنهم مدعی که ادعای ساختن فیلم ساز، اگر روزنامه های کشور خود را می شناختید، داستان قتل های زنجیره ای را شنیده بودید. داستان عالیجناب سرخ پوش و عالیجناب خاکستری را می دانستید. داستان زنان و دختران ایرانی را که از شدت فقر به خود فروشی میبردازند، داستان اعتیاد ها و سقط جنین ها، داستان دختران فراری از خانه، داستان حجاب و

کنک و شلاق و شکنجه، داستان رنج و تبعیض مبارزه آزاد زنان ایرانی را شنیده بودید که وضع شان در حکومت طالبان تهران یا اربابان شما، به مرتب از وضع زنان افغانستان بدتر است. اگر روزنامه های کشور تان را می خواندید، واگر شما هم ذره ای میهن دوستی، آزادی خواهی و... داشتید، مظلومیت زنان ایرانی را به تصویر می کشیدید، نه زندگی زنان افغانستان را. (اقای

گرسنگی و فقر در عذابند و می روند تا فریاد بر حق شان پایه های لرزان حکومت مخملیاف را سست تر کنند، اما ایشان همچنان برای گرسنگی مردم افغانستان اشک تماسح می ریزند و مازاد اشک را هم نثار وضعیت آموزشی در افغانستان مینمایند." (بصیر نصیبی، همان نوشته)

- میدانیم که رژیم میخواهد جنایت هایش را در سال های نخستین حکومت و در سالهایی که زیر عنوان انقلاب فرهنگی و به هنگام تعطیل دانشگاه ها، آن زمان آقای مخملیاف که شیفته آموزش و علم و فرهنگ شده اند و برای آموزش افغانها موسسه تشکیل داده اند، کجا بودند؟ - و سرکوب و حشیانه دانشجویان و اخراج استادان از دانشگاه ها و ... به خاطر تند روی نیرو های مقاوم بنمایاند و گارگردان خودی هم در انجام این خواست با وی همگام هستند. محسن مخملیاف در همان سال ها فیلم "با یکوت" را می سازد و تم اصلی این فیلم همین ادعا را مطرح می کند." (ب نصیبی، همان نوشته)

سه: و چند نکته دیگر...

- به استناد مقاله ای که آقای حشمت رئیسی در نشریه نیمروز نوشته، به هنگام اسارت شدن زندانهای بهمهوری اسلامی، افتخار باز جویی وی به محس مخملیاف سینماگر پیشرو، محبوب و انسانگرای امروز محل شده بود. سال ها از خواندن آن مطلب گذشته و به یاد نمانده که باز جویی او همراه با شکنجه نیز بوده است آیا این کار مقدس (!) را به عهده دیگری گذاشته اند.

اگر آقای مخملیاف این ادعا را رد کند، سند دیگری برای شان مطرح میکنیم: کتاب "زندان" تالیف ناصر مهاجر، جلد دوم. درین کتاب فاش می شود که چگونه جناب کارگردان در واکا رژیم کلاسی برای آموزش و ارشاد (تواب سازی) زندانیان تشکیل داده بودند.

اگر این سند هم مورد قبول شان نیست، دیگرینی توانند منکر ساخت فیلم ضد انسانی با یکوت" شوند. در پایان این فیلم،



آقای عبدالواسع فیروزی رئیس باستان شناسی افغانستان

محسن نظری

تلخه باستانی افغانستان

شمسی انتیتوت باستان شناسی در افغانستان تأسیس میشود فعالیت های باستان شناسی در افغانستان بیشتر میگردد که قبل از آن نیز فعالیت های از طرف تیم های خارجی در این بخش جریان داشت.

برای بار اول در سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ قراردادی با یک تیم از فرانسوی ها عقد گردید و آنها فعالیت های مؤثر در باستان شناسی افغانستان انجام دادند که بعد از جنگ جهانی دوم کشور های دیگری چون امریکا، آلمان، ایتالیا، انگلستان، یونان، هندوستان، چاپان و شوروی سابق به باستان شناسی افغانستان علاقه میگیرند و در این مورد تحقیقات میکنند و اینها در آن زمان قرارداد هایی را با دولت وقت افغانستان عقد میکنند و به کاوش ها در این مورد ادامه میدهند به همین ترتیب انتیتوت باستان شناسی نیز با متخصصین افغانی تا سالهای ۱۳۵۷ در ساحات مختلف چون هده، خم زرگ و تپه مرنجان حفریات میکنند آثار و کشفیات آن زمان موزیم ملی افغانستان را به مثابه موزیم بزرگ در منطقه مطرح میسازند.

آقای فیروزی به ادامه سخنانش افزود که با تاسف بعد از کودتای هفت ثور کشور های علاوه از بنابر ملحوظات سیاسی علایق خود را با دولت قطع کرند و پروتکول های عقد شده به بن بست مواجه گردید صرف شوروی

سابق که رژیم حاکم دست نشانده آن بود فعالیت های محدودی در عرصه باستان شناسی داشت و انتیتوت باستان شناسی تا حدودی امکان فعالیت میگردد و کاوش ها اکثراً منحصر به حوزه کابل گردید تا اینکه در سال

افغانستان با تاریخ پنجهزار ساله در ردیف غنی ترین کشور های دنیا در بخش آثار باستانی و عابدات تاریخی بوده که آثار و ابزار تمدن های مختلف در آن مدفن میباشد.

هر چند این کشور بخاطر داشتن موقعیت استراتژیک جغرافیایی به مراتب مورود تاخت و تاز امپراطوری های بزرگ قرار گرفته و تعدادی از آثار و داشته های تاریخی آن یا از بین رفته است و یا بغارت برده شده است؛ ولی مردمان این سرزمین با متأثر و پایداری در برابر هر متجاوز ایستادند و تاریخ و افتخار دیگری خلق نمودند.

با آنهم در طول تاریخ این کشور از مداخله بیگانگان هیچگاه در امان نبوده و دشمنان همواره خواسته اند به شکلی از اشکال در بین مردم تفرقه ایجاد نموده و از آن به نفع خود سود جویی نمایند. فوجیح ترین نوع این مداخلات بین سالهای ۱۳۵۷ الی ۱۳۸۰ بوده که در این دوره فعالیت های باستان شناسی متوقف گردیده و تعدادی از ساحات باستانی تخریب میگردد تا اینکه بعد از سال ۷۱ با سقوط رژیم داکتر نجیب الله حکومت مرکزی تضعیف گردیده و زمینه تخریب، قاچاق و حفریات غیر قانونی ساحات باستانی از طرف اشخاص با نفوذ محلی و تعدادی از خارجیان مساعد میگردد.

معاون سر محقق عبدالواسع فیروزی رئیس باستان شناسی افغانستان میگوید: قبل از کودتای ۷ ثور باستان شناسی در افغانستان وضعیت خوب داشت بدین معنی که در حال توسعه بود زمانیکه در سال ۱۳۴۶ هجری

یک دوره اضمحلال بود چرا که همه فعالیت‌های فرهنگی متضرر میگردد.

او میگوید که تخریب بت بامیان دستوری بود که از پاکستان برای طالبان صادر گردید زیرا در اولین روز ها زمانیکه ملا واحد یکی از قوماندانان طالب غوربند را در تصرف خود میاورد و اعلام میدارد که با رسیدن به بامیان بت ها را تخریب خواهیم کرد امیر خان متقدی به عنوان وزیر اطلاعات طالبان در کنفرانس مطبوعاتی به خبرنگاران خارجی و داخلی به سطح بین المللی اظهار میدارد که این نظر مشخص ملا واحد است ما نمی گذاریم فردی آثار باستانی و تاریخی کشور را تخریب کند.

به تعقیب آن ملا عمر رهبر طالبان فرمانی متحده مال صادر میکند و به هر والیان هدایت میدهد که از آثار باستانی حفاظت کنند بناً آنها کسانی نبودند که بت بامیان را تخریب میکرند فقط خود ارادیت نداشتند و پاکستان آنها را وارد به تخریب بت بامیان کرد. و استنادی نیز در این مورد وجود دارد.

باید گفت که مادیات جبران پذیر است اما داشته ها و آثار باستانی معرفی کننده ارزش های فرهنگی و تاریخی یک دوره بخصوص است و دستان ظریف هنرمند آن زمان آن را ایجاد کرده بناً جبران ناپذیر میباشد و اگر آن دوباره اجیا شود قدامت خود را از دست میدهد.

به هر حال اکنون رئیس باستان شناسی افغانستان امیدوار است و میگوید بعد از رویکار آمدن اداره موقع پروتوكول های قبلی دوباره اجیا گردید و پروتوكول های در رابطه به باستان شناسی افغانستان بالاستیوت باستان شناسی آلمان، جاپان ایتالیا و فرانسه عقد گردیده است و همین اکنون در بعضی ساحات فعالیت های باستان شناسی آغاز گردیده است. قسمی که انستیوت باستان شناسی برلین یک دوره کوتاه در باغ بار و انستیوت باستان شناسی ایتالیا در منار جام حفريات انجام داده اند و جاپانی ها از طریق یونسکو مغاره های بامیان را ترمیم میکنند.

آقای فیروزی ثبت و راجستر بامیان را در لست میراث های فرهنگی جهان از بزرگترین دست آورده کاری اش طی این مدت دانست و در نظر دارد تا منار جام و لایت غور را نیز شامل این لست سازد.

آقای فیروزی در پاسخ به این پرسش که به اساس پروتوكول یونسکو و عده استرداد آثار باستانی غارت شده از افغانستان را داده بود آیا در این مورد کار صورت گرفته است چنین گفت:

در چندین کنفرانس بین المللی از جانب ما این تقاضا صورت گرفته است که کشور های عضو یونسکو در این مورد ما را کمک کنند و یونسکو معضله را پیش نمود که قانون آثار فرهنگی و باستانی افغانستان در مطابقت با قانون بین المللی حفظ آثار فرهنگی جهان مغایرت و تفاوت هایی دارد و ایجاد میکند هم‌اچنگ ساخته شود که این پروسه همین اکنون جریان دارد و قانون جدید حفظ آثار فرهنگی افغانستان نهایی شده و به ریاست تفتیش وزارت عدليه سپرده شده است که بعد از نهایی شدن در شورای وزیران نافذ خواهد شد.

گفتنی است که افغانستان آثاری از ۱۲۰ هزار سال به اثر کاوش های باستانی بیرون آمده است که نمایانگر عصر کهن سنگی قدیم میانه و دوره اخیر در این کشور است.

۱۳۵۹ حکومت مرکزی ضعیف گردید و زمینه برای دستبردها و تخریب ساحات باستانی فراهم گردید و بعضی از ساحات باستانی چون تپه شتر

هده در جلال آباد به آتش کشیده شد، غور، بادغیس، وادی هلمند و سیستان و لشکرگاه نیز مورد تهاجم بلوج های وقت قرار گرفت.

گفتنی است که در دوران حاکمیت دست نشانده روسها در افغانستان آثار باستانی قسمی تخریب و یا جلو فعالیت های باستان شناسی در آن زمان گرفته شد یا محدودیت های امنیتی در این عرصه بوجود آمد؛ اما بد ترین حالت در ساحات باستانی آثار و آبدات تاریخی افغانستان درست بعد از سال ۱۳۷۱ بوجود میآید.

در این زمان آنچنان برخورد بی رحمانه و ضد فرهنگی در شهر کابل و ولایات با آثار باستانی صورت میگیرد که اکثر داشته ها و افتخارات این کشور از بین برده میشود.

رئیس باستانشناسی افغانستان در این مورد میگوید: با سقوط رژیم داکتر نجیب و رویکار آمدن حکومت مجاهدین ضربه فراموش نا شدنی و جبران نا پذیری به داشته ها و آثار باستانی ما وارد میگردد اولین تعرض استفاده جویان تخریب دیوهای آثار باستانی و عمارت موزیم ملی در دارالامان بود که ۷۰ فیصد آثار آن به غارت برده میشود و ساحات باستانی که قبلاً در ولایات از آن حفاظت صورت میگرفت چون حکومت مرکزی قوی نبود بناً همه مورد تهاجم قرار گرفت و حفریات غیر قانونی در آنجا آغاز گردید باید گفت که سهم خارجیان در این دسیسه و چور و چپاول بیشتر بوده است خصوصاً همسایه شرقی ما دولت پاکستان که همواره تلاش کرده تا داشته ها و آثار باستانی ما را از بین ببرند.

او میگوید که گروپ ها به شکل منظم از پاکستان به این منظور داخل افغانستان میگردید و توسط گروپ پاکستانی ها حفریات غیر قانونی در تفاهem با قوماندان محل صورت میگرفت مثلًا آثار میرز که در ولایت پکتیا که آثار دوره یونان باختری، هخامنشی و کوشانی ها به تن زیورات و اشیای مرصع در آنجا موجود بود همه به غارت برده میشود. و خلاصه هیچ منطقه و ساحه باستانی در تمام افغانستان در امان نماند حتی در حوزه کابل چون تپه مرنجان، ده سبز ولوای پغمان تا کنون نیز در این ساحات ساختمان های خودسر اعمار گردیده است.

به هر صورت حکومت مجاهدین بنابر دلایل مختلف داخلی و عوامل متعدد خارجی سقوط میکند و حالا کابل به اصطلاح به امارت تبدیل میگردد. جهل و تاریکی بیشتر از پیش همه جارا فرا میگیرد یعنی اینکه حکومت و دولت افغانستان به طالبان تعلق میگیرد. پس بینیم که طالبان از نگاه امنیت مشکلی نداشتند و به زودترین فرصت نفوذ و قدرت خویش را به ولایات و تمام افغانستان گسترش دادند با این شرایط آنان به داشته های تاریخی و آثار باستانی ما چه میکنند.

آقای عبدالواسع فیروزی رئیس باستان شناسی افغانستان در این مورد میگوید: طالبان بیش از هر زمان دیگر به آثار تاریخی ما ضربه وارد میکنند بدین تنه مجسمه بودا یا یکی از عجایب هشت گانه دنیا توسط طالبان تخریب میگردد علاوه به ارزش تاریخی ان سالانه حدود ۳۰ میلیون دالر از طریق توریزم عاید دولت میگردد به همین ترتیب آثار و مجسمه های موزیم نیز به پهانه ها و عنوان های مختلف در آنجا کشیده میشند و این



سباوهون ک ونک ان

نوشته و تنظیم از بهشتی

با استفاده از قصه های مشنوی

دلسوی دهقان را فراموش
کرده بود او میخواست دهقان را
نیش بزند دهقان دروازه را باز
کرد تا مار بیرون برود ولی مار
به سوی دروازه نرفت و به
سوی او آمد دهقان مهربان در
گوش ای نشست و دست
پایش را جمع کرد، خواست مار
بییند که با او دشمنی ندارد مار
همچنان به سوی دهقان میآمد
زبان بزرگش را تکان میداد و
آماده نیش زدن بود. دیگر راهی
برای دهقان مهربان نمانده بود
اگر کمی دیرتر میجنبید مار او
را از پای در می آورد، به ناچار
از جای جست و تبری را که به
دیوار آویزان بود برداشت و پی
در پی سه ضربه به سر مار
فرود آورد. و مار زود جان داد
دهقان مهربان با چشمهای
گریان مار مرده را برداشت و از
خانه بیرون انداخت. مار چوب
نا مهربانی و نا سپاسی خود را
خورد بود.

مار و دهقان

یکی بود یکی نبود غیر از خدا
هیچ کس نبود.
در یکی از روزهای سرد
زمستان دهقانی از خانه اش
بیرون رفت.
او رفت تا از مزرعه اش خبر
بگیرد دهقان قلب مهربانی
داشت او همیشه بیچارگان را
کمک می نمود دهقان آرام آرام
از میان برفها رفت تا به مزرعه
اش رسید. ناگهان در میان برف
چوب خشکیده ای دید پیش
رفت تا چوب خشکیده را بردارد
ولی آن چوب نبود یک مار بود
ماری که سرما اورا از حال برده
بود و خشک و کرخت ساخته
جای خود پرید مار به سوی او
دهقان مهربان مار را برداشت و
آمد دهقان خیلی تو سید مار با
حال نیش زدن بر دهقان
نژدیک میشد دهقان آنچه را
روان شد. آنوقت مار را کنار آتش گذاشت
می دید باور نمی کرد مار

مصاحبه از فریبا "صافی"

زن افغان مثل ساعت میلاد

به اکثر حقوقش برسد و در واقع خودش با شهامت و شجاعتی که دارد بتواند حق خویش را بدست آورد نه اینکه منتظر بماند حقش را برایش بدهند.

مجله سپاون افتخار این را دارد که باز هم بعد از چندین سال توقف دست به نشر و چاپ مطالب که اکثراً نویسنده های آنها را زنان تشکیل میدهد، زده است. باز هم به سلسله نشر مصاحبه هایی که با زنان روشنگر افغانستان باستان داشتیم اینکه باز هم یک تن از زنان روشن ضمیر را جهت مصاحبه انتخاب نموده ایم ایشان بر علاوه اینکه یک تن از نطاقدان خوب و ورزیده رادیوتلویزیون هستند، در لیسه عالی زرغونه بصفت معلم و امر دیبارتنمنت پشتوا ایفا وظیفه مینمایند. از لایلای حرف های این زن قهرمان به موفقیت های زنان افغان از تمام



عرصه های زنده گی پی میریم. و دورنمایی از زنده گی اجتماعی زنان

رسول اکرم (ص). افغان را به نظره میکشیم.

وقتی برای اجرای مصاحبه نزدیک استاد قرار گرفتم، با تبسیم شیرینی که همیشه روی لبانش نقش می بندد. بسیم نگریست و با حوصله مندی تمام به سوالات مطرحه ام جواب داد. سوال: استاد محترم خانم رابعه لامع اگر خود را برای خواننده گان عزیز

مجله سپاون معرفی نمایید خوش میشویم.

جواب: نخست از همه روز جهانی زن را به همه زنان افغانستان تبریک عرض نموده، موفقیت های شان را در بدست آوردن حقوق حقه شان که در وثیقه ملی کشور عزیز ما افغانستان تسجیل گردیده از خداوند متعال خواهانم. قسمیکه شما ذکر نمودید اسم من رابعه لامع معلم و امر دیبارتنمنت پشت دوره ثانوی لیسه زرغونه همچنان با رادیوتلویزیون افغانستان در بخش

ای کاش بقول مولوی زبان به پهنانی گوینده گی نیز همکاری دارم.

سوال: زن در مقابل خانواده، وطن و اجتماع خویش چه وظایف را باید انجام بدهد؟

جواب: زن در مقابل خانواده انجام امور منزل و ایجاد فضای صمیمیت بین اعضای خانواده را بعهده دارد. بخارط ادای دین میهنی اولاد خویش را وطندوست و در مقابل ان با مسؤولیت تربیه نماید. تا در اجتماع همگام با

جهان بازاری است و بهترین متاع آن زن خوبست

زن ای مولود هستی ساز

شکوه قامت برواز

چراغ صبح را آغاز

دوچشم آیه آزم

غوروت دورباد از شرم

ستایشگاه من نامت

هوایم تازه در بامت

مرا سروازه شعری

عروس صدق را چهری

نه بتوانم بدین آسان

بگیرم نام تان آسان

موصوف و ممدوح یگان سخن گویم. تا باشد که در قالب الفاظ آنچه را که

سزاوار اوست بیان نمایم ولی هیهات! آچنان واژه که بتواند تمام صفات

بی آیش این موجود قهرمان را ضم نماید، در هیچ لقتنامه وجود ندارد.

آری! سخن از زن به میان می آوریم، او که نیم اصلی پیکر یک جامعه را تشکیل میدهد. خوشو قتم از اینکه در این برهه از تاریخ زن توانسته است

s
a
b
a
w
o
n

آنها می توانند آزادانه کار کنند و در جامعه حقوق مساوی با مردان داشته باشند. زنان بادر نظرداشت شرایط کنونی در آگاهی و تنویر اذهان آنده خواهان ما که از نعمت سواد محروم اند و در خانه بسر میبرند کوشیده و سهولت های لازم را در راه بدست آوردن حقوق حقه آنها فراهم سازند.

سوال: آیا کدام خاطره خوش از تجلیل هشتم مارچ روز جهانی زن دارید و یا اگر کدام خاطره تلخی که سبب شده باشد احساسات شما را منحیث یک زن افغان لطمہ زده باشد، برای ما تعریف کنید.

جواب: تلخ ترین خاطره دارم از دوران اسارت زنان که از همه حقوق محروم بودیم زمانیکه مخفیانه و خاموشانه تلویزیون تماشا مینمودیم و لا طریق رادیو ها و تلویزیون های خارجی تجلیل از هشتم مارچ را می شنیدیم و می دیدیم و محرومیت خود را در جامعه خود حس می کردیم، خود را نهایت حقیر می شمردیم. خوشبختانه حال زمانی رسیده که زنان افغان نیز مانند سایر زنان جهان با مراسم با شکوه مورد تحسین و ستایش قرار می گیرند.

سوال: کار را در ساحه مكتب و ساحه رادیوتلویزیون چگونه یافتید؟

جواب: کار در هر ساحه ای که باشد مسؤولیت دارد در مكتب ارتباط ما بیشتر با شاگردان است و وظیفه تعلیم و تربیه اولاد کشور را بدوش داریم تا آنها را با روحیه وطندوستی و عشق به وطن و مردم تربیه نماییم. اما در رادیوتلویزیون ارتباط ما با اطلاعات از واقعی و رخداد های داخل و خارج کشور میباشد که از همدیگر کاملاً متفاوت است.

سوال: شما ازدواج نموده اید؟ ثمره ازدواج شما چند اولاد بوده و مصروف چه هستند؟

جواب: بله ازدواج کرده ام و صاحب شش اولاد هستم. پسر بزرگم محصل سال ششم طب معالجوی انسٹیتوت طب کابل است، پسر دومم محصل سال دوم دانشکده ساختمانی انسٹیتوت پولی تکنیک می باشد و سه دخترانم مصروف دروس مکتب هستند. و طفل ششم من بچه چهارساله است. در قسمت دروس و تربیه آنها من و پدرشان که او هم معلم است، کوشیده ام و می کوشیم.

سوال: منحیث سوال آخر، پیام شما برای دیگر زنان و مادران چه است؟

جواب: پیام من برای زنان و مادران افغان اینست قسمی که تاریخ گواهی میدهد که زنان افغان مثال شجاعت و متنانت هستند و حتی تفکر بدست با برادران خود یکجا از سرحدات کشور خویش دفاع مینمودند، اکنون با تمام امکانات خوب میتوانند با مشعل علم و دموکراسی، مسیر زنده گی بهتری در پیش گیرند تا شود برای جهانیان به ثبوت برسانیم که زنان افغان توانمندی کارهای بزرگی در جامعه را داشته و واقعاً افغان هستند.

خوب محترمه رابعه "لامع" از اینکه وقت گرانبهای تائزها صرف مصاحبه با ما نمودید، جهان سپاس، موفقیت شما را در تمام عرصه های زنده گی از خداوند متعال خواهانیم. از شما نیز تشکر

برادران خویش در آبادی وطن سهیم باشند.

سوال: شما با وجود اینکه وظیفه فوق العاده سنگین معلمی را بدوش دارید، و در ضمن نطاق رادیوتلویزیون هستید، آیا میتوانید به امور منزل تان نیز رسیده گی نمایید؟

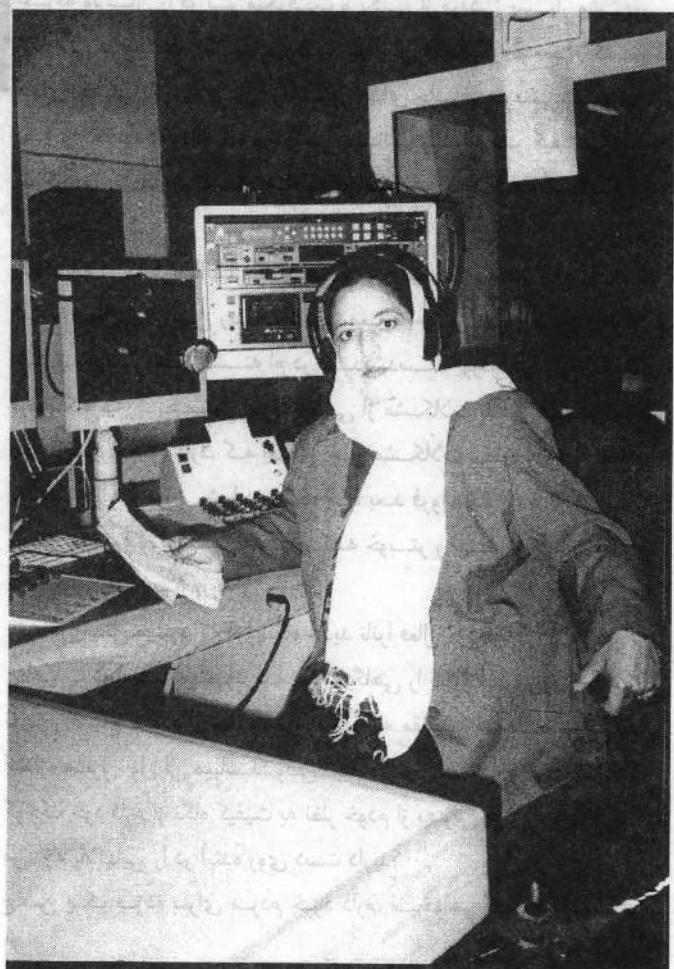
جواب: بلی! با وجود اینکه داشتن چند وظیفه و اجرای امور منزل کار دشوار است ولی نظر به علاقه بی که بوظایف خویش دارم، توانسته ام با ترتیب پروگرام منظم امور منزل خویش را نیز پیش ببرم.

سوال: در مورد زنانی که تحصیلات خویش را به اتمام رسانیده و اجرای وظیفه نمی کنند و مصروف امور منزل اند، چه گفتی دارید؟

جواب: خواهش من به صفت یک زن افغان از این خواهان ما ایست که با مصلحت با شوهران شان میتوانند با استفاده از اندوخته های علمی خود مصدر خدمت به جامعه ما، که بیشتر تنشه اعمار مجده است، شوند و در صورت مشکلات خانواده گی میتوانند فرزندان خویش را که آینده سازان فردای کشور هستند، با داشته های علمی خویش آراسته ساخته و در تربیه سالم آنها بکوشند.

سوال: شما منحیث یک زن روشنفکر، رسالت یک زن افغان را در این برهه اساس تاریخ چگونه ارزیابی می کنید؟

جواب: به نظر من زنان در این مرحله نوین وطن ما با مسؤولیت ترنند. زیرا



در دهان طالبان فروشگاه

مصاحبه از لهیب

مردم گردم.

س؛ وقتی دوباره به وطن برگشتید چرا به تعمیر سابقه فروشگاه تان جایگزین نگردیدید؟

ج: من در سال ۱۳۴۹ خورشیدی شروع به اعمار فروشگاه بزرگ افغان یا فروشگاه قاری محمد امان نوایی کردم که بعد از تکمیل تعمیر ان در سال ۱۳۵۱ رسماً توسط مارشال شاه ولی خان افتتاح گردید. و تقریباً از آن زمان تا بحال ۳۲ سال میگذرد. در این فروشگاه هفت طبقه یی ۲۱۰ نفر کارگر مشغول کار بودند و در حدود ۱۵۸۰ غرفه و دکان را در بر میگرفت و یکی از مراکب بسیار مشهور تجاری در منطقه بشمار میرفت. در این فروشگاه از تمام کشور های جهان بگونه مثال از کشور های جاپان، جرمنی، شوروی سابق، امریکا، فرانسه و دیگر ممالک اموال پر کیفیتی وارد میگردید. تقریباً در سطح منطقه فروشگاهی بود که میشد بالای آن حساب کرد.

بدخوانه در زمان طالبان در کابل نبودم مغازه ام به تاراج رفت و تمام اموال ام از بین رفتند تعمیر مغازه ام نیز اشغال گردید. و حالا که به وطن باز گشته ام در صدد بدست آوردن دوباره تعمیر فروشگاه بزرگ هستم. زیرا بعضی از مشکلات هنوز هم در مورد این تعمیر وجود دارد. که بعد از حل مشکلات انشاه الله آنرا دوباره بدست خواهم اورد. و شاید دو سه ماه بعد فروشگاه بزرگ افغان بمن تعلق بگیرد و کوشش میکنم که خوبتر و بهتر از سابق این فروشگاه را فعال بسازم.

س: چی مدتی میشود که فروشگاه جدید تانرا فعال کرده اید؟

ج: مدت دو هفته میشود که فروشگاهی را بنام قاری محمد امان نوایی افتتاح کرده ام و این فروشگاه به مقایسه فروشگاه بزرگ به اندازه منزل اول آن میباشد؛ ولی اجنبایی را که من در این فروشگاه کوچک خود دارم از نگاه کیفیت به نظر خودم از بهترین هاست.

س: چه پلانهایی را در آینده روی دست دارید؟

ج: من یک مژده برای مردم خود دارم. میخواهم که یک فروشگاه



قاری محمد امان نوایی چهره شناخته شده کشور ما ضمن اینکه قاری مستعدی می‌آسند. در بخش تجارت هم دست بلندی دارند. خواستیم از فعایت های تجاری او چیزی بدانیم. به همین منظور مصاحبه بی با ایشان ترتیب داده ایم که در ذیل میخوانید:

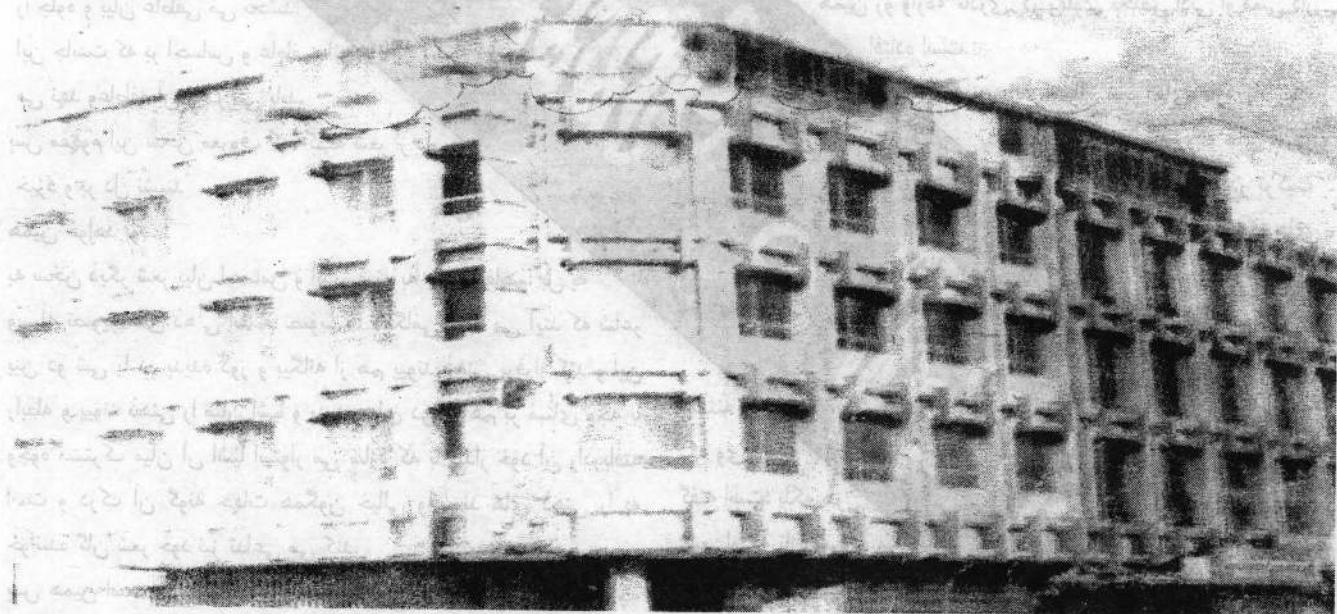
از وی در مورد وضعیت تجارت در افغانستان پرسیدم در پاسخ گفت:

بعد از استقرار دولت موقت و انتقالی به رهبری حامد کرزی وضعیت تجارت در افغانستان دو باره رونق یافته چنانچه دولت انتقالی اسلامی افغانستان در عرصه تجارت تسهیلات فراوانی را برای تجارت ملی کشور ما مهیا کرده است. فعلاً تجارت افغانستان نه تنها در منطقه بلکه میتوان آنرا در سطح اروپا و امریکا از جمله نورمال ترین و خوبترین روابط تجاری بر شمرد. تجارت ملی از حیثیت خاصی از نگاه تجارت در دنیا بر خودار هستند. شمامیدانید بعد از اینکه من به وطن باز گشتم و مشاهده کردم مغازه ها، شرکت های تجاری، دکانها به پیمانه وسیعی در شهر کابل شروع به فعالیت کرده اند. که این خود مژده دهنده یک وضعیت تجاری بهتر در کشور میباشد تاکنون چینیں روابطی را در تجارت افغانستان بیاد ندارم و از برگشت دوباره ام راضی هستم تا مصدر خدمت بیشتر به

بزرگ افغانستان به سرای رشت

اطراف همین فروشگاه میخواهم ۵۰۰ دکان برای دکانداران که علاقه دارند اعمار نمایم و بزرگترین پلان من همین است و بعد از منظوری دولت و به کمک مردم دوست داشتنی خود آین فروشگاه بزرگ را اعمار خواهم کرد. و همین بزرگترین آرزویم است.

دیگری اعمار نمایم. تقریباً نقشه آن تکمیل گردیده در نظر دارم در این فروشگاه بزرگ تمام وسایل و ضروریات اولیه مردم خود را از تمام نقاط جهان وارد نمایم تا مردم ما با خاطر خریداری به کشور های دیگر رو نیاورند. البته باید بگوییم که این تعمیر در قسمت تحتانی خود دارای سه منزل توقف گاه برای موتورها میباشد. در



روانم دچار اضطراب می شد، اما گویی نیروی پنهانی در ذهن من وجود داشت که مدام به من یاد آوری می کرد که من همه تلاش را انجام دادم و آنچه را که در توانم داشتم به کار بردم. این باور به انسان اعتماد به نفس می بخشید.

تفکر در مورد آنچه در زندگی جستجویش می کنیم شیوه بسیار پر نفوذ و توانایی است. ما قدرت و کلید آینده مان را در دست داریم و تنها خود ما هستیم که می توانیم حرکت کنیم و برای به جریان افتادن زندگی مان تلاش کنیم زیرا معنای زنده بودن حرکت کردن است. در جریان این تحرک ما می توانیم تجربیات نوینی را کسب کنیم که یاری مان کند اندوخته های مان را در زندگی معنا دار نماییم.

بقیه از صفحه (۵۰)

شکست جز لاينفك...

اگر با صبر و پاشراری خواسته های مان را به مرحله اجرا در آوریم، به موفقیت دست پیدا کردیم. بسیاری از مردم به این دلیل که به آنچه می خواهند نمی رستند، از زندگی خسته می شوند. افتادن در گرداب نومیدی دکم حوصله بی مانع رسیدن به موفقیت می شود. طبیعتاً زمانی که تا خیر دربه نتیجه رسیدن را تجربه می کنیم، مضطرب می شویم. خود من تا چاپ اولین کتابم یکسال انتظار کشیدم و نمی دانستم که آیا این کتاب می تواند موفقیت را بدست آورد، خود به خود روح

پشاور پاکستان افتاد، شهری که با وجود هوای داغ و آفتاب سوزانش به آشیانه پرندگان مهاجر میهن من بدل شده است و در آن پناه گاهی و آب و دانه بی، هر چند به مشقات فراوان، برای خود دست و پا کرده اند در میان این مهاجران عنده بیان خوش الحامی نیز وجود دارند که "غم غربی و غربت را بر نمی تابند" و به یاد وطن، هوای یاران و همیدیاران خویش نوچه سر می دهند و آندوه خاموشی خود را فریاد می زنند"

با آن که هوای دود آلود و جانگذار این شهر برای منی تازه وارد و نگرفته خوا با چنین هوا و فضای سخت کسالتبار و خسته گی افزای بود، به فکر آشنایی به نغمه های تازه این خوشنوایان و سروده های جدیدی این نغمه پردازان و سخن سنجان افتادم و خوشبختانه در نخستین جستجو، گزینه بی از تازه ترین اشعار شاعر گرامی و سخنور نو پرداز نخبه جناب پرتو نادری به نام "تصویر بزرگ، آیینه کوچک" به دستم رسید.

با پرتو و سروده های او از دیر باز آشنا استم. او یکی از سربر آورده گان کم همال شعر و ادب معاصر کشور ماست و پهندار من، از همین رو واژه "نادری" در پهلوی تخلص ادبی او معنی دار افتاده است.

از پرتو باید انتظار شعر های تازه را داشت.
بدین معنی که غالباً سروده های امروز او در درونمایه و فرم، در ترکیب واژه گان و تصویر های خود، هرگز تکرار

ی—روح
همانهایی

لهمای سرمه



خواننده گان گران ارج:

به سلسله نشر نقد ها پیرامون آثار بزرگ نویسنده گان کشور اینک نقد زیبایی را که محترم پوهنمل سید محمد عالم لیب استاد دانشگاه بلخ از شعر خیلی زیبا و بلند شاعر گرانمایه، نویسنده بی بدیل و ژورنالیست نامور کشور پرتو "نادری" نموده است در آنی از نظر میگذرانید.

شعر از

پوهنمل سید محمد عالم لیب از اسلام اسلام

گیرد و در عاطفه

پروردۀ می شود و اندیشه

را جلوه و بیان عاطفی می بخشد.

این جاست که بر احساس و عاطفه اثر

می نهد و عاطفه آن را در می یابد.

پس مفهوم این سخن معروف که "که شعر از دل

خیزد و بر دل نشیند"

همین خواهد بود.

به سخن دیگر شعر بیان احساس و اندیشه نه به یاری مقاهم؛ بل به وسیله تصویر های ذهنی است. تصویر ها هنگامی پدید می آیند که شاعر بین دو شی یا دو پدیده دور و بیگانه از هم پیوند ذهنی برقرار کند و این رابطه و پیوند ذهنی را میان اشیا و پدیده های دور از هم بر مبنای وجه یا وجود مشترک میان آن اشیا استوار می سازد که با پهندار خود آن را دریافت که است و درک آن گونه جهات همگون خیالی و پیوند های ذهنی را به خواننده گان شعر خود نیز تداعی می کند.

پس همین است که مایه اصلی و جوهر ذاتی شعر وسای این ها، آن چه مربوط به وزن و قافية و ردیف و نظائر آن میگردد، جامه ها و ارایه هایی بیش نیستند که بر تن شعر پوشانیده و به گردان آن حمایل میشوند و از ضروریات نهادینه شعر به شمار نمی آیند. شعر خوب و بر خوردار جوهر ذاتی بدون این زیور ها و آرایه ها نیز شعر است و ذره بی از مایه و پایه اصلی آن کاسته نمی شود. آن گونه که گفته اند:

"نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود"

خواننده گرانقدر، نیک می داند که با این پیش در آمد کوتاه و تمہید نا شنوا می خواهم پریشان سخنی چند در باره شعر بگویم و پاره بی از دریافت ها و برداشت های خود را در باره سروده های که تازه به خوانش آنها توفیق یافته ام، بیان کنم.

آری در واپسین روز های گرم تابستان ۱۳۸۰ خورشیدی مرا گذاری به شهر

سباوهون

به بهشتی بدل می کند
(ص ۲۹)

کدام یک از این سطرها یا مصraig ها را می توان حذف کرد که آسیبی به مفهوم و آهنگ درونی شعر نرسد؟ شعر های این دفتر از رهگذر درونمایه وضمون نیز گوناگون اند.

در میان آنها از اشعار در بر گیرنده موضوعات اجتماعی و میهنه گرفته تا شعر های عاشقانه فراوان می توان یافت. اما سروده های پرتو مقولات جامعه شناسانه، معلومات گیاتشناسی و سوگانمه، روایتی نیستند که مستقیماً اندوه و مصیبت مردم و ویرانی وطن را به موید نشینند؛ بل آن گونه که شاعر آگاه دل خود در پیشگفتار دفترش خاطرنشان می سازد. او به تصویرگری آن گونه آلام و رنجهای مردم و وضعیت ناگوار میهن پرداخته که آن را احساس کرده، دریافته و تجربه نموده است. بنا بر این، همزمان با آن که این اندوه و آلام تصویر یافته در اشعار پرتو، به قلب واحساس او تعلق دارد از آنی مردم رنجکشیده و میهن و سرپا زخمی وی نیز است. یعنی آن چه که از طریق "من" شاعر بیان می گردد به "ما" نیز تعلق می گیرد؛ زیرا سرنوشت او با سرنوشت ملت و میهنه گره می خورد.

به این شعر توجه کنیم:

چنان ستاره بی از مدار شکیبای خود رها شده ام سرگردانیم در هیچ منظومه بی نمی گند هر چند به دور نام من خط سیاهی کشیده اند نام من هسته، تلغیک بادام کوهیست که هیچ وقت کام دشمن از آن شیرین نخواهد شد (ص ۴۶)

دقت کن خواننده عزیز! در این پارچه شعر کوتاه چگونه سرنوشت ملت آواره، افغانستان بازتاب هنری یافته است و این انکاس از طریق "من" شاعر صورت می پذیرد و هرگز نباید پنداشت وقتی شاعر "من" می گوید منظور خود است. از همین جاست که در ادبیاتشناسی "من" شاعر را مساوی به خود او نمی گیرند و آن را قهرمان لیبیک می نامند. از این دست اشعار در این دفتر بسیار می توان یافت. این هم تصویری از وضع نابسامانی هم میهنان آواره؛

توفان: ناخدا مرا به جزیره، دور گرسنگی تبعید کرده است

و من روی تخته پاره، نا امیدی

اینده را در ساحلهای ناشناخته جستجو می کنم

و باد ها هنوز در آفق توطه

تبیره می زنند

(ص ۴۹) بقیه در شماره آینده

افاعیل مصraigها حتمی نبوده و کار برد قوای نیز اختیاریست.

تنها پس از رسیدن به نضج و پخته گی لازم در آفرینش نمونه های بکر و تکامل یافته این گونه شعر است که شاعر می تواند آگاهانه گامی فراتر نهد و سرایش نوع دیگر شعر را تجربه کند که دیگر از قید وزن و قافیه رسته است و در بر گیرنده جوهر نهادین شعر بدون ارایه و جامه است و "شعر سپید" نامیده می شود.

کسی که بدون پیمودن مرحله نخست، فرآگیری اصول شعر کلاسیک ادعای شاعر بودن در شعر نیمایی یا شعر سپید را میکند، مرتکب خطای ناخشودنی می گردد.

با بر گردانی و مطالعه مجموعه "شعری تصویر بزرگ، آینه کوچک" بدین باور می رسیم که سراینده آن در حیات ادبی و تجربه شاعری خود به سومین مرحله، رشد و بالتده گی دست یافته است. او از کوچه های قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و... سر افزار گذشته و مدتی را به گلگشت و گلچینی در کوچه باگهای شعر نیمایی پرداخته و گلdstه های زیبا و بویایی را که ره آورد این سفر طولانی او بوده، پیشکش دوستداران شعر خود و ادبیات معاصر کشور نموده است.

و اما این بار، در این مجموعه، او به حیث شاعری پخته با تجارت بارور، اندیشه، پویا و عواطف سرشار قدمی افزارد که فرمانتروایی تام در قلمرو زبان دارد و آن هر واژه بی در دستان داوی او به سان موم ترم می گردد و شکل می پذیرد. پرتو در این مجموعه سرایشگری توانای شعر سپید است.

به راستی از جمله، پنجاوه پنچ پارچه شعری که در آن گنجانیده شده اند، صرف هفت شعر در قالب نیمایی سروده شده و متابقی چهل و هشت شعر پارچه، دیگر متعلق به نوع "سپید" است.

همه این سرودها در نوع خود بهترین و الاترین نمونه شعر در پیام اوری، بیان عاطفه و تصویر پردازی اند و برخی از آنها بی در قالب شعر نیمایی سروده شده اند، نقش تاثیر اشعار "تصویرگر بزرگ" (نادر نادرپور) را بر جیبن دارند که شاعر سخت دلپسته، اوست.

شعر های سپید اگر چه از وزن عروضی بر خوردار نیستند؛ اما در تمامت خویش آهنگی را به وجود می آورند که ذهن سیال و دقت سنج خواننده آن را در می یابد. اجزا یا مصraigها این "شعار در عین بی وزنی چنان بر روی هم مناسب افتاده اند که هم مکمل مفهوم کلی شعر و نیز مولد آهنگ ویژه، تمامت آن اند. حذف هر "مصraig" یا پاره بی به معنا و آهنگ درونی شعر صدمه می زند. به رنگ نمونه:

سایه بی هر شب

در خویش می پیچد، غمناک

و با چشمهاش ستاره های انتظار

خلوت راز ناک آن درخت پیر را

در همهمه، رویای هم آغوشی تو



گریه میکردند، یکتن دیگر از محبوسین که خود را جمیله معرفی کرد گفت: من نواسه کاکایم رادوست داشتم اما پدرم مرا به او نمیداد زیرا پول زیاد نداشت و پدرم خواهان داماد پولدار بود، من مجبور شدم تا با او فرار نمایم.

وی افزود: ما هر دو از بهسوزد به طرف کابل فرار نمودیم، و چند روز در خانه یکی از دوستان پنهان بودیم. اما پدرم بعد از چند روز ما را پیدا کرده و حالا هر دو در زندان قرار داریم.

شکیبا هم یکتن از زندانیان است که به جرم زنا با پسر اندرش زندانی بوده و از کار خود پشیمان است. وی در مورد می گوید: من دختری بودم ۱۶ ساله که با مرد شصت ساله عروسی کردم اما پسر اندرم پسر جوانی بود. ما با هم به توافق رسیدیم بعد از فرار از منزل، با هم در پاکستان یکجا شدیم. بعد مدت سه ماه که من از پسر اندرم حمل هم داشتم توسط شوهرم دستیگر و اکنون در توقیف بسیارم.

در مورد چگونگی گرفتار شدن زندانیان خانم جمیله یکتن از مسوولین زندان چنین گفت:

در زندان زنانه که ۲۰ تن از زندانیان به سر می برند به جرایم مختلف زندانی شده اند. آنها اول توسط حوزه های امنیتی مختلف دستگیر شده و بعداً موظفين جنایی آنها را به قوماندانی ولايت کابل می سپارند. وی افزود: دوسيه های آنها بعد از طی سلسله مراتب به محکمه سپرده میشود

زندان زنانه درست مت جنوبی ولايت کابل قرار دارد، دورتر از زندان مردانه درگوشه ازو لايت از عقب ساقفل بزرگ بسته شده است.

در داخل حوالی زندان پنجره های پوشیده با میله های آهنی به چشم می خورد. که با داخل شدن در حوالی انسان را افسرده و نگران می سازد. در داخل یک دهليز بزرگ که در آنجا بيش از ده اطاق موجود است، توجه هر یيننده را به خود جلب می کند. در داخل هر اطاق چار و پنج زندانی به سر میبرد. اکثریت آنها به جرم فرار از منزل، قتل و فریب در عقب میله های زندان قرار گرفته اند. بیشتر زندانیان را دختران زیر سنین ۲۰ الی ۲۵ سال تشکیل میدهد که به اثر تعصبات فامیلی مجبور به ترک خانه های شان گردیده اند. فرشته یکتن از دختران ۲۱ ساله که با حرف های دروغین پسری گوهر عفت اش را به تاراج داد و خود از ترس آگاه شدن پدر از منزل فرار نموده، مدت چند روزی را در کوچه ها و جاده ها سپری نموده است. و بعداً توسط حوزه امنیتی به اطلاع پدرس دستگیر و فعلاً در زندان به سر می برد. وی در حالیکه گریه می کرد گفت: من از کارم پشیمان هستم. پسری که مرا فریب دوستی داد، اکنون فرار نموده و خودم نیز از وی اطلاعی ندارم.

در حالیکه عده زیادی از محبوسین با چهره های افسرده و غمگین درگوشه یی نشسته بودند و هر کدام برای خود

که طفل بتواند از آن نتیجه مثبت کسب کند، میباشد.

به نقل از گفته محترمه ظاهره مجاهد در این اواخر وزارت عدليه به همکاري اداره یونسق، مرکزی را تحت نام اصلاح و تربيت اطفال مختلف ايجاد و برای آنها جای جدگانه را در نظر گرفته اند.

يگانه چيزی که دل هر يينده آزاد را خوشی ميبخشد، ديدن تخته سياه و صنف درسي زندانيان است که رياست سواد آموزى نظارت خانه ولايت كابل كورسهاي سواد آموزى را برای آنان ايجاد کرده است.

ضياغل يكتن از معلمین اين کورس چين گفت: در بخش سواد آموزى نظارت خانه ولايت كابل برای قشر اناث کورس سواد آموزى را ايجاد نموده و من هم با خاطر با سواد شدن زندانيان هفته سه بار البته به روز هاي شنبه، يكشنبه و سه شنبه به اينجا می آيم.

ضمانت او افزود: هدف ما از تدریس به زندانيان با سواد ساختن آنهاست و همچنان با خبر ساختن ايشان از مسائل خانواده گي و فاميلى مي باشد.

حميده يكتن از استاداني که مصروف تدریس بود گفت: مابه صورت انفرادي به زندانيان تدریس می نماییم و شاگردان را نظر به سويه هاي شان به صنوف مختلف تقسیم کرده ايم.

او به ادامه گفت: در قسمت اكمال قرطاسيه باب و وسائل تدریسي آنها مدیریت سواد آموزی خدمات زياد نموده و همه وسائل را در اختیار آنها قرار داده است.

حميده هدف تدریس خود را چين بیان کرد: هدف من از تدریس به زندانيان روشن نمودن اذهان آنهاست. زيرا سواد باعث روشنی چشم و دماغ انسان می گردد.

يكتن از زندانيان به اسم حلیمه چين لب به سخن گشود: ما از اين اقدام نيك رياست سواد آموزى خيلي خرسند هستيم. بر علاوه اينکه از بيکاری نجات می یابيم و مصروف ميشنوييم، از نعمت سواد نيز بهره حاصل می کنيم.

زيرا اگر سواد می داشتيم هيچگاه در گير اينگونه مشكلات نميشدیم.

وتوسط خارنوalan چه از قشر اناث و چه از ذکور مورد بررسی و تحقیق قرار می گيرد.

ضمناً خانم زليخا که عضو توقيف انانچيه است می گويد: ۲۰ تن زندانيان اناث به جرمهاي مختلف از قبيل، جرائم جنائي و اخلاقي و دو تن به جرم قتل گرفتار شده اند اما جرم اکثريت زندانيان ما فرار از منزل است که به اثر تعصبات فاميلى از خانه فرار نموده اند.

به همین ارتباط خارنوال نوريه علت توقيف زنان را در زندان چين ميداند:

علت زنداني شدن زنان را به فرار از منزل و جرائم اخلاقي در نا سالم بودن فضاي فاميليها، اقتصاد ضعيف، زورگويي ها و ظلم و ستم بعضی از مردان خانواده ها ميدانم. به تظر وي راه بيرون رفت از اين معضلات را باید در ايجاد مراجع حقوقی که صدای زنان را شنیده و مدافع حقوق شان باشد باید جستجو کرد.

در زندان چيزی که بيشتر توجه مرا بخود معطوف ساخت اطفال خورد سن و حتی اطفالیکه در زندان بدنيا آمده اند، جلب کرد اشک اندوه را بی اختیار از چشمانم جاري ساخت و در ذهنم رجوع کردم اين اطفال بالاطفالیکه با هزاران ناز و نعمت در شفاخانه ها بدنيا می آيند و یا توسيط معلمین کودکستانها در گهواره هاي نرم و نازک خوابانده ميشوند مقايسه نمودم و با خود گفتم: اينها از نخستين روز زندگانی در اسارت قرار دارند آيا در زندگی شان روشنایي وجود خواهد داشت...؟

خارنوال ظاهره ريسه خارنوالي اختصاصي اطفال در اين زمينه چين معلومات داد:

بعد از سقوط طالبان، اطفال مجرم در نظارت خانه عمومی به شكل غيرقانوني در فضاي آلووه از جرائم مختلف نگهداشته شده اند که اين مغایر قانون اصلاح و تربيت ايشان است.

وی افزود: راه جلوگيري از جرائم اطفال مساعد ساختن زمينه تعلم و تربیه و آموزشهاي حرفوي و بخشهاي ديگر



مصاحبه امن: همایه

ورزش در افغانستان رو

فلیپین دایر گردیده بود خوب درخشیدند. و یک تن از بوکسران تیم ملی ما یک مدال نقره و مقام دوم را بدست آورد.

همینطور تیم منتخب پهلوانی ما در مسابقات لیاقت یابی که در کشور سلواک برگزار گردیده بود. اجازه اشتراک در مسابقات جهانی آتن را بدست آوردند. تیم تکواندوی ما در مسابقات منعقده پاریس اشتراک، ورزیدند. همچنان اجازه اشتراک در مسابقات جهانی آتن را بدست آوردند. و به همین سان تیم اتلتیک خفیفه مانیز از این امتیاز مستفید گردیدند. و یکی از تازه ترین رویدادهای سال ۱۳۸۲ ایجاد فدراسیون ملی کوراش، یاکشی با چین و یا کشتی رستمی میباشد که در این بخش مسابقاتی در کشور ایران داشتیم. البته ورزش کوراش یک ورزش باستانی کشور مامی باشد. که در مناطق شمال کشور ما در میله ها برآورد نداخته میشوند.

سوال: آیا تحولات و تغییرات های جدیدی که به سطح بین المللی در بخش های مختلف ورزشی

ورزشکار فعلاً عضویت کمیته ملی المپیک را دارند. سوال: در باره رویداد های مهم ورزشی سال ۱۳۸۲ معلومات دهید؟

پاسخ: در سال ۱۳۸۲ کمیته ملی المپیک شاهد رویداد های مهم و ارزنده ورزشی بود. که از آنجمله میتوان موقوفیت های چشم گیر تیم ملی کانگفو توای ما که دوبار در مسابقات جهانی (تو) در کشور ایران شرکت کردند. بر شمرد. که تیم کانگفو توای ما در این مسابقات مقام دوم را بدست آوردند. البته دو کمربند طلا، دو مدال طلا، شش مدال نقره و چهار مدال برنز را نیز بدست آوردند. و همچنان تیم کانگفو ویشوی ما بنا بر دعوت کشور پاکستان جهت مسابقات منطقی که در اسلام آباد برگزار گردیده بود شرکت کردند که در بین سیزده کشور مقام اول و هجده مدال طلا بدست آوردند. تیم کاراته ما جهت اجرای مسابقات به کشور ایران سفر کردند که درست آورد های خوبی داشتند. و قرار است که در تابستان سال اینده مسابقات جهانی در آتن برگزار گردد. و

چهار تیم از چهار فدراسیون ما در این مسابقات اشتراک خواهند کرد. که عبارت اند از اتلتیک خفیفه، تکواندو، پهلوانی و بوکسنگ میباشد. و تیم بوکسنگ ما قبلاً در مسابقات لیاقت یابی که در کشور



کمیته ملی المپیک از آغاز فعالیت تاکنون در قسمت رشدو تقویه استعداد ورزشکاران گامهای لرزانی داشت، اما از چندی به اینطرف ورزش و ورزشکاران احساس کردند که نهادی در کنار ورزشکاران بنام کمیته ملی المپیک وجود دارد، و ورزشکاران عزیز ما میتوانند از این طریق در مسابقات داخلی و خارجی راه یابند. و نتایج تمرین شباروزی خود را در یک مسابقه سرنوشت ساز در یابند بخاطر آگاهی بیشتر از کار کمیته ملی المپیک صحبتی را با آقای سید محمود ضیا دشتی تهیه دیده ایم که در آن میخوانید:

سوال: چه تعداد ورزشکار فعلاً در شهر کابل عضویت کمیته ملی المپیک را دارند؟

پاسخ: البته تمام کتله های ورزشی ما که در سطح افغانستان مشغول فعالیت های ورزشی هستند، همه شان عضویت کمیته ملی المپیک را ندارند. عضویت کمیته ملی المپیک را آن کتله های ورزشی بی دارند که دارای مریبون ورزیده و با تجربه هستند؛ ولی با آن هم به یکتعداد از جوانانی که دریک مجتمع گرد میکنند. برای آنها نیز اجازه فعالیت های ورزشی از طرف کمیته ملی المپیک داده شده است. و در مجموع میتوان گفت که در حدود پنجاه هزار





فروش

هستیم که در سال آینده ریاست ملی المپیک به همکاری وزارت اطلاعات و فرهنگ بتواند مسابقات جام جهانی فوتبال و دیگر ورزش‌های را که علاقمندان جهانی دارند به شکل سایق از طریقه تلویزیون به نشر برسانند.

سوال: آیا کمیته ملی المپیک تیمهای طبقه اثاث دارد؟

پاسخ: بلی ما در رشته‌های مختلف تیم‌های اثاث درایم نه تنها تیم‌های ملی بلکه تیم‌های جوانان و نوجوانان نیز داریم.

در گذشته‌ها طبقه اثاث تنها در مکانات مشغول تمرین ورزش‌های آزاد اجتماعی مانند والیبال، باسکتبال و غیره بودند؛ ولی حالاً کمیته ملی المپیک تیم‌های جدید طبقه اثاث را در رشته‌های کانگفوتو، کاراته، جودو و دیگر رشته‌های ورزشی ایجاد کرده است.

سوال: به صورت مشخص چند تیم طبقه اثاث ثبت کمیته ملی المپیک می‌باشد؟

پاسخ: فعلًا تیم‌های کانگفوتو، جودو، کاراته، هنبال، بدموتون، تینس و پینگ پانگ طبقه اثاث ثبت کمیته ملی المپیک می‌باشند.

سوال: یک سوالیکه خواننده گان مجله سیاون خواستند که مطرح شود اینست که بخطاطر میله باستانی نوروز ورزشکاران و کمیته ملی المپیک چه آماده‌گی هایی دارند؟ (پیشنهاد صفحه ۳۲)

به بالندگی می‌رود

پدیدار میگردد، توسط کمیته ملی المپیک به ورزشکاران انتقال داده میشود یا خیر؟

پاسخ: طبیعی است که کمیته ملی المپیک عملآ دارای امریت بورد مسلکی میباشد و طوریکه شما در

جربان هستید سمینار‌هایی چهت بلند بردن سطح آگاهی ورزشکاران از تختیک‌ها و تکنیک‌های

جدید که به سطح بین‌المللی در رشته‌های ورزشی به میان می‌آید از طرف کمیته ملی المپیک دایر میگردد. بطور مثال: همین اکنون ما برای تمام

مریبون ورزش بوکسینگ سمینار‌های میتدیدیکی را ایجاد کرده ایم. و طوریکه شما در جربان هستید تیم

ملی بوکسینگ ما چندی قبل به کشور فلپین و هندستان چهت مسابقه سفر کرده بودند که آنها از

این مسابقات خود تجارب خوب و ارزنده بدمست آورده اند.

فعلاً آنها میخواهند از همین تجارب بدمست اورده شان استفاده کرده و سطح آگاهی مریبون و ورزشکاران بوکسینگ را ارتقا بخشنند. که این در ذات خود تختیک و تاکتیک‌های جدیدی اند که بدسترس ورزشکاران ما گذاشته میشود. و به همین ترتیب نه تنها در بخش بوکسینگ بلکه در تمام رشته‌ها چنین سمینار‌های میتدیدیکی دایر گردیده و خواهد گردید.

سوال: بطور مشخص بعضی از این تختیک‌های جدید ورزشی را نام بگیرید؟

پاسخ: خوب اگر قرار بدین باشد که تمام تختیک‌ها

و تاکتیک‌های جدید ورزشی را برایتان شرح دهم، از تحمل مصاحبہ تان خارج است. و ضرورت به وقت زیاد دارد؛ ولی بطور کلی میتوان از تغییرات در



ازنون قلم: هدایت

ز د ف ر ۹

(رازدار باشی) کوشش خود را میکند تا مگر آنرا در شماره یی
بچاپد... نویس باشد. تشکر.

همان صافی، از...

همان جان! طرح ارسالی شما زیباست، (رازدار باشی) بالای شما
قهراست. زیرا که آدرس تانرا نوشته اید. (نژدیک بین)
هرچه کوشش کرد تا طرح تان را در این شماره بچاپد؛ ولی
نسبت ذیقی جاه از چاپ ماند. منتظر باشید در شماره دیگر
آنرا میچاپد. (رازدار باشی) چند سطر آنرا در اینجا بطور
محفی چاپیده بخوانید! شب است. باد ها آهسته و ملایم
بر رخسار گل ها بوسه میزنند. و آنها راناز و نوازش میدهد.
ستاره گان به زمین چشمک میزنند و خاموشانه و محرومانه
با همه حرف میزنند) همکاری تانرا با ما ادامه دهید. آدرس
دار باشید ممنون تان.

پروانه ثبات محصل سال اول داشکده ادبیات دانشگاه
بلخ:
دو طرح کوتاه (پاییز و امید) تان را (رازدار باشی) پسندیده
میگوید که چرا شما به پاییز علاقه مند هستید؟...
باید به بهار بیندیشید که فصل تازه گی هاست. (نژدیک
بین) چند سطری از طرح (امید) تانرا میچاپد. (زمانیکه روز
های تیره پاییز، با تنگ دلم رانگ زده بود؛ ولی با تو
رنگ باخت. زمانیکه در حسرت بهار مرده آزو هایم
میگریستم. تو خورشید روزنه نور را به قلب گشودی)
امیدواریم همکاری تان مداوم باشد. همیشه با ثبات باشید.
مشکریم.

عبدالقدیر "أنورى" از...
شعر طنزی (غم مخور) تان جالب است. (نژدیک بین) عاشق
خط تان گردید. شعر طنزی تانرا به مسؤول صفحه طنز
سپردهیم شاید... بچاپیم اش. (رازدار باشی) ادامه همکاری



منیره "پرتو" لیسانسه ژورنالیزم
مطلوب تان چنگی به دل (رازدار باشی) زد. نظرتان واقعاً
قابل قدر است. (نژدیک بین) آنرا خواند و تسلیم مسؤولین
صفحات نمود. تا بچاپندش. شما لطف نموده بعد از این
آدرس تانرا بنویسید. ژورنالیست باشید تشرک!

شاه نظر نظری" از...
برادر عزیز سلامای ما؛ راهم بپذیرید. ما هم صحبتمندی شما
را از خداوند (ج) بخواهیم. (رازدار باشی) و نژدیک بین از
خواندن مطلب (شمع در مسیر باد) تان خیلی متأثر شدند.
شعر تانرا که در باره (مادر) بود، مورد پسند مسؤول صفحات
شعر قرار نگرفت؛ ولی (نژدیک بین) چند سطری از مطلب
تانرا چاپیده بخوانید (نیای کودکانه من چه قصه پر قصاوی
دارد. فریادم در سینه سکوت شکسته است. به چهره ام
بنگرید؛ مگر زردی لحظات خستگی، دلهره و ترس از آینده
نا معلوم در آن نمیبینید؟)
همکاری تانرا با ما ادامه دهید. و در نوشته های تان دقیق
تر باشید... شاعر باشید. زنده باد.

میا... از...

(نژدیک بین) خیلی از نژدیک اسم مبارک تانرا چندین بار
خواند؛ ولی تخلص مبارک تانرا نفهمید. از بس که دقیق شد
حالا چشمانش میدردد. طنز (دخره مشوره غوایه ته) تان
بسیار جالب بود؛ ولی بنا بر بعضی از عوارض تخنیکی که
داشت مورد پسند مسؤول صفحات طنز قرار نگرفت. باز هم

s
a
b
a
w
o
o
n



الطباطبائي

تازه ایام محله میخواهد. خطاط باشید. مر حبی!

کده ادبیات از
تسبیحهای روحانی

خواهر گرامی(رازدار باشی) و (نژدیک بین) هم درود های بی
پایان شانرا برای شما میفرستد. مطلب شما یک مقدار
عوارض تخنیکی داشت؛ ولی از شعر ارسالی تان چند فرد
آنرا درینجا میچاپیم. خدا کند با رضایت خاطر شما مطابقت
کند. همیشه همکار ما و پر فروغ باشید. تشکر!

کند. همیشه همکار ما و پر فروغ باشید. تشکر!

پر کشیدن تابه اوج کهکشانم آرزوست
در تحول زیستن مارا نشان زندگی

در تحول زیستن مارا نشان زندگی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انجینیر مظفر پامیر از...

ت ا آخ د خمانن د خنا خ هش ش

دارد تا آن را بحاید. منتظر یاشید.

نویسنده باشید. ممنون تان!

فوزیه "شفا" بی آدرس:

مطلوب نه بلکه مطالبی را که فرستاده بودید، خوش مداد (رازدار باشی) را فکاهیات شما جذب کرد. و (نژدیک بین) یکی از این فکاهیات شما را درینجا میچاپد. مردی به اتهام قتلی محاکمه میشد. قاضی رو به مرد کرده گفت: شما چرا آن خانم را از بام انداختید؟ مرد گفت: به خدا سوگند میخورم که از پشت سر مانند خشونتم معلوم میشد. امیدوار هستیم با ارسال چنین فکاهیات زیبا و کاغذپیچ ما را خوش

ثور: در انتظار فرزند و مولود
جدید هستی احتمالاً دختر
خواهد بود انشا الله قدمش
مبارک باشد و بتوانی با وجود
او خوشی و سعادت خود و
خانواده را تأمین نمایی.

حمل: ای صاحب فال در کار
ها مشورت کن. از تجربه
جهاندیده گان و دانایان روزگار
استفاده کن تا به زندگی و
سعادت دلخواه دست یابی.

سرطان: تو در وجود خود
همت والایی داری، سعی کن
آن جام جهان نماید از خود
جستجو کنی تمام زیبایی ها
و شگفتی های جهان هستی
را در خود جستجو کن و بدان
که تو بالاترین مخلوق
خداوندی.

جوزا: ای صاحب فال هر
چند که دست تو خالی است اما
همت بلندی داری دوستان
زیادی داری سعی کن دل
بدست آری که هنر است.

عقرب: ای صاحب فال
هر تاریکی روشی دارد
و هر روزی قرب وصال
نگران مباش به زودی
به مطلوب خود خواهی
رسید.

میزان: شکر خداوند
کن که بعد از سعی و
کوشش زیاد به مراد
خود رسیده ای با افراد
خود بین و خود پسند
واطرافیان خود مدارا کن
و همه جا حسن نیست
خود را نشان بد.

سنبله: توکل بخدانما
انشا الله با همت و
پشتکار و دست توصل
بسی خدا کارهایت
اصلاح و زندگی بر
مرادت خواهد شد.

اسد: ای صاحب فال
دلت گرفته و اندوهگین،
سعی کن به سفر بروی
و قدری از جال و هوای
محیط اطرافت دور
شوی، حتماً بهتر می
شوی.

حوت: در زندگی واقع
بین باش و به اوهام و
خيالات خود را خوش
بین مساز چون واقع
بینی نوعی سعادت
است.

دلو: یکی از نزدیکان
شما دلگیر است با این
حال برای شما احترام
زیادی قایل است و
دست دارد با شما رابطه
داشته باشد سعی کنید
دل اورا بدست آورید.

جدی: از بدیستان و
خبرچیان باکی بدل
نداشته باش چون یاران
و دوستان محروم ترا
محترم داشته و تورا از
خطر به دور می دارند.

قوس: ای صاحب فال
سعی کن راز دل خود را
با کسی نگویی چون
حتی دوستان خود
دوستانی دارند ممکن
است افشا شدن این راز
به نفع تو نباشد.

امکانات راهنمایی



هموطنان عزیز: فروشگاه قاری محمد امانت زوایی

که بعد از بیست سال دوباره به فعالیت آغاز

نموده است با بهترین وسائل و اجنبان مورد

نیاز شما از ساعت ۱۰ الی ۴ عصر در خدمت شماست

شما میتوانید اقسام تلویزیون ها، قندیل ها، ماشین

رخت شویی، اقسام رخجال و چمنی باب را از

این فروشگاه با قیمت مناسب بدست آورید.

آدرس: جاده نادر پژوهون مورسایل:

۰۷۹۸۶۰۱۲ - ۰۷۰۲۲۴۵۳۱

SABAWOON

Feb: 2004

ACKU

میل
DS
350
22 مس

قاری محمد امان نوایی

و ساقه دار کشور حلول

۱۳۸۳ خورشیدی را به ملت

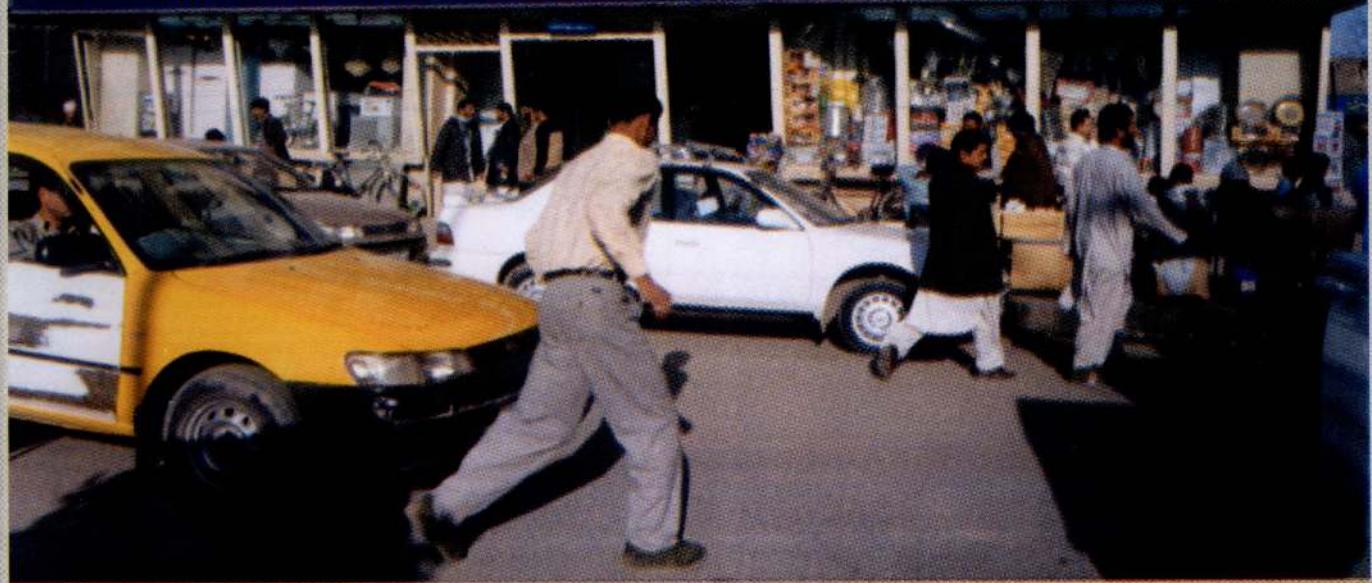
مسلمان افغانستان تبریک و تهنیت

میگوید.



مخازن قاری محمد امان نوائی

Qari Muhammed Aman Nawai Super Store



Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library